

کتابخانه
موسسه شورای
اسلامی

۱۷

5055

✱

۱۷۸۲۵
۲۰۸۹۹۰

۳۱
۲۱۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: الحق من الحق

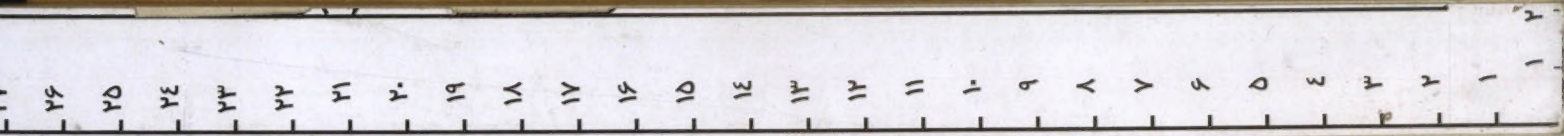
مؤلف: فضل الله ربیع

مترجم: _____

شماره قفسه: ۱۷۸۲۵

شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۹۹۰

جمهوری اسلامی ایران



۱۷۸۲۵

5055

۱۵

۱۷۸۲۵
۲۰۸۹۹۰

۳۱
۲۱۳



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: <u>المعتمد من المعتمد</u>	
مؤلف:	<u>فضل الله نوربخش</u>
مترجم:	
شماره قفسه:	<u>۱۷۸۲۵</u>
شماره ثبت کتاب:	<u>۲۰۸۹۹۰</u>

کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
<u>۱۷۸۲۵</u>	

5055

۴۸

۱۷۸۲۵
۲۰۸۹۹۰

۳۱
۲۱۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: <u>المعتقد من المعتقد</u>	
مؤلف:	<u>فضل الله رجبی</u>
مترجم:	
شماره قفسه:	<u>۱۷۸۲۵</u>
شماره ثبت کتاب:	<u>۲۰۸۹۹۰</u>

کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
۱۷۸۲۵	

هم على عيسى ناعمل ما قلنا
 ان وقعنا في العسر ان ذكرنا البليل
 قبل الفقد ان وبلغه وجهه والاول

م
 م
 م

تري فيها عرجا ولا انا كذا لك انت
 لو ان لنا هذا القرآن على جبل لراينا
 حاسا سجد عا من خشيته الله كنه ملك تحت ايده
 ابعثه بوقت طلوع الفجر وغروب ان اول يومه
 بكبريه اين ايات سه رخصه اللهم صل على سيدنا محمد
 وصلى ال سيدنا محمد طيب القلوب ودواها وعائنه
 اللذين وثق بها ونور البصار وصيائها وكشف
 الامم ما انا و خلاصها وعادها واصحابه وماركهم

فان قلنا
 اذ قيل

م
 م
 م

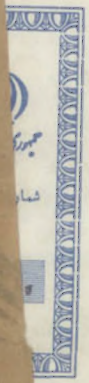
خطي

٥

بسم الله الرحمن الرحيم ولا نعسر فيكم

الحمد لله رب العالمين **قال** مولانا الصدوق **الاعظم** الامام المعظم
 والامام منيع الجود والكرم **العلامة** الكبير **البارع** المجدد **المنير** علم الهدى
 علامه النورى **قطب** الاولياء **وارث** الانبياء **حامى** الشريعة **محيى** الباطنة
 قاصد البعد **ملك** الكلام **فخر** الانام **سلطان** العلماء **المفسر** **ملك** الفقهاء
 والمحدثين **شهاب** الحق والدين **شيخ** الاسلام **السليم** **مبين** المعاني
 النعمان **الثاني** **برهان** الحقائق **كنز** الدقائق **ابو** عبد الله **فضل** العز بن
 السعيد **المختار** تاج الدين **ابو** سعيد بن الحسين بن يوسف **التوحيدي**
 شيد الله ارکان الشريعة لعلو درجه وبقاء وقواض خاتم اهل البعده بسببه
 بتمت وعلاء وتعدو اليه بفرازة واسكنه جنة **الجنة**
 حمد اكمالين بكم يا

الحمد لله رب العالمين
 والامام منيع الجود والكرم
 علامه النورى
 قطب الاولياء
 وارث الانبياء
 حامى الشريعة
 محيى الباطنة
 قاصد البعد
 ملك الكلام
 فخر الانام
 سلطان العلماء
 المفسر
 ملك الفقهاء
 والمحدثين
 شهاب الحق والدين
 شيخ الاسلام
 السليم
 مبين المعاني
 النعمان
 الثاني
 برهان الحقائق
 كنز الدقائق
 ابو عبد الله
 فضل العز بن
 السعيد
 المختار
 تاج الدين
 ابو سعيد بن الحسين بن يوسف
 التوحيدي
 شيد الله ارکان الشريعة
 لعلو درجه وبقاء
 وقواض خاتم اهل البعده
 بسببه
 بتمت وعلاء
 وتعدو اليه بفرازة
 واسكنه جنة الجنة



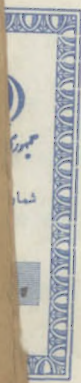
و حمد و ثنا او در خور او هم او تواند و لغت و وصف او چنانکه هست هم
 تواند که شام عقل بر افزیده حکم تواند و اندیش از عالم عقل خبر داند و عقل
 وی در شکایات جلال او پر سوخته است و اندیش در سر برده قدر او
 پسر برده و خسته است و عقلی که بحق راه یافت بی هدایت او نیافت و
 اندیش که از حق خبر داد بغایت او و فضل او بود که جان بر شاخت او
 میناشد و بگوید او بود که دل او آتش نداشت و سپاس و مست آن
 خداوند که شناخت او زندگی جهان است و یاد او راحت روان و
 یافت او ملک جاودان و حضرت او خوشتر از ایمان جهان و یک نفس
 با و بهتر از هر چه در زمین و آسمان و صلوات و برکات و نجات چند آنکه
 فهم از او بر شود و اندیش در دلم گردد از سر پرده که باز آرد او پاکد کالبد
 زنده ساکن مدینه مهمان حضرت ربوبیت و در نهان طریق عبودیت
 این عالم غیب و ترجمان علوم وحی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم با کبریا
 او جانها میناشد و نفس او دلهما شناخت و بشیرت او راه خدای

الحمد لله
 والحمد لله

پرستی روشن و بسند او ادب بندگی پیدا و آخرین بران اهل
و یاران او باد و بخشایش حق بر یاران دین و داعیان ملت **الکرمه**
نثار خدای تعالی که بهترین گفته از گفته های گویندگان است
رسول اسد صلی الله علیه وسلم که دلیل بر صحت ایمان است یاری
میشود از خدا پرستان بنیاد دل و روشن بران مبارک نفس و **دین**
خاطری که از عالم غیب بر دل این مرد پیش مستولی شده و صورت جل
این است که چون در غیبت بنی علان در طلب شناخت حق و دوست
معتقد بزرگان امت که رسول صلی الله علیه وسلم طریقه ایشان را در یز
داری سواد اعظم خواند فایز یافت و همتهای علما زمانه از ارشاد
و تنبیه ایشان که واجب مسلمانی و حق نصیحت است قاهر و فتنها
بی اندازه از قبل اهل هوا و اصحاب شبهات و داعیان ضلالت **بعضفا**
است محیط در خاطر آمد که معتقدی ساخته شود پیاری مشتمل بر بیان
آنچه درین زمان طالبان حق را بیان آن حاجت افتد مقرر بقانون

قانون کتاب و سنت و موسس بر قاعده قرن اول که عالمان راسخ
و سلف صالح است اند و هیچ و صیلا از طریق علم بحضرت حق تعالی نتر
وی در شکست چه درین صلاح عالم و عالمیان است و نسبت اعتقاد
پس است با دیگر معاملات که بنیخ با خدای خود میکند نسبت میان است
با کالبد چنانچه کالبدی که بجان پیوستگی ندارد بی حاصل است علی که
با اعتقاد و درست پیوستگی ندارد و ناچیز است و هر فتنه که در اسلام
ظاهر شد و هر آفت که بمسلمانان راه یافت همه از غوی اعتقادها
بد بود و از روی رای و تدبیر چنان خواست که این کتاب را از طرف
سلطنت مستندی باشد و با سبب صاحب دولتی متعنون کرده
تا وقع او در دلهای عوام که بوزع سلطان معتقد اند افزون تر باشد و خط
ان در دیدنا که در علم لغای ندارد و حکم تقلید بزرگتر ازین وجه است
پسندیده بزرگتر خدای تعالی پادشاهی بقیر صالحه ملوک و سلاطین
اسلام پادشاه نیازمند دین پرور و در جمیع دل در دلش نواز

سلطان انا بک ابو بکر سعدی که همواره در نظر و کشف خدا تعالی بود
مستغنون گردانید و بد عار و دولتش معتقد و حبیب حق گذار **در جنب**
احسان وی تا متر ازین خدمت ندانست چه دران
مملکت نمید عقیده و طریقه وی بود و همچنانکه بر ممکن ظاهر
که این پادشاه که دولتش باقی با هرگز نام هیچ زندیق نتواند شنیده
روی هیچ صاحب بدعت نتواند دید و طریقه این خاندان که پادشاه
و پیوسته با دهمواره همین بوده است امید است که چنانچه حق تعالی
بکفایت و رعایت وی دمار و فروج مسلمانان را از شر دشمنان نگاه
داشته است دل و دین بی علان و عوام ساده دل را بکفایت
و سیاست وی از شر بد اعتقادان نگاه دارد این رابطه را بدگر فرزند
وی شایسته ملوک اسلام ولی عهد سلاطین عالم صاحب دولت
صاحب نظم و خجسته سایه مبارک طلعت ابو شجاع محمد که در
کشف خدای تعالی با دشمنی و مستحکم گردانید و حقیقت آنست که نظم



خطی

۵

معتظم در نظر و تزیین این کتاب خود بر خدمت وی بود
اگر چه لایف این درویش در خاندان ال سلخه که ما و کاه دین
وی در شک پاد و عا بود خواست تا نیز از بضاعت مختصر خود و عظم
پسر که که شالست به جانب عالی او بود و فائده ان بر صفات این
دولت ظاهر ساخته کند تا وی بدان منفعت شود و از انتفاع دیگر
بدان ایام دولت او ویرا نصیبی باشد و هر چند از طریق دانش
درین دولت چون او پس بود اما چون وی در طلب صلاح دین
و دولت این خاندان از همه افزون تر بود و درین خدمت مساعیه
نمود و کار از بهمت و نیت میزد و از بسیاری بضاعت **و این**
مظفری را نام **المستغنی** المتقدّم کرده شد و اساس این برست باب
نهاد هر بابی از ان مشتق بوده فصل **باب اول** در ایمان بخدای
عز و جل **باب دوم** در ایمان بفرشتگان و کتابها و پیغمبران
باب سوم در دیگر مسائل اعتقادی بر موجب کتاب شسته و اجماع

محر

امید هست که بین دوست و صدق این درویش بر خیزد
 خدای تعالی مقرون گردد بر ایام دولت و یحیی و یونس و
 انشراح اهل مملکت بلکه عوام ممالک فارسی زبانان بدو
 و برکات آن ایام بهمانون عائد گردد **باب اول در ایمان**
 غرض از این باب یاد کرده میشود دره فصل **فصل اول** و معنی
 لفظ تصدیق و ایمان است و تصدیق راست داشتن و باور
 داشتن است کسی را آنچه گوید و لفظ ایمان از امن گرفته اند که
 خوف است و معنیش این کردن است و میان این آن است
 که چون خبر و منن کسی را از چیزی خبر دهد و آن کس آنچه را بحقیقت
 نداند لابد متر و باشد که راست است یا دروغ و چون گویدش
 این کن و آن مکن و وی آن را بحقیقت نداند لابد متر و باشد که این
 دنی حق است یا باطل و چون در وی بحقیقت درست در شکی
 شد که آنچه شنید راست است و در آن هیچ کج و دروغ نیست

و آنچه گوید مکن و مکن حق است و در آن کج و باطل نیست بدین
 اعتقاد نفس خود را بمن کرد از آنکه آنچه دروغ باشد یا آن فرموده باشد
 وی در شکی بعقل خود دریافت که عالم را فریدگار است زنده دانا
 پس که قدیم بی زوال و آنچه شرط درستی توحید است از انبیا علیهم
 و السلام بوی رسید باور داشت و قبول کرد چنانچه در ادیان
 نمائند نفس خود را بمن کرد از آنکه آنچه وی دریافت و دانست شنید
 که دروغ باشد یا کج و وجد دیگر آنکه خواننده خود را بتوحید و راه نمایند
 خود را بدین حق ایمان کرد از آنکه دروغ باز دارد یا مخالفت وی کند
 و دیگر آنکه چون اعتقاد درست بود و بر آن بمیرد نفس خود را از عذاب
 ابد ایمان کرد پس ازین چند وجه اعتقاد درست را ایمان گویند و اگر چه
 تصدیق بدل باشد اما در شرح انگاه درست باشد که زبان بدل است
 کند و چون بدل تصدیق کند و زبان اعتراف وی مؤمن باشد
 بلی شریعت وی در ایمان انگاه تمام و بهتر باشد که بموجب فرموده خدا

و بیان اعتقاد

و رسول صلی الله علیه و سلم **کنند** و ایمان را بپشت و انداخته است و
 اصل آن گواهی دادن است بتوحید و رسالت و درین باب پیوسته آنچه
 شناختن آن واجب است بر بنده از علم توحید یاد کرده
 است **فصل دوم** در آنچه واجب است از شناختن آفریدگار
 چیزی که واجب میشود بر کسی که از خدای تعالی عزوجل بجای خطاب است
 در امر و نهی آن است که بداند که عالم را بچه کسی آفریده است و آن یک
 خدای است عزوجل و علامت نامی است مر جبری را که جز از خداوند تعالی
 عزوجل نیست **کتاب** بدانکه بیشتر عوام مسلمانان بر آنند که مادران و پدران
 ایشان را بر مسلمانان زائیده اند و پرورده اند و کلید توحید در زبان ایشان
 نهاده و تعلیم و تربیت ایشان کرده و بیسم ایشان رسانیده اند ای
 یکی است و قدیم است هیچ چیز نماند و هر چه جزاوست آفریده است
 و اهل خود را برست هدایت و صلوة و زکوة و روزه و حج و باطنها از قرآن
 خواندن و علم حلال و حرام اموضت یافته اند و تهلل ازین جهت و سببی

خطی

۵

دوستی دین حق در دل ایشان گشته شده است و از احق درین
 معتقد ایشان شده و بهتر ازین آنکه خبر نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه
 و آله در شکهای صدق اواز معجزات و غیر آن پیاپی زبان بزبان
 پسرک بدیشان رسیده است و درستی نبوت او در دل ایشان
 ثابت شده است و دانسته اند که توحید و طاعت خدای تعالی دعوت
 میکرد برین حجت راستی و درستی این دعوت عقیده ایشان
 گشته است و ایمان این قوم درست است و پسندیده است
 تا من ازین است که بعد گفتند که این معانی از سر نظر و اندیشه نوعی
 از اولیای پیش ایشان روشن شود تا بنیاد دین ایشان استوار شود
 باشد و ما بر آنچه حق تعالی در قرآن یاده کرده است از جهتها و دلیلهای
 اقتضای میکنیم و بجز خدا که در آن کفایتی است و علمای سلف که
 پیشوایان اهل سنت و جماعت اند این نوع پسندیده اند و برین
 هر که بر وی ایشان کند دل و دینش سلامت باشد چه متابعت

ایشان مبارک است و مخالفت ایشان شوم تو چون حق را
در قرآن مجید میفرماید الحمد لله وحده لا اله الا هو
الرحمن الرحيم یعنی خدای قیامی است که در ذات
یکتا ولی همناست است بخوانی خداوندی دیگر و او منزه
بر وجه کان و بخت ایشان و فراوان بر مومنان و بر این فرموده است
خلق السموات والارض والارض والارض والارض
التي تجري في البحر ينابيع الدماء وما اترك من
السموات من ماء فاحيي به الارض بعد موتها
فيها من كل اثم و تصرف الارباع و السحاب المسبح
بهم السموات والارض لا يبت لغوهم فيقولون یعنی آنست
که بدستی در آستی که از فرشتگان آسمان و زمین در آمدن و شدن
روز و شب و درازی و کوتاهی آن و در کشتی که در دیا سیر و سب
منقصت مردمان و در آنچه خدای تعالی فرود فرستاده است از

از زبان در ف و تکرار پس زمین را بعد از آنکه مرده بود و زنده
بود و زنده کرده و در آنچه زمین را زنده است و از عدم بوجود آورده
و بی در شکست و در گردانیدن باطن از جبهتی بجهتی دیگر و در بار که در میان
پس است را که مرده شده میان آسمان و زمین است این است که
را که بقل میزاید است یعنی همچنان است بر خدای و خداوندی و قدرت
و قوت و یکاکی من و آنست درین است آنست که اگر خدای
و یکاکی من بر زمین تمام آید و این است آنکه درین است که اگر
اندیش کند تا بداند که خدای و یکاکی من شکلی نیست است
خداوندان عقل چون در همه آنها نظر کنند و در فلکها که در دست
و ستارگان ثابت یا متحرک و فلکی و بروج و دایره کا و در فلکی و
ستارگان متحرک یا متحرک یا در فلکی و هر یکی با سیری معین
در وقتی معین که از آن کم خواهند کرد و بر آن افزون خواهند کرد
و صدی معروف که از آن در خواهند کسشتن و افتاب و ماه

چنانکه در پیشانی و نور اختصاص دارند که دیگر ستارگان ندارند
 و در اقباب نظر کنند که تا در بالای زمین است و در سطح و چون
 بر زمین رفت شب شد و فصلها سال را بپیرای
 گشته باشد و هر فصلی از آن بنا بر مصلحت معاش حیوانات
 یا بطور مزاجهای ایشان از کار رده و میاست که این چهار منوع
 است و ممکن است که در این عالم ستارگان باشند زیرا که
 از ابله‌ها خود که هستند چگونه می‌توان گفت که در آنچه مشاهده
 میکنیم از حال ستارگان و امارات نیست که چون سیاره‌ها منقسم
 راجع نیستند بود و چون راجع است منقسم شوند و آنچه سیرین
 همیشه منقسم است راجع نیستند بود و از حال افلاک که دائم در حرکت
 اند و ساکن نمیتوانند بود و کیهانی روشن است که این چهار منوع
 و سخن و آفریده‌ای از کار خود اند و در قوت از آسمان بر زمین آفتاب
 کران بار شده و با او از برای راندن و جمع میکند و شوق میکند و آبی که در آن

خطی

۵

از آن نور و می‌آید سبب جهات آو میان و حیوانات میشود و زمین
 مرده و این زنده میگردد و گاه باشد که بسیار باران و بسیار باشد
 و می‌رنگد و بکشد و باشد که اقلیم را فرو گیرد و بعضی بسیار و صدمه
 بپوشد و گاه را بایند و قتی در غایت حرکت و اضطراب و قتی
 در غایت سکون و گاه از جانب شمالی و گاه از جانب جنوبی
 و گاه از شرق و گاه از غرب و گاه از مرکز زمین بر آید اصل
 و هر یک از آنها که بر سر زمین اختیاری ندارند و کبدن آن در زمین
 در حالها و مختلف دلیل است بر آنکه آنها بنده بر صانع عالم قادر و حکیم است
 که بر حسب حکمت در آن تصرف میکنند و چون زمین نظر کنند
 صفات آن مختلف نیستند اجزای آن بهم در پیوسته بعضی نرم
 و بعضی درخت و چتری سخت و چتری گسست و چتری خشک
 و چتری خوار و چندی ازین بر سر و چندی شور و زمین و آوان
 آن مختلف و صفتها و یا نشانه‌ها و ثمرات آن مختلف تا هر یک از این

و بدانند که این فعل طبیعت باشد بر اکلان قوت گرفته و این قابل
غذا و تربیت می شود و از چهار چیز است که هر چند که بر او ان بر او
است و بر و دوت و در طوالت و بر و است و این طالع است
که در عالم است یعنی آب و آتش و هوا و زمین و فلک نیست که
این چهار مانع و که هر یک که اندکی یکی گشته و بقیه را مانع کند جمع
شوند که اگر این ممکن بودی آب و آتش را تدبیر جبری یا یکی که جمع
شدندی چون که شش و نه که از طبیعت است و این حیوانات
و دیگر چیز یافته میشوند بر ماضی فضا است و تدبیر را بر ماضی که از
طبیعت بر فضا است باشد که یکی بر یکی قابل میشود و این دیگر است
بر آنکه تدبیر او ماضی فضا را می کند و این جمله را از طبیعت بر آنکه عالم
افزین است و افزین بی افزید کار می باشد و افزید کار و آنرا شده که
همچو افزین باشد پس معلوم شد که عالم افزید است و افزید که عالم
قدیم **فصل** و در آنچه افزید که عالم قدیم است یا نیا و این

خطی

۵

دلی است چون که شش شد که عالم افزید است و آنرا افزید که اندکی
و شش که افزید که عالم قدیم است علی الاطلاق و معنی این انقطاع
که چون کسی گوید که عالم قدیم است ششش ان باشد که نیا و ان شش
بر نیا و دیگر کسی که آنکه نیا ان ششش باشد بر افزینش بر نیا و قدیم
سبب که نیا و قدیم طلق است که وجود او را ابتدای نباشد و بر سبب
وجود است پیشی گرفته است بوجود قدیم زیرا که روایت است که افزید
عالم ابتدای باشد از آنکه هر چه از ابتدای باشد بوده باشد پس معلوم
باشد این را حادث گویند و حادث را سببی میاید و در ان
سبب نیز همین علت و این محال است و دیگر آنکه چون درست شد
که عالم افزید است و شش ان افزید که بر ان بدست و ششش
که افزید که عالم قدیم است زیرا که هر چه قدیم است از نقصان خالی
است و هر دلی که در نقصان باشد کمال قدرت را بوی اصابه
نشان که در بر آن که کمال قدرت و شستی در ذات خویش نقص

و حیوة قادر و چون حیوة خلق است که در سبب باشد و ابتدا می باشد
 بلکه اول است بی ابتداء و آخر است بی انتهاء و قادر است علی الإطلاق
 و هیچ چیز بر او مشروط نشود و قدرت او در غایت کمال است و همه
 صفات جمیع است آنچه گفته شد در اثبات صفات او محبت است
 بر سائران صفات ایشان و هر که ما را می بخشد و دیگر سزاوار
 محبت است نعمت الهی را و هر که محبت او کند و بگوید حق کی است و از
 صفات کمتر لازم می آید یعنی بسیار شدن و در کمال است که مصالح
 بی حیوة و بی علم و بی قدرت و بی ارادة و بی اختیار نتواند بود و اینها
 گفته شد و چهاردهی ایشان بر ایشان چنان می گویند که محبت
 آنست که هر که شما حق را جل جلالی گویند که صانع است و میگوید
 که ملکیم است و میگوید که هیچ چیز روی او نبوده و مانند میگوید که هیچ
 چیز روی او نبوده و هر که ازین معنی است میگویند که ازان دیگر
 و استنباط می شود و در ان کتاب باطل که شمار است هیچ فرق نیست

صفحه

خطی

نیست میان این صفات که شما بدان معترف شدید و میان صفات
 دیگر که ما میگوئیم چون سمیع و بصیر و متکلم هر چهارین لازم می آید
 شما بدان معترفید هم لازم می آید و معترف الهی را و هر که میگوید
 و حق حیوة کننده و عالم گویند و حق علم کننده و مدبّر است
 آنست که ازین کار عالم می است حیوة و علم و عالم و قادر است
 و سمیع است سمیع و بصیر است بصیر و متکلم است متکلم و معین
 و در دیگر صفات و اینها در کمال صفات است بر سائران هم محبت است
 هر که ایشان نیز در کمال صفات را مانند و بر سائران ازین لازم
 که قبول کرده اند بر ایشان محبت است و در آنچه حق تعالی بخود افشا
 کرده است از صفات الهی فاعلم انی جانی و لا یخفی
 علی من علی الارض انما الله و سمیع و بصیر و المتکلم و المتین و
 و انزل علیه انما انزل علیه الله ذو القوة المتین و
 انزل علیه ان الله الذی خلقهم هو اشد قوّة فلیله

البروة جنتا و هو الفضل العظيم ذو الجلال والإكرام
و هر که سنان است و در قرآن مقدر بر ادوات صفات این آیت
بشدید است و الله تعالی المتقد من العباد سبحانه و آنچه می
بیند از علم اسماء و صفات حق را جل جلاله اسم است و صفات
چون است قدیم و ازلی و ابدی و اگر تعریف او بودی هیچکس از بین
نامی از نامهای صفتی از صفات او نمواند استی گفتن زیرا که روح حق
بسی است که قوی را از خود وصف کند یا نام دهند حق تعالی موصوف است
و صفات تویش نام برده با اسماء تویش از خلق و بر او وصف کنند و اگر
گفتند و اگر نام برده و نام نبرده و وصف کردن شدگان اگر کار را بر او
بصفتی چون عالم و قادر و متکلم حکایت کردن است از صفاتی که این
صفت قائم است بدست او یعنی از خود نمیکند و دیگر کسی نرسد
و بیان این سخن گفتند که گویم خدای تعالی موصوف است با علم و
صفت علم ذات او بر نگیرد و اگر بر اطفالان بعلوم وصف کنند و اگر بگویند

حق

گفتند و اگر بگویند همان بگویند که صفت او قائم است و وصف کنندگان
و این است که است اید که وصف قدیم است باشد و آنچه بگویند
نام برده و نام نبرده باشد و دیگر اگر اهل شرک خدای را عز و جل بچهار نام از
گویم روی و در است و وصف کرده اند و اگر او را وصف کردن
و موصوفان بدان نام را را وصف او کرده باشند فتعالی الصفا
يقول انما المؤمنون على كسب ثواب و چون دانستند که خدای تعالی
موصوف است صفت خود بر حق سبحی تمام تویش بر او وصف است
حق و ملایه و استحقاق که هیچ را نیست بدانش اسماء و صفات خدا
خدای را لا اله الا انت خدای تعالی را از آنچه غیر بر من صلی علیه و سلم
و بگویند صفت بهای رسیده چنانچه بگویند و آن خبر خدا را که از قبول کنند
منقطع باشد زیرا که قرین از خود راه صفات غیر خدا را نتواند بر او بقل
قباس و زان تصرف نمایند و چون این دانسته شد باید که اسماء و
صفات خدای تعالی را از آنچه قرآن است و در خبر و دست که علم است

ان را در صفت و نسبت تا ندیده که در دو بعضی دیگر باز گوید اگر چه صفتی ان
 یکدیگر نزدیک باشد صفت و نسبت بجا علم بر خدای تعالی اطلاق نموده که در بعضی
 بجای محبت عنوان گفت صفت بجای خود عنوان گفت زیرا که در بعضی
در **بیشتر** گفته شده است که کتاب نماز سنت اگر کسی بطل
 و بگری کند کمینه احوال او آن باشد که بدعت و ضلال و منسوب گردد
و این آن است که بدانند که صفات خدای تعالی در بعضی است
 و در غیر او یعنی نهاده و نه بر او زیرا که صفت توصیف نباشد و موصوف
 صفت نباشد اگر کسی گوید که من صفت خدای را می پرستم باطل
 گفته باشد و همچنین اگر گوید مبودن حیوة است یا علم و یا قدرت این بر
 نشاید بلکه گوید مبودن حی است و حیوة صفت است و علم است و علم
 صفت است و قادر است و قدرت صفت است و او را اگر در عالم گوید یا حیوة
 یا علم باطل گفته باشد پس درست شد که صفت نهاده است و اما آنکه
 غیر از هم نیست زیرا که غیرت بر خدای تعالی و بر صفات او نیست

حیست از هر که غیرت بر خدای تعالی در دو چیز گویند که یکی
 از ان با بقا ان دیگر و این باشد یا عدم یکی از ان با وجود ان دیگر و این باشد
 و این صفت بر خدای تعالی و صفات او روا نباشد **و این** **بجای** آن است
 که بدانند که هیچ صفتی از صفات خدای عزوجل غیر آن **و این**
 را می توان صفتی که پیش ازین گفته شده و همان صفت نیست زیرا که او
 صفت یکی نباشد قدرت تقاضای مقدور کننده تقاضای معلوم
 و علم تقاضای معلوم کننده تقاضای مقدور کننده پس است که هیچ صفتی
 صفت دیگر نیست و چون هم نیست و نه شاید گفتن که صفات خدای تعالی
 متغیر است یا متماثل است یا متماثل است یا متغیر است زیرا که اینها نشان میدهد
 و صفات خدای تعالی محض نیست تا احوال محدثات بر او روا
 باشد و این صفتی بر خدای عزوجل و صفات او روا نباشد **و این**
 آنست که بدانند که حق تعالی را نام خالق بوده و رازل و بدان موصوف
 و مخلوق نه و رازق بوده و مرزوق نه و همچنان رب بود و مربوب

ان آفرینگان باشند که ایشان را پیش از فعل فاعل گویند بر قدری
قدیم تعالی صفت نور و تابانند و در این نیست فرق نیست میان صفات
ذات و صفات فعل حق تعالی چنانکه نور و صفات ذات است و صفت
فعل **بسم الله الرحمن الرحیم** و **هو الله الخالق** و **هو الله الخالق** و **هو الله الخالق**
فعل مرجع را گویند **هو الله الخالق** الیاریحی **هو الله الخالق** الیاریحی
الکائناتی و از بخار دست شد که وصف صفات فعل مرجع است
و اگر بفریدن علی مستوجب این مرجع گشتنی محتاج بوده بودی بخلق
و احضار نشان حدوث جهت نشان قدم و نیز اگر در این اندک
صفات بفریدن خلق بود و در این باشند که پیش از این مستوجب
این مرجع نبوده این بعضی نقص باشد و تعالی احدی و احدی چون گویند
که خالق نبود و باز خالق بوده ان تبدل صفات باشد و تغییر و زوال و این
خدای تعالی و صفات او در اینست بفریدن است صفت او بود که
آفریده بود و صفات بفریدن باشد و آفریده چگونه موجود شود و ان آفریده

آفریده که اندک ایشان را پیش از فعل فاعل گویند زیرا که قدرت ایشان
هم بر هم در ایشان آفریده می شود و پیش از فعل ایشان را قدرت خلق
و حق تعالی بر صفات قدیم است اگر نمی آفریده اند ان قدرت بفریدن
داشت پس این وجه خالق نام قدیم وی بود و خلق از این
آفریده بودی از بر ایشان خالق توانا اگر چه می تواند کند هم توانا
و اگر چه شرط توانائی توانا نیست چون حق تعالی بفریدن و روزی
دادن و امر بفریدن توانا و خالق و رازق و مقدر بود و در مخلوق
و مرزوق و مقدر شرطه **بسم الله الرحمن الرحیم** است که بدانند که ترتیب در
صفات خدای تعالی در اینست یعنی هیچ صفتی از وی جدا نباشد
که در صفاتی دیگر سبق بر او زیرا که ان صفت آفریدگان است که اول آنند
بیشند پس عالم آفریده کار جل جلاله همیشه می بود و همیشه عالم
همیشه همیشه باشد علم او همیشه قدرت بود و قدرت او همیشه
علم و سخن و اسماء همچنان است که در صفات یاد کرده شد الا در یک

که قول علماء اهل سنت بدان بر چند وجه است و اولی آنست که
 کسی است که میان اهل قبل اختلاف است که حقیقت آن
 ذات نام کرده است یا غیر آن و اما گفته اند که هر چه
 فی الجمله آن معتقد باید ساخت که قولی است و است
 غیر حادی نیست باشد و تشابه یکدیگر را در بعضی جهات
 وصف کنند که خدای تعالی از آن منزه است که محل حوادث باشد
 اندیم بقول علماء سلف و اما که بعد از ایشان بودند از اهل سنت و جماعت
 قرن اول سخن در امثال این بسیار است و شریعه اند و گفته اند چون
 اعتقاد ما درست شد که حق را اهل علم است و صفات است
 حدیث پاک بر آن وجه که یاد کرده شد اگر ازین مسأله قاصر شدیم
 با حقیقت نزد بزرگان و این طریقی است با سلاست و برتری و محل سلاست
 که سواد اول اند که فهم یافتند و دیگر و چهار را از برای آن یاد کرده ایم که
 این اختلاف و میان علوم فاضل است و است و چون و چو مانده

و است بهشتند ولی تر باشد بهشتی و میقتند که برین زبان دارد
 و است که از اهل نظر بعد از قرن اول برانند که هر چه
 و غیر سیمی همچنانکه در صفت موصوف گفته شد و دلیل برین قول آن
 است که یاد کرده شد و صفت موصوف و جمعی دیگر که
 سیمی است و دلیل برین آنست که خدای تعالی است
 ان شاء الله اگر هر چه سیمی بودی میبود اسم بودی نه سیمی
 و جمعی دیگر برانند که اینجا از اسما ذات است چون موجود و قدیم
 و سیمی یکی است و اینجا از اسما صفات است نه سیمی و یکی
 همچنانکه در صفات گفته شد و هر یک را ازین است و خدا را علم و ملک
 و حمد و قصد و تریه و قریه که در محل و علایق است لیکن چون اختلاف است
 مردمان را فهمی تمام نباشد که برین قولها عمل کنند و از سیرت یکی
 ازین اقوال را قبول است و خود را ندانند باید که هر چه سیمی گویند
 که در آن خلل برین است چنانکه گفته شد و اسما و صفات خدای را

و قسمی که آنست که محل را ظاهر باید کردن و هم بر آن لفظ که انداخته است
 را ندان و معنی آن را مجاز نباید بردن و چون مطلق قطعی و یقینی تمام
 در آنچه پیش گفته می ماند از حقیقت آن شمارا حاصل است
 پس کشف حقیقت آن نباید کردن و از آن ظاهر و دل
 کردن و فعلی کیفیت و مثببات از آن کردن و آنچه از این قسم
 بدست دو وجه و سه وجه افتاد باید داشتن که این و آنچه از این
 باب است نه جوارح است و نه اعضا و نه اجزاء و لیکن جمیعها
 است خدای را عزوجل و انرا کیفیت است و در آنست که
 باشد و اهل حق چون نظر کردند بر این باب بر آنچه حقیقت آن است
 بر دو درین صفات حمل نمی نمایند که اول آنکه تخیل و تمثیل میکنند
 و بر مجاز حمل نمی نمایند که در کتاب و سنت بخلاف آن حکم
 باشند و حقیقت که حق را طریق است و در این دو طریق و آن طریق
 آنست که ایشان اختیار کردند و از آنچه دلالت میکند بر آنکه تاویل

و این باب خطاست یکی آنست که هیچ یک از این صفات
 نیست که تاویل را بداد و آنست که از چندین وجه مختلف تاویل آن توان
 کردن و لابد از آن چند وجه یکی تاویل شود بانی خط و محمل و صفات
 خداوندی و معنی و ریاست بلکه درین خود محاطه کرده است
 آنست که تاویل را درین باب گفته شد و ابواب بسیارند
 و در دست اول کرده اند و در دست گفته خدای تعالی اینها و قول ایشان
 که هر یک از اینها در آن بر لفظ متشابه یعنی دو یک گفته است چنانکه
 مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِلَّذِي خَلَقْتَ مِنْ نَارٍ كَمَا سَجَدَ
 حَبَشَةُ وَطُوشَانِ و خدای تعالی را در قیامت گفتن یا دو قدرت است
 نباشد و اگر گویند که قوت و قدرت است همه را نیست زیرا که
 یقین درین آنست که در ملامت بعدی او را خصیصتی بود و این
 که در تفسیر آن را که میجو و آدم را موعظه نمود و اگر معنی آن بودی که
 ای ایلیس یعنی چه چیز را منع کرد از سجود کردن آنکه کسی در آن وقت

و حضرت خود فرموده اند و ما را در این خصوصیتی در دیگری نبوده و این
کفایتی را بر تقدیرت و نعمت خود افزیدی و بجهت حیوانات بلکه جمادات
با آدم بدین کیفیت یکسان شدند و بدین نعمت تاویل کردن هم
نمی آید و بدین جهت که از نعمت های الهی بیش از آنست که بتوان
شمرد و در دنیا نیز آنرا تخصیص کردن و حتی ندارد و اگر گفت
مخلوق است و اگر بدین مخلوق مخلوق چگونه باشد و اگر گفت
در علت آمده است بسیار است و بحدی که تاویلها حکم میکند
خطاب با خلق و در قرآن و حدیث بر معنی همان بارون که عرب از
دانش و در لغت خود بکار و از هر تاویل که مخالفت نماید
باشد و سخن آنرا اعتباری بنا شده تا هر جا که تاویل پسندیده و می آید
اما از آن جهت که تاویل بدان لغت که از آن بدان خود آمده
است و حدیث بدان جمله سیده منقلم می یابیم پس از آن و می کنیم
و اما لفظی که محتمل بر چند معنی می یابیم و مفهوم نمیشود که از خدائی

تعالی از آن کدام است پس کجایم تاویل نمی باید کرد و دستوار آورد
و مثل آن هر زمان جمله است که ظاهر آن قبول تاویل کردن و باطن آنرا
تفسیر رسانیدن و لفظ چگونه از آن کردن که چگونه بر خدای تعالی
و صفات او و انجاست چون در سخن حاجت افتد
یا چه که تاویل بعنوان کردن یا در تاویل ضرورت باشد یا ضرورت
میستیم اما اگر ظاهر را که می دانیم بی محتاجی بانی بکاریم این بر و
باشد و ما درین باب آن پس که نفی کیفیت کفر از خدای تعالی
و از آن قسم می گیریم که و ما یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ **و سُبْحَانَ**
سُبْحَانَ است که آن کیفیت ناز قسمهای صفات است و لیکن در
آن اشارت است به معنی از صفاتی صفات بلفظ چند که با الفاظ مشا
مشابهتی دارد و در لغت عرب و در آن روشن است چنان
آن بود آن قسم تاویل را در آن و اگر اصل آن بر معنی کنند که
ظاهر اقتضا آن میکند آن که ای باشد **و سُبْحَانَ** این است یا

که خدای متکلم است به آن معنی که خالق کلام است با فاعل آن و از
جمله است و خدا برین قول باید که متکلم آن ذات باشد که خدا می باشد
کلام در وی یا فریده تکلم خدای تعالی چنانچه متکلم آن ذات باشد
که در وی یا فریده اضافت صفت مخلوق بخلاف متکلم کردن و
متکلم خدای کلام را در جمله کتابها که بر سر این هر مستاده بخود اضافت
کرد اضافتی خاص ذاتی و در قرآن فرموده گفت آنچه را که خواستیم است
که گویم باشد پس باشد انما قولنا لئن لم یفعلوا بما نأمرهم
لنقلنهم فیقولون من جزی که فریده میشود بگفته خدای تعالی
افزیده میشود و اگر قول خدای تعالی افزیده بودی آن قول باینتر افضل
بیکر حاجت بودی تا افزیده شدی و در قول دوم سوم که بجا نیاید
نماید و همین سخن گفته شد و این فاسد است و ایشان این است
تا دلیل کنند و گویند بر او این است که آنچه خواهد بگفته حقیقت قول
کن بوده است و این مخالف نص است زیرا که خدای تعالی فرموده که

۱۲
گویم کن پس باشد و این لفظ که پس باشد حکم میکند تا اگر پیش از بودن
قول کن بوده است و برید پس این مبتدیان فرقی نیست و در
تفسیر است سید بن طاووس خدای تعالی میان موسی و میان جهود
بلکه اصل ایشان این تفسیر است جهود آن را تمام نموده است
علیه السلام زیرا که ایشان میگویند خدای تعالی کلام در وی
یا فریده پس موسی از درخت نشینید و جهود آن از موسی صلوات
علیه السلام نشینید و لا یجوز نشینیدن از موسی علیه السلام فاضله از آنکه از
درخت و گویند کلام است که نشینید از العالم کننده درخت یا نه
گویند و اگر آنچه نشینید و خود را بیاورد از العالم از کلام نوالشی گفت صحیح
که خدای تعالی در دل بندگان خود نهاد کلام خدا بودی و در ایشان
آنست که گفت مردمان کرده ایشان است خدای تعالی افزیند
و این مقدار از اظهار ششانی اخفا که ایشان گفته شد و اگر بطلان است
ایشان از گفته خدای و رسول پس قال الله تعالی و حقن الله دمه

مسیح سلمان در زمان ایشان درین غلافی کرده است و چگونه
 ایشان را درین شکلی بودی و پیرامون ایشان رسیده بود که بعد از
 میگوید که اگر جن و انس هیچ شئ را مثل این قرآن بیارند باز نماند
 بکار چه همه نیست شوند اگر قرآن آورده بودی هیچ جن و انس
 چه دردی اگر از همه جن مثل قرآن بودی از همه مخلوق مثل این بودی
 و می شنیدند که خدای تعالی بر آنکس که وحش را گفت ان هذی
الاقتول البشر و سلف بعد از صحابه شریف شدند که قرآن کار خدای
 است تا فریده خوانده بر با نهایی مانده در صحیفای مایه آورده باشند
 در دهامای ما خوانده قرآن است و خواندن صفت خواننده نوشته
 قرآن است و نوشتن صفت نویسنده یا ده است قرآن است
 و یا ده است صفت یادگیرنده این است مذہب صلف و غلبه
 درین مسائل و گفته شق از قول ایشان در حق است و ضلالت است
 العاصم من الضلال مسلم در روایت خدای تعالی و تقدس

مستغنی

خطی

۵

و تقدس چه عجب اهل حق نیست که خدای تعالی درین است بی انکار از
 کیستی گویند یا در او دارند و سخن در نفی کفایت از ذات خدای تعالی
 و صفات او پیش ازین شرح گفته شد و هیچ کس باک از غفاد و درین لشک نباشد
 و اگر از این امید بودی که دلی لذت عبادت یعنی باز و عدل
 و خوش بودی و عجب نمی نویسی اهل قسید که انکار این مسدود اند و چه سبب
 رسیده است از صفات و کثرت از آنست که انکار آن توان کرد
 ایشان آنچه محسوس خود درین عالم یافته اند یا بدست پیران رفته
 بر گفته خدای و رسول برگزیده اند و کارهای عجیبی را که محسوس از ادراک
 یافتن و در عقل بخور و راه است آن تواند بود بر محسوس و مفقود خود
 کرد و اندوختن بقی چندلی حاصل است از آن خود کرده و گفته که مرئی
 چیزی درین حسبی تواند بود که لولی دارد و اگر چه چنین گفته شود
 و چون گویند این دعوی است حجت برین چیست گویند آنچه می بینند
 و میدان برین صفت باقیم بر آنچه یافته ایم و دیده ایم را آنچه ندیده ایم

حکم یکم اسمعای کلام جواب ایشان میوه چند که از وی مابقی چند
 در این چنین است پس ملوک باقیسم یا روا باشد که بدین علت حکم کنیم که حکمی
 تعالی برای نیست به هیچ ملاقی میان مسلمانان نیست که برای تعالی بنده
 در آنچه خود گفت اگر که بگویند این است که ای تعالی
 اولاً بملکین که برای تعالی می بیند او را ای می بیند و میدانند آنچه
 میکند و چون ازین در بعضی ایشان با ایشان که او را ندانند ازین می
 صحتی نماید و گفته اند که اگر که می بیند بنده ای که آن باشد مقابل لازم آید
جواب آن است که نمی گوئی برای تعالی ظاهر است بنده هر چه از آن
 ازین نیز لازم می آید پس چنانچه دایست که ظاهر باشد مقابل در دست
 که منظور باشد مقابل **جواب** ایشان است که گویند که نمی توانی در او
 در حق فریاد کار شومس هم و ابودی تعالی الله و قیاس هم از آن میکنند
 که بیش از حد و اند **جواب** آنست که لمس و ششم و دوقی اتفاقاً
 حدوث کنند اطلاق آن جز بر محدثات روا باشد و در صورت اتفاقاً حدوث

حقی
 ۵

حدوث کنند اطلاق آن جز بر محدثات روا باشد نمی کنند زیرا که خدا
 تعالی خود را بر ویرست وصف کرده گفت لا یخلفا فی تعالی **جواب**
 در آنست که این فرق است ظاهر میان در ویرست میان ششم
 و دوقی و لمس پس این قیاس که شما کرده باطل است
 در آنست که اینها صفات خدای تعالی نظر میکنیم و هر چه از حدی یک
 در ویرست از بنده هم بخدا و اینست چنانچه که میوه خدا فاد است
 در ویرست که گویم که ذات او مقدر است و از بنده کان بخدا
 این الفاظ گفتن هم و اینست که اگر که میوه خدای عالم است ذات او
 معلوم است و راست و اگر این اضافت به بنده کان کنیم گوئیم
 خدای معلوم بنده کان است و راست و چون گوئیم خدای برای
 است و ذات او برای است و این خلاف بیان مسلمانان است
 است پس چنین که گفته معلوم خود است و معلوم بنده کان است
 باشد که گوئیم برای خود است و برای بنده کان است و حقیقت برای

آنست که موجود باشد هر چه موجود است دیدن آن رواست چون
حق تعالی در مینه دیدن آن جز با قریب نیست زیرا که مینه که آنچه موجود است
حق تعالی در آنست که موجود و قابل دیدن نیست از آنست که در مینه
بسیار ساده اند و با محال نیست چون در وقت آن باشد و اگر چه
بسیار در آنست و البته مری شود و این کلمات بیرون از مینه باشد
در مذبح سلف اینهمان یاد کرده اند و گفته اند که سبب است
البشانی چون دلای البشانی تار یک است و البشانی از انوار کتاب است
روی گردانیده اند و در ظلمات سبب است که هر که از البشانی برده
کرده شود و نظر ما در آنچه یاد کرده ایم بر آن بود و کسی بسبب البشانی فراموش شده
و بدانند که سبب است البشانی هر از این باب است و اگر ما را در یاد کرد
این جمله مدعا جاتی نیست معقول و برین باب کتاب و سبب است
معقول و محسوس خود ما میگویم که اگر در وقت بر خلاف ملت اسلام است
سخنی بادی از توحید و نبوت می باید گفت ناز و دینت و اگر از این

مجله

خطی

۵

است قرآن و تفسیر بروی دست تحت سبب هر که رسول اصلی است
علیه السلام به ظاهر بری راست داشت بر چه از پیغمبری بدست بروی
رسیده و در حق روشن باشد که اگر از آن جهت این باشد
با حق قبول یاد کرده و اگر چه عقلی از است و حق کفایت
آید و هر که در چنین باشد ایمان وی بقیب است باشد و اگر چه
راستی و سواد خود باشد و پیرو پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم **کون** حق تعالی
و قرآن گفته است که **وَجُودَ تَوْصِيَةٍ تَاخُذُ الرِّبَا تَخْلُصُ**
یعنی راجع است رو به ما باشد تازه بخدای خود مکران و در وقت عرب
از این است بخیر از آنچه گفته می کردند و در نظر معنی اعتبار باشد و اینجا
این معنی روانیست زیرا که آن جهان نه سزای اعتبار است و معنی
و مدعیانی و این معنی از بنده بخدای رو آید باشد چه نظر بخشایش از هدای
پسیده باشد از بنده بخدای خدا و این معنی از بنده بخدای تعالی رو آید باشد
و معنی انظار باشد اما چون الی بیان باشد معنی انظار را باشد با کمال

هر چنانچه باری عز و جل را که در انظار هیچ نیست و نامش در حق تعالی
این بر حسب اشارت گفت و وصف که ایشان را در آن باشد
از خوشی و غنی نازکی و بدست و بدست نازی افکار است چون
چنانچه در حدیث است که در حق تعالی که در حق تعالی است
و چون این چهار معنی را در حق تعالی که در حق تعالی است
عاجز می شود که گویند تقدیر را در حق تعالی که در حق تعالی است
بنواب حق تعالی و این و این را در حق تعالی که در حق تعالی است
حق تعالی باشد بدیگری کند اعتبار یک را در حق تعالی که در حق تعالی است
و دلیل بر آنست که خدای تعالی می تواند که از آن در آخرت از پروردگار
در روزی و صدها و قوی و قوی که در حق تعالی که در حق تعالی است
باشد که خدای را در حق تعالی که در حق تعالی است
و هر کس را معرفت خدا باشد پس معنی هر یک از آنست که خدای را
چنانچه در حق تعالی که در حق تعالی است

لقد اوقی محبت الله لیل کرانت که منتهی کلیم است صلوات الله
و سلامه علی خلیا و علی کت خود را من نهی ما شو کلیم امیر فی الظلم
الشیاط و ابدا واجب العصمت اند و خطا در کجاست فرما بعد از احکام
جاست بر ایشان روا نیست چگونه و اگر ایشان در حق تعالی
استند و آنچه روی روا نباشد با عقا و خود سازند و چون در حق تعالی
روایت کرد و در حق تعالی که در حق تعالی است
میگویند از زبان قوم خود خواست که سوال میکردند این خدای صریح است
که در حق تعالی که در حق تعالی است
در حق تعالی که در حق تعالی است
که ایشان را از آن قول می کنند و ایشان میگویند که این بر خدای تعالی و ابدا
چون حق تعالی در حق تعالی که در حق تعالی است
او شش که در حق تعالی که در حق تعالی است
که منتهی آنست که در حق تعالی که در حق تعالی است

خطی
۵

علیه اقتضای درمندی و کثرت بودی باطل و این باطل باشد و در وقت
 و اما ایمنی که بران تسکین جویند و میگویند که خدای گفت دیده نامر و در
 نیاید که لا قدر الله استقامت این لغوی نیست است برای است
 که معنی میثاق نهادن آنجی که معنی مطلقا باشد چنانکه لا اله الا الله
 یعنی یزدی انقول یعنی مطلقا که است صفات در رسد و او
 بکنان رسد و کسی که در شش در و چون در آنچه پیش این است نیست
 و در آنچه پس این است اندر آنکه که این در اقلی نیست
 و معنی دیگر آنست که او دیده باشد و او را که است که نهایت
 چیزی رسد یا غایت چیزی را و در یابد و در آن بالغ شود و گویند
 او را که الصبی یعنی نهایت کوئی رسد که غایت آن دریافت رسد
 و گفت با جهالت رسد چنان گویند و چون کسی بدیده یا بطل کرد و چیزی
 را بدیده از لغایت دریا بدو گویند از او را که در وقت رسیدن است
 و او را که در وقت خدایت است از آن که از غایتی باشد تا دیده تا

دیده تا از او یابد یا آنکه اگر او را که معنی نیست و دیده بودی هم عمل بران باقی
 کردن که در دیده تا دیده تا روی را چند زیر اگر در میان حق و باطل دیده تا
 نهاده است تا میان این این و آن و جعفر بن یوسف بنی ناصره بنی ناصره
 تا خلت و در معنی جمع کرده یا بشیم و کتاب خدای فلا اله الا الله
 بشیم و در نور ان است تا نور بنی ناصره بنی ناصره بنی ناصره
و در نور بنی ناصره بنی ناصره بنی ناصره بنی ناصره بنی ناصره
 شما میگویند تا در این سوال که در این کتاب است که مراد چیست از چون
 و در بعضی چنین بهم جمع آید که در آن کتاب است و در بعضی اینها
 تا در این با یکرون و اگر در قرآن ایمنی که لالت میکند بر وقت نبوی که
 است که لا اله الا الله بنی ناصره بنی ناصره بنی ناصره بنی ناصره بنی ناصره
 جز از آنکه معنی لفظ است معادیت بسیار درست و اقامت و در وقت آن
 و اقامت درست که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم است رسیده باشد
 خاصه چون خبری باشد که نسخ در آن و اقامت در آن حکم کند بر آن

انکه قضیت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بکنند بلکه نظری بر آن
که این بابی تحقیق یقین تمام نمی گوید و لیکن **و شکیه حق**
حق و قضا و قیل من و بین مسلم بافت است نه نیمی از هر یک چون
نمی باشد باز دو معانی یافت شود و انبات رفق مقدم باشد و فصلی باقی
در هر یک از این معنی شود و فصلی معانی و این دو است و نیز مسلم
اجتهادی است اگر نفی کنند از آن وجهی که ممکن نیست چون
معتزلی و بر باطل انیم و در هر یک از این معانی و این دو است و نیز مسلم
بسیارند و غلو کرده اند که عوام را کمال یافته بلکه مستفاد ایشان گفته است
که اگر کسی انکار آن کند که از این معانی و این دو است و نیز مسلم
صلی السلام در آن توقف میکرد و عوام که از آن معنی میکنند
و هیچ کس این دو طائفه را در واجب ندانند و طائفه افراطی
کردند و توقف برین کردند و در هیچ یک از این معانی غلو نکردند
و اعتقاد و استحقاق کنند که پیغمبر اصلی الله علیه و سلم این معنی باشد

عقلی
۵

با حقیقت و در هر یک است و در غیر رسول الله صلی الله علیه و سلم قطع بکنند که
این معنی است از جهت توقف و آن دو معنی است که از اول
و ام المؤمنین را می رسد و اما در هر یک **و مسلم** است و این دو است
که گویند هر یکی از معنی کلیم الله صلی السلام داشت و در میان این
کسی که هر یک از معنی را در هر یک از این دو معنی باشد و این هر یک
در هر یک از این معنی است و در هر یک از این دو معنی است و در هر یک از این
اسلام و هر یک از این معنی است که این معنی که خود را با دیگران را بر رسول صلی
الله علیه و سلم او که است و معنی و کسانی که این معنی که در هر یک از این دو معنی است
است با شیطان البشارت هر یک از این معنی که در هر یک از این دو معنی است
حسن الظن در حق خود و جعل اصول این از قبول کرده اند و در آن که در هر یک
با کمالی چند که در هر یک از این معنی است و در هر یک از این دو معنی است
عن البیوع و الفداء و الله الموفق للاتباع الحق **و ایمان**
فقدار و قدر و بیان مراد است و در هر یک از این دو معنی است که هر یک

خلق میکند و در ایشان میرود و از نیک و بد سوده و زیان و ایمان و کفر و طاعت
و عیال و کلمات و حکمت تا آفتنی که میکنند نفسی که می زند و جبر و
و تقدیر حق تعالی است و از هر کار آن است چون در او است که بر او
که از این شرکت لازم آید و هر دو حق تعالی این شریعت است
چون مسلمانی است و هر دو این است که و لا یستعملون الله
و لا یستعملونکم فی شئ من الخلق علیکم والله یستعمل فی الخلق
و لا یستعمل فی الخلق و لا یستعمل فی الخلق و لا یستعمل فی الخلق
میگوید به مشرکان کفری که از این کار آسمانها زمین و کسب و انشای در
آن است که ایمان و در میان آن فرموده که آسمانها زمین و آن
بودن و هر دو آسمانها زمین و هر دو ایشان بود و هر دو
آسمانها زمین از آن است که هر دو این است و از اختلاف اعمال آن
و هر دو است در آنکه از این است و از این که از این است و از این که
کسب لما خلق الله یعنی اگر ایشان را بخواهند پس چون بگویند

کشند و بگویند ایشان نیست و خود بگویند که از این کار آن است
پس این مشرکان را سرزنش میکند که چون از این کار آسمانها زمین است
و لا بد از این که از این کار آسمانها زمین است هر دو باشد و از این و
خداوندان کفری که از این کار آسمانها زمین است و خود بگویند که از این کار
که بگویند اینها و خداوندان و هر دو است با یکدیگر یکسان باشد یعنی شمار
ضلالت بر گرفته آید و دیده اند و در آن کار یک است با یکسان باشد
که از این کار آید است و از هر دو است که خود بگویند و از این کار
و هر دو است که از این است یعنی آنچه با خودیم با آنکه هر دو است با یکدیگر
یکسان نیست و اگر کسی گوید یکسان است خداوند را به خودی ایمانی
کسی که از این کار آید و از این کار آید که از این کار آید و از این کار
تا حکم کرده اند که خداوند را از این کار آید که از این کار آید و از این کار
پس ایشان را شنیده شده است که از این کار آید که از این کار آید و از این کار
که از این کار آید و از این کار آید که از این کار آید و از این کار آید و از این کار آید

که خدای را در آفرینش چنان شکر کی بودی پس بگو ای پسر که خداوند را بکار
چراست و او کیست یعنی شکر کیست از چه حرجی شکر کی دارد و حکم خدا بر
وی برود و گویند و شکر کیست ای نگاه صبی خداست باطل شود و او بیکار
است نهالی است و نه تو را واحد انعام و قهار است که تو غیر
چیزی خواهی و در آن چه نیاید که را ایشان و مشواری و در آن چنان
در دیشی و در می و اندوه و مرگ و چه چکس متواید که در تیر باد و غم خدا را
کنند پس او قهار است که حجتی که در وی رود که کسی در آن قدر کند و اگر
ردا دارد که بنده خالق که را باشد نه در قاهر است نه مغرور و او را
در آفریدن انبیا از خدای تعالی گفته تعالی است حق و آنکه حق تعالی در آن
فرمود که هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَزِيلُ سُلْطَانَهُ یعنی آیا جز از خدای تعالی افزای کار
و بکاست و میگوید اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ یعنی خدای تعالی است که هر چیز را آفرید
و از اخص نخلان کردن بعضی از چیزها را که عام را بلیل خاص نخلان کرد
و اینجا حسب بلیل نیست و چون هر چیز را خدا آفریده است هر بار است

او باشد زیرا که در اینست که خدای تعالی چیزی را آفرید که در برادران را است
و امتیاز باشد که آن عجز باشد و خدای تعالی ازین سزا است آنچه برین
و امانت میکند از قرآن و حدیث الهی مرجع از سزا است از آنکه از جمله بزرگان
سزا و از آنکه در قرآن است این است که وَمَا تَنْتَظِرُونَ
إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ اللَّهُ بِسُورَةٍ غَيْرِهَا یعنی شما چه چیز را
که خدای تعالی چیز را خواست شما خواست که شما از آن بگذرید و این است
که وَلَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ لَأَمْسَكْتُمْ فِي الْأَخْزِ كُلَّ جَنَّةٍ یعنی
اگر آفرید کار خود را سستی هر که ندانید بودی بچکی هر ایمان آور دندی
و قدر بان این است تاویل گفت که خدا را خواستی ایشان را مضطر کردی
تا ایمان آور دندی ایمان اضطراری و این تاویل فاسد است زیرا که در
سبب که ایمان اضطراری ایمان نداشت ایمان است که با اختیار باشد
و این است که وَلَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ لَأَمْسَكْتُمْ فِي الْأَخْزِ كُلَّ جَنَّةٍ و این است و وَلَوْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ لَأَمْسَكْتُمْ فِي الْأَخْزِ كُلَّ جَنَّةٍ و این است که إِنَّكَ لَا تَهْدِي عَنِ

و این از ادب بندگان است و عجب قدریان که این است علی او را
 و عجب ایشان است که بنده فانی که او را می خواند است اگر تکلیف
 و اگر چه چنین تاویل که ایشان است را میکنند و صاحبان چون
بگویند که این است که می باید که در تمام احوال است چون
در حق تعالی است که او را یک فرموده فدای باشد و پیش ایشان
 نه چنین است پس این است محبت است با ایشان و قدران خود
 ازین دلال بسیار است که با او که جمیع و با او که یک کفایت است
 و آنرا همه در هر است هم بسیار است بجز یکی از یاد کردن قدری دارد
 یعنی از آن یاد کرده شود و آن شایسته عالی از خلق را شدین اینست که
 هر خطاب منی است و آن را می بکنند و در حدیث هر سبیل که از رسول
 صلی الله علیه و آله رسیده که ایمان چیست گفت که سجده ای نهالی ایمان
 اوری و اگر بشکاک او و کن بهار او و بمر آن او و معیت او را زنده
 و با آنچه غیر و خسر تقدیر فدای است و لفظ حدیث چنین است که این

خطی

و آن تو من بالقدر خیر و شره و قدر نام است آن چیز را که انقاد می
 شود و قدر یعنی اندازه کرده که چه باشد و چون باشد و کی باشد و کجا باشد
 و قدریان که بنده قدری نام شماست که انبات قدری کنید و آن
 است که انبات قدر و حق از به کار عمل علامی که بنده باشد
 زیرا که نسبت شما بر آن کرده اند از احادیث دیگر روشن
 مذکور قدریان که نام است در رسول صلی الله علیه و آله و حدیثی که
 که قدریان که این است اند که چهار شوند معیاد است ایشان بودند
 و اگر چه بنده بخیر از ایشان عالم نشود و اگر آن خواسته زن با ایشان
 ندید و از برای آن نسبت ایشان گیران کرد که گران و کرده اند یکی
 که بنده هر چه خیر است قدری افزیند و هر چه شر است قلت می افزیند
 که هر چه دیگر که بنده خیر و آن می افزیند و شر هر چه من یعنی ایس که لعنت
 بر وی باد و ایشان **کسوف** قدریان و آنچه از اینست و بداند بداند
 چون حیوانات درنده و گشاده و در هر یک و پدید آید و آنچه بدین مانند بدین

و بنده

در باطل کردن مذبح جبریان است که میگوید با او آنچه بر میآید و
 از طاعت و عتبات اختیاری نیست و ما چون دریم که اگر فردا
 گفته فراز شود و اگر باز گفته باز شود و این دعوی مایه جمل است و فساد
 حق تعالی نه که از بجزی چند فرموده و از بجزی چند نمی کرده
 که باز باشد فرمودن که این کن و آن کن لغو باشد و خداوند تعالی
 ازین منزه است و فرق علی حرمت میان حرکت اختیاری و اضطراری
 کسی که توبه باشد با علت تقاض حرکت او در آن حرکت
 باشد زیرا که میگوید که باشد و میماند فعلی نیست که آن فریده خدای
 پس آن نیز که اختیار است همچنان فریده خدا باشد زیرا که حرکت آن
 حرکت است در جسی محدث پیش ازین نیست که یکی را حرکت فریده
 است و اختیار فریده و یکی را حرکت فریده و اختیار فریده و ایشان
 میگویند توان گفتن که افعال بیگانگان فریده خدای است و کسب
 زیرا که فعلی را بدو فاعل اضاف کرده باشد و این خواند بر او و ما میگویم

میگویم اضافت یک چیز به کس کردن بدو معنی مختلف است چنانچه
 حق تعالی اضافت متونی کردن بندگان بخود میکند از آن جهت که از
 صورت و حیثیات است و در کمال ایشان حکم و تدبیر است و اضافه
 بر صورت بندگان میکند از آن جهت که ایشان را باندازه قهر و ستم و افاضه
 خلق کند کردن و خلق کردن بدو معنی مختلف است همچنانکه
 شخصی بخدای تعالی میگوید که فریده است و به مادر و پدر میگوید که کسب
 ایشان است و اما آنچه میگویم هر چه است بقضای قدرت است بمعنی
 اگر او را چیزی میگویم بلکه بدان معنی میگویم که حق تعالی چنین از فریدن
 خلق دانست که حرکت ایشان چه خواهد کردن بعد از خود حکم کرد که میگوید
 چه خواهد کردن و چون فریده شد امکان ندارد که عمل ایشان در مقابل
 آن باشد که خدای دانسته است و بدان حکم کرده که چنین خواهد کرد
 و قضاء و قرآن است معنی می آید بمعنی امر چنانکه در شخصی است که
 اَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اَنَا یعنی خدا فرموده است که بخدا و دیگران نپرستید

و معنی خلق چنانکه قطعه کتب شمع مکتوبات فی توهمین معنی نیست
آسمان را در دور و دریا فرود معنی آگاه و آیدان و هم گویان چرا که در قطعه
الی یقین است که الکتب معنی فی اسرار بیل را خبر باز و در عجم را یکی
از ایشان خدا و شود و از قضا و آنچه را ایشان خواهد رفت از غفرت
سازند ای تعالی هست بدین است معنی که با او هم فرموده
اوست و هم آفریده و هم پیش از آنکه باشد ظهور کرده است و نه شده
که خواهد بود و قطعه هدای تعالی معنی ایست از آن دو وجه
و یک است که آفریده است و نه شده و اشکات که پیش از آن که باشد
رضا هدای تعالی خلق با و دارد و ارادت خلق بخلق این هر چه فرموده
برضا اوست و هر چه آفریده است و نیست که عین خواهد بود و باز
او و فرق میان ارادت و رضای این است و رضا هر چه با ارادت و بگویم
تا از آن وجه که بنده را بان اجبار کند بلکه از آن وجه که بیا فریده بدو را
و راجع با اختیار خود بکار او را و آفریدن آن و که استحقاق میدهد

با اختیار خود حکمت است که عقل عاقلان که خالق این نرسد و نیست
چیز و معنی باشد نیست محبت این نیست است تا بدان دفعات
و معنی حکم باشد و آن نیست کفر است و معاصی و ایشان گویند که چون
حق تعالی و هست است که بنده چه خواهد کرد و آنچه خواهد که از او باشد
و نیست خدا خواهد بود و می را گفتن که این بکن و مشی
وی این بکنند چون تواند بود و **حرب** است که نهی در صورت
از برای آنست که در آن حکمتی است در خوشتر محبت از طریق ایشان
بر ایشان آنست که گویند ایس آفریده هدای است فرود و گویند
و باید همه شر را اوست و آنچه مشبهه شماس در آفریدن شر
آفریدن شر بر هم آنست و بکار آنکه سوال کنند که حق تعالی چنین آفریده
ایس آنست که از ایس چه خواهد شد فرود و گویند آنست که
چون بیا فریده وی تا فرمائی میگرد و فدا بود که در از تا فرمائی باز دارد
لا بد گویند قادر بود ایس گویند آفریدن ایس آنکه دانست پیش از وی

که از وی چه آید و نیز گفته است که او را نافرمانی با آنکه فایده می بود که وی را
طاعت کند و لیکن در سخن است که نیز میست تقدیر است و همان
مست به که شهادت شریک است تقدیر بود و می گویند درین مورد
که گفته است آن گفت بعد تعالی که گفته است و لا یقدر علی شیء الا بقدر ما یشاء
مست به که شهادت است که فایده کار فرید کار خود می کنند
و نسبت به صفات افعال و احوال و لا یقدر علی شیء الا بقدر ما یشاء
و نیز می بیند اند که هر چه عقل انسان از او توان یافت آن مستعمل
باشد و این عقلی عظیم است و هر چه وی در نظر می آید آن بر او روشن
اول آنرا نقل کردند و اگر بر بیان حاجت بودی بیان آن کرده باش
آن لازم شد و اگر سر آن مشکل شود حواله عجز بقل خود باید کرد و در
یافتن آن عاجز است و آنجا که شرح توقف فرموده توقف کرد
و حجت آن کسی که چندان حساب از عقل خود بر کرد که در انداد و در
غیبت سر باشد که عقل وی از در یافتن آن عاجز باشد و توقف

و در وی خالق افعال خود است و از خود میداند که اگر چه کند که یک
مرفیق از وضعی که فرید کار نموده است کرد اند متواند اگر چه را
لب توان گفتن خواهد که بخلق میگوید متواند اگر چه را که مخرج از خلق
است خواهد که لب میگوید متواند نگاه که باین عجزی
نموده خالق افعال خود داند و موقوف الکس است که بدانند
خدای بر هر چه میست که خلق را راه بدالسن آن چنانچه میست
و چنانکه شرح فرموده است ایمان بدان واجب است چنانکه گفت
و در آن اعمال مستعملند نیز از آنکه است که ایمان بدان می باید
و استن چنانکه گفته شد و طلب کشف سزان ناکردن تا در سلا
گشت و چون صحابه رضی الله تعالی عنهم از رسول علیه السلام سوال کردند
که آنچه می بینیم کاری است که بر او اخته شده است یا بی تقدیر سابق
از سر گرفته ایم گفت نه کاری است که بر او اخته شده گفت پس
ما عمل از بهر چه می کنیم گفت شما کار کنید یعنی بموجب فرموده که از

هر کس خود آن آید که در این بیان افریده اند و اشارت در این
 که ایمان با عقیده حق در بویست است که از اشیاء عنوان کردن
 و در قایده آنچه فرموده اند از حق عبودیت است و هر یک از این بای
 اعتقاد ما که علم خدای سابق بوده است و تدبیر ما فطن
 باشد که نشانده که تکلیف از ما بر خیزد و دست از اهل بیاریم و در
 کتاب است حق حرکت از این دو حق که ضللی باشد بنده را بدان ما خود
 و اسما علم **فصل دوم** در شرح کلام شهادت و بیان تنزیه و توحید
 رسول علیه السلام گفته است ایمان بخواه و اندیشه مستخرج است
 از حق کواصم چون است بر آنچه هیچ عبودی در پروردگاری نیست
 خدای تعالی لفظ حدیث این است که لا اله الا الله و لا اله الا الله
لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 الا اله الا الله و شهادت نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم از برای آن یاد کرده که آنان که اهل کفر بودند خود را میستند

خطی
 ۵

و استند که شرط صحت شهادت توحید شهادت است بنبوت
 و حدیثها دیگر است که توان محمد رسول الله بان یاد کرده است در
 فصل اول یاد کرده شد که چون بنده بدل توحید و نبوت مصدق باشد
 و زبان معترف باشد و مؤمن تر باشد و تصدیق و اعتراف
 است بدو حاکم مخالف یعنی دل و زبان اما نوع عمل یکی
 بهر چه تا آنچه منسوب است بدل همان منسوب است زبان و چون
 تصدیق را که عمل است و اقرار را که عمل زبان است یک لفظ بیان
 کنند میسر نشود و لفظ شهادت نیز که شهادت عبارت
 از گفتن چیزی که علم برستی آن حاصل باشد کواصم و ادان و نفی
 راست باشد که آنچه کواصم بدان میدهد اند و پس آنچه دانده
 کند و صاحب شریعت صلی الله علیه و آله سلم از بهر آن لفظ شهادت
 را بجای ایمان بنما و آنان عمل را که با اعتقاد و اقرار حاصل میشود
 بهرین یک لفظ بیان کنند و منبع چون گوید لا اله الا الله

مبرور

دانسته شد که می فهمد و خدا نیست خدا می شناسد هست و
 هم به آن مقوله از برای این معنی لا اله الا الله را که شهادت گفته اند
 و کلام اخلاص را که توحید از برای آن گفته اند که انواع کفر بسیار است
 و هر که از هر یک است و اگر است پرستی کوبه انست
 و هر که با جان او متواتر کردن و اگر کوبه انست آن لا اله الا
 الله همچنین و اگر کوبه لا اله الا الله توحید باشد و معنی اله معبود است و
 بحقیقت آن است که هست کننده و نیست کننده و در هر دو کار
 و در توحیدی رساننده و خداوند خلق باشد و الله هم این معنی دارد و
 الله را خبر از خدای تعالی اطلاق نکرده و الله را خبر و نیست خبر و اطلاق
 کردن آن را شریکان عرب چون با خدای تعالی معبودان بسیار اعتقاد پیدا
 لفظ اله و معبود باطل است همان که در توحید جمع کرده و در اله و این معنی
 بود از ایشان و اگر نه این لفظ بحقیقت نه جمع است و نه تشبیه بلکه
 این نامی است خاص خدای را جل و علا و دالات کننده و برافراشته

لا اله الا الله
 توحید
 معبود
 تشبیه

اندر می باشد که همه صفات کمال او را باشد و او را سر و داور هر چه در آن
 لغتی باشد و نیز باشد پس این نام بحر خدا را است و که ذات او متواتر
 است بر این صفات که گفته شد و حق تعالی در قرآن باین معنی است
 کرده و گفت قُلْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ یا خدای تعالی را هیچ نام
 پس که هیچ عاقلی در دنیا نمی داند که نام او می گوید
 شرح کلام شهادت آمدیم و نیز توحید اکنون بدانکه اصناف
 کفر است بسیار است و منها باطلی عمل از پنج چیز است تعطیل
 و تشکیک و تعلیل و تخریر و باز گفت باطلها اینان پنج از ارباب
 اند و ان اشائی می میرد و نماند و نیز یاده میشود و اصل تعطیل آنست که
 قومی خسیس ترین مردمان اهل الحاد اعتقاد کردند که عالم را صنایع است
 و نیست چنین بوده است که هست و جز از محسوسات هیچ موجودی
 نیست و تشبیه آنست که قوم خدا را جل و علا جسدی میکنند و به تشبیه
 داشت از جواهر و امراض است که در بدنش مانند گفته تعالی الله

معنی معطل

تشبیه

و تشریک است که قوی باطنی مصالح و کراتیات گردند و گفته اند
 اندکی فاعل غیر و یکی فاعل نشر و تعلیل است که گفته اند فاعل نشر
 علت بر ذات و داده این عالم هست بودی آورده است تعالی باشد
 و تشریک است تدریج است که قوی اعتقاد کرده اند که تدریج عالم در
 تدریج است از این پس است و قوی دیگر اضافت تدریج است در کمال
 و بطبیعت و آنچه با کرده ایم باینکه فاعل و اله است و تدریج توحید است
 از این باطلها و از آنچه از مشرب این باطلهاست تشریک است و ما می دانیم که
 لا اله الا الله نفی و اثبات است لا اله نفی است هر که از خدا
 است از آنکه قدیم باشد یا صانع یا تشریک یا استیلا و با در عالم
 و الا الله اثبات است خدا را از اجزاء و علا و ذاتات چند چیز معترض
 اثبات وجود باری جل و علا و ذاتات و حدایت او و اثبات الکیلی
 ذات چون ذات واجب و آنچه بر جوهر و اعراض و ذات بر و ذات
 نیست و اثبات آنکه بود و قدیم پیش از هر موجودات منفرد بود و دیگر

۴۰
 قدیم بود هیچ چیز که نبوده و اثبات آنکه مدبر و متصرف هر چیزی است
 چنانکه بود و خواهد و لفظ الله برین معنی که یاد کرده ایم اقتصامی کند و هر کس که
 لا اله الا الله را برین وجه دانست و بدان که هیچ کس که او را از حق خارج
 نفرموده است و اثبات الهیت کرده است و بهر چه از این جهت
 این که تدریج است این ایمان آورده است و تفصیل خلاف
 این چیست و چه گفته شود تا مفهوم باشد اول آنکه ایمان با سماء و صفات
 ثابت شده است چنانکه بیان گفتیم نفی آن کند و حمل آن بر محال کند
 این نوع تعطیل است دوم آنکه بنده را خالق افعال خود گوید و نفی
 ذات و مشیت حق تعالی در کفر و معاصی نکند که این نوع از تشریک است
 سوم آنکه از صفات حق ثابت شود از این صفات خلق نماید
 کند و افعال حق را با افعال خلق موازنه کند و گوید که او از چه چیزیست و چگونه
 است و چند است و هر است و معارضه کند و او را به هیچ چیز مثال
 و هیچ چیز را به او مثل نهد که این همه از انواع تشبیه است چنانکه

روح را قدر کم گوید و غیر روح را از هر چه با دهن ذات و صفات حق است
 دور آنچه محض است هیچ توقف نکند که این نوعی از تعلیل است
 بجهت آنکه احکام خیرین را موقوفه شود و قبول کند و بقضا یا وضعی بر اهل علم
 این نوعی از تعلیل است و بعد بر چون ازین باطلها بطلان و
 کجاست که توحید کران و مانده و او تو حید را و او و امید این چه و این
 است که اگر کسی این یک فصل که در شرح شد مدت و بیان تخری
 نوشته شد یک بدانند از آنکه طریقت وقت است از علم توحید
 پوشیده بروی غایت و هیچ عقل استبداد و بی ادبانه از آن پیش
 الله و الله المستعان علی کل **باب** در بیان ایمان و توحید
 و کتبها و غیر این و بعد از آنکه است از احوال این جماعت در تخری
 این باب بران ترتیب که در کتاب است آمده است یا ذکر و بر آما
 اول ایمان به غیر این بیان کنیم زیرا که معرفت در سنگان و در استر
 کن بهاد و هدای تعالی جز از طریق ایشان حاصل نیست و در توفیق

استاد و صفات حق تعالی و شرا که واجب و نشود و امور عقیبی و احوال
 ان جماعتی حمله از طریق غیر این است و چون خودت درین بیشتر
 بود این را نقد بگویم و بعد این باب یا ذکر و میشود و دره فضل و الله تعالی
مسئله در معنی نبوت و اثبات آن و تخریض بیان
 و نبوت کسی است که از سایر کائنات اندوخته است و
 حجت خیر است خاص که هدای تعالی یکی از این کائنات خود را
 اگر ای کند و او را بدان از دیگران ممتاز کند و بر آنچه دران صلاح دین
 و بهاد و توحید است از امر و نبی و در دین و در دین و در دین
 و الله و در حد و عید و غیر آن واقف گرداند و نبوت مشایخ و ان
 غیر این است و خبر و ان و ان و ان و انی است که حق تعالی در این تخری
 خبر کرده است بعضی از علما گفته اند نبوت از نبوت و نبوت از نبوت
 است و نبوتی و نبوتی و نبوتی ان است که نبوت اول نبوت است و نبوت
 نبوت دیگران بگذرند و نبوتی علمی که حق تعالی و دیگران بگذرند

و هیچ اراده نماند که از آنکس حاصل کند هر گاه میسبب و فعالی باشد
 و او آن خبر است که از آنکه در علم و معرفت و شریعت و معرفت و دل
 و در آنکه در دست که ملین را بیان نموده که گویند خبر است و خداوند
 و این که میگوید که معرفت را در آنکه در یک و در یک و می دوی داد
 و حق می دوی بر سر که میگوید که در آن که میگوید که می باشد رسول
 و هر که از حق تعالی نبوت داد و امر می گوید که میگوید که می باشد رسول
 و ایشان را این خوالی می دوی بر سر که میگوید که می باشد رسول
 و هر که رسول است ایشان می است که رسول و آنکه حق تعالی چون خلق را
 بیارید و شکر احسان بنو حید و عبادت ایشان واجب کرد و ایشان
 بر کیفیت و در شکر و اوقف بودند بر بیان بجز ان ایشان را بر کیفیت
 احسان خود و اوقف کردند و ایند و بار و می ایشان را اوقف کرده و
 با کیفیت یک و در آنکه است بر و اگر نمی اوقف قیام نماند و عدد و او که
 خلاف که میگوید که می است بر و در آنکه است بر و در آنکه است بر و در آنکه است بر

میگوید و حق تعالی اگر چه در جهت عقل نماند است که در ایشان است و چون
 ایشان است که در علم و معرفت و شریعت و معرفت و دل
 و در آنکه در دست که ملین را بیان نموده که گویند خبر است و خداوند
 و این که میگوید که معرفت را در آنکه در یک و در یک و می دوی داد
 و حق می دوی بر سر که میگوید که در آن که میگوید که می باشد رسول
 و هر که از حق تعالی نبوت داد و امر می گوید که میگوید که می باشد رسول
 و ایشان را این خوالی می دوی بر سر که میگوید که می باشد رسول
 و هر که رسول است ایشان می است که رسول و آنکه حق تعالی چون خلق را
 بیارید و شکر احسان بنو حید و عبادت ایشان واجب کرد و ایشان
 بر کیفیت و در شکر و اوقف بودند بر بیان بجز ان ایشان را بر کیفیت
 احسان خود و اوقف کردند و ایند و بار و می ایشان را اوقف کرده و
 با کیفیت یک و در آنکه است بر و اگر نمی اوقف قیام نماند و عدد و او که
 خلاف که میگوید که می است بر و در آنکه است بر و در آنکه است بر و در آنکه است بر

که اینجمن میکردم علم است و منطق و نیز در دنیا زنجیری بودی که ایشان را
 از اینجیل لعن ان است باز خود حق تعالی در قرآن چنین معنی اشارت
 کرده و فرموده و مَرِيسَا قَبْلَ رَبِّهِ وَهَيْسَ لِيَوْمِئِذٍ لِّلنَّاسِ
 مُحَمَّدٌ بَعْدَ الْاِسْلَامِ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى يَبْعَثَ
 رَحْمَةً وَاَنَا اَهْلُكُمْ ثُمَّ يَعَذِّبُ مَن قَبْلِهِ لَقَالُوا اِسْتِثْنَا
 اَمْرًا سَلَّ الْاِسْمَاءُ سَوَاءٌ كَفَمَعَ اِيَّاهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَرْكَبَ فَرَسًا
 و در آیهات نهوت بیان موجود است که هر چه عقل حاضر است که حق تعالی
 پیغمبری را بخلق نرسد چرا که کفر و جور و عقل حاضر است و بنده عید
 از بنده کان حق تعالی بر صلیح و سواد و هاست و با ایسی با نام مختلف و
 قبولی صورت و درستی حق و بدیستی حق و باکی عرض او بر کردی که
 و کمال عقل و قوت و فصاحت و بیان اندر و این دعوی کرده و در
 این دعوی چیزی چند نموده خلاف عاده چنانکه مثل این پیدا کردی
 و در قوت و قدرت اما که مثل ایشان اندر و نیز بر است امکان ندارد و خلق

و تحقیق از اقطار مثل این عاجز باشند چنانکه سر گذشتن آتش بر غلیظ
و پاک کردن باران و جوب بر دست کلیم و فرو بردن جندان سحر و شومیه و
زنده شدن مرده بعد از مقرر عیسی و بیرون آمدن آب از میان انگشت
و رسول صلوات الله علیه در دست شد که نبوت حق
امثال چنین یاد کردیم هر جمیع اعمال بخوان کردن و چون حق
برای ایشان ابداع کرد و بر دست ایشان ظاهر ساخت و بر دست
کلیه ایشان در ستادگان خدای بودند زیرا که حق تعالی کسی را که بر وی تفویض
کنند در حال دمی و صدق و کذب بر خلق بوسندید و باشد برین نوع
دو کند و اگر خطبی گوید یا جوادان جز برای نمایند **عزیز است که شنود**
و شویید یا سحر بگوید و زسد سحر یا بشنود غلام از از سحر سحر و فرعون نموده
شد و عصای موسی علیه السلام آن حر را نیست که سبب اسلام ایشان
فرمود این بود که صد سحر میداشتند و چون سحره بریدند گفتند سحر بر
قلب کند اما سحر حر را نیست **عزیز است که** و آنچه حضرت موسی می نماید از صد

سحر برودن است و هیچ جانی نیاختیم ز نور او و نماز زمان قائم انبیا است
علیه السلام که هیچ ظاهر سحری و دعوی بهما سحری کرده و اگر بعد از رسول خدا
علیه السلام گفتند آن فرد موجب استسباب و تائید بر آنکه قبول او واجب است
و اگر کذب است بگویم و معتمد اگر سحری نیز این دعوی کرده چون
و چنانچه نمی شود و هم بر خود را بعد همین عاقل خلق بار و دست بسته
کردی کذاب است کس ظاهر متابعت او کرده و بی مایه خوار و خاکسار
و در میان مردم و اما بگفتند و پس بعد همین خود محبت شد بر صدق انبیا
علیه السلام **و** سحر سحری که بگوید که حال یکی را بگشاید و باز خود را در
و سحر سحری که بگوید که حال او را بگشاید و بخود کند و خلق
و اما ظاهر آن در زمان نقت و او حکمتی است که هر کس کسی شکار نشود
آنان موجب استسباب نیست زیرا که حق تعالی بر زبان جلد و زبان
خلق را از نقت و حال آنکه دعوی او و دست و دستش نموده و گوی نمون
خدای است و دیگر آنکه در نفس این واقعیتی نیست و محبت بر کذب

۲۴
و آن محبت نیست که بعد از دعوی کردن کس کشته را زنده کند چون
حق تعالی او را زنده کند و حال خواهد که تا و بار دیگر کشته شود این دلیل
و دستش است بر او گوی چون بر خلقی که حق تعالی بر دست خلق سحر
کرده است تا در دست بر زمین که اینند که خلق را بدانند
است اولی که کذاب و زنا باشد و دیگر آنکه کذاب است خود در نفس
او دعوی کند که من خدا میم و بر هیچ عاقلی پوشیده نمائند که حسنه
و محقر خدای را نشاید و از هر دستش اگر یک حسنه دارد و اگر در
قدرتی بودی بر آنچه دعوی کرده اول بدو کور خود را میباید و چون این
معانی روشن شود دست گفت که ظاهر معجزه بر عقوبت دعوی محبت
صدق انبیا است علیه السلام و در آنچه سحر است بسیار از دست انبیا علیهم
السلام شد و یکی نیست از عهد آدم تا زمان نبی صلی الله تعالی علیه السلام و علی
اخوانه من الانبیاء در هر قرن که میبری آمده و دست او فوجی چند از
مخلوقات ظاهر گشت چنانکه حاضران دعوت او را بی کانی میباشتم

چنان بود که ایشان گفتند و در میان عموم پیغمبران بجز رسول علیه السلام
این قدر کفایت نیست و در میان رسول علیه السلام شرطی نیست
که بعد ازین در فصل شریف گفته شود ان شاء الله تعالی و در میان عموم
پیغمبران ایشان که جدا بودند و در میان ایشان با سماعی
که در میان نبوت نیز اگر حق تعالی باینجه صلوات الله و سلامه علیه
که رسولان خلق فرستادیم که قصه یوسف را خوانیم و قصه بعضی دیگر را
و در سوره قد قصصهم علیک من قبل ان ترسلهم که قصصهم
علیک و در این ان مهم است آنست که بدانند حق تعالی
پیغمبران را بعد از پیغمبر مخصوص کرده است یکی تعلیم و دیگر تائید و تعلیم است
که ایشان را از آنچه ندانند از علوم الهی یا موزانند و تائید است که ایشان
را قوی گردانند با طهارت و بزرگواری و تقوا و این را از یاری دهد و در سوره
که هر چه از باب تعلیم است از نبوت است و هر چه از باب تائید است
ان حق نبوت است و آنچه از قبیل تعلیم است حاصل شد ان بر چند

چند وجه بود و است **اما** بشکستن سخن حق تعالی چنانکه موسی شنید
صلوات الله علیه و آتاهای عالم شدای و الهام شدای ایشان را
آنست که علم چیزی در دل ایشان افتد بی آنکه پیش ازین ایشان از ادان
استدلال بوده باشد یا بحسب ان انزی یافت باشند
در ششده می کنند پیغمبر و در ششده می گویند چنانکه پیغمبر
است و چنانکه یکی از او میارند و اما در ششده را بعد از آنکه علم چیزی کرده
میخواهد چنان علامه را در پیغمبر مدد و این وجهی باشد مخصوص بدل و کوشش
از ان هیچ نشود و این است جوهر تعلیم و در جواب حرم از تعلیم
باشد و بواسطه ملک شای و واسطه **کسی** سوال کند که در ششده علم چه کار دارد
دل غیر عباد حرمی اندازد پس حق تعالی بی دروغی جدا باشد **و**
آنست که علم احکام در دل انبیاء و مدد علم بود و اینها و هادینها که بعد از
که شستن روز کاری یا بعد از فناء دنیا خود را بدو ان نوع از علم
مخصوص است اجماعا علیهم السلام و اگر کسی چیرد از دنیا باز که در حرم اند

ایقان بودی رسید و باشد با سحر ایشان فهم کرده باشد آنچه ملک بجز
اجیا عالم کند نوع ایشان باشد حق که بر ظاهر آید و رستی در برتری
که واقع باشد از هر نوع که باشد و حق همان آن دو عالم ظاهر است بی شک
هم باشد و آنچه از عالم بودی رسد بجهان بود که آنچه نیست و غیر
آنست که مضموم نیست عالم بجهان و چه می تواند یافت اما آنچه
از ایشان بر دست آن دو نوع است نوعی آنست که اندک عالم السلام
در نفس خود بدان می تواند باشد و نوعی آنکه از عالم غیب و قدرت بر
دیر گشت ایشان ظاهر شود و این چنین از آن است که توان شنیدن
و تواتر و بسیاری از آن با سماع خلق رسیده و عرض باین نوع کرد
که در نفس خود جوان می تواند باشد ساخت ایشان بر اصلی حکم باشد
و از آنکه آنست که هواد ایشان بر و فرمان حق تعالی بوده است و بر
ایشان همواره در طاعت و اطاعت و فرمان ایشان و از ایشان از نافرمانی
تعالی بقصد مضموم نماند و ایشان واجب الصبر اند و مخالفت از ایشان

۳۴
حق تعالی بر ایشان روا نیست زیرا که حق تعالی خلق را فرموده است که
پر روی ایشان کنید و اگر عصیان بقصد از ایشان باشد شدی و فراموشی
خلق را شایسته ایشان فرمودی و اگر از یکی از ایشان نافرمانی صادر شدی
آن فرمودی الا از طریق مرسوم و نسیان و اضافت عصیان
و در دو وجه تواند بود یکی که صورت آن صورت عصیان بود
و نسیان بود و دیگر آنکه نسبت بحال ایشان از عصیان گفت **و از آنکه**
آنست که عقل ایشان تمام ترین عقلمایه است از اعتدال و زوال
مستقیم و ادراکات عقلمایه ایشان به چون ادراکات عقلمایه ایشان
بوده است **و از آنکه آنست** که برای ایشان قوی ترین راها بوده است
و هم ایشان قوی ترین آنها و از اینجا است که آنچه ایشان از علم و فهم
میکنند غیر ایشان فهم نمی تواند کرد **و از آنکه آنست** که قوت حفظ ایشان
بیشتر از قوت غیر ایشان باشد و بقوت در بیان و فصاحت و سخن
چون از دیگران باشند **و از آنکه آنست** که هوس ایشان قوی تر از دیگران

و بکران باشد و قوت ایشان در ظاهر و باطن تمام از قوت غیر ایشان
باشد و الله اعلم نسبت که خلق ایشان در غایت کمائی بوده است عطف
ایشان در غایت تمامی و جدا عدل و صورتها ایشان خوب بوده
و ان خورشید چنانکه در حق بر غیر خود افزون بود و در صورت
ایشان از عطا حق بر نفاد است بود و بعضی بر بعضی مفضل بود و
و در آنچه اطاعت ایشان اطاعت میسر است و قوت ایشان حق
کسان که لا تفرق بین احدی من سبله انشأست است بین
مستی ذلک فضل الله یؤتی به من يشاء و الله ذو الفضل
العظیم که آنچه در اول فصل با ذکریم از عصمت انبیاء علیهم السلام
بر طریق ایجاز موصوف چنان دیدیم که بعد از معرفت حق را و دانستن
که تمام عوام مسلمانان از زراعت و طهارت ایشان بر حق بی نام باشند
و از شناخت صفت زکات ایشان بر معرفتی کامل و درین طریق در

۳۶
و مملکتی نیستند و درین زبان زده نشوند چه بسیاری مسلمانان
مسلم غلط کردند و چون جمعی از سبزه را و مشهور در عصمت چنان
سبزه نموده اند که بعد از طهارت سبزه اند و بعضی نیز از مشهور
غلطی است و احتیاط در خلاف ایشان چندان غلط کرده اند که
سبزه اند و نصرة قول خود را جری چند در کتب
که از اجماع اصلی نیست و با مثال آن تمسک نمودن رواه بکمال نقل
کردن آن خود را ایستاد و اگر در آن تحقیق انبیاء است علیهم السلام
در لغوی و علمان و ساده دان و حق تعالی را از فرموده است که
ایشان را بر حق داریم و برافض کرده است که تعظیم و توقیر ایشان کنیم
و اگر عسرت ایشان نکردن و اگر تر در آن نفسی صحیح باشد نشود
اوست باشد تکلیف که در رخ باشد و هویدا ترین زلفی از زلات که
از انبیاء علیهم السلام با ذکر کرده شد نصی مطلق به زکات آدم است
علیه السلام که حق تعالی از او در قرآن با ذکر دار تا اول شیخ و بچند موضع

ساختن

و چنین است که هر که در حق تعالی ایمان داشته باشد و عمل صالح
مسیح را از زبان حق تعالی نگه داشته باشد که آن را اندک زمانی در میان
حق تعالی غصه بود و به صحبت عصاة لغیرمایل باشد بر صحبت بی آنکه
بپوشیده باشد و نشان از آدم از زبان حق تعالی آمده بود
بَعْدَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ مِنْ قَبْلِ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
و عهد میانی آن باشد که بعد از این است بیان کرده که با و میفرستیم که بسیار
و دشمن تو و جفت است باید که شمار را بهشت بیرون کند و قلنا
يَا آدَمُ اسْكُنْ أَثَرًا وَعَدْنَاكَ وَلَا تَجْعَلْ لَكَ خَلْفًا أَحَدًا عَلَى الْأَرْضِ
وَالْجَنَّةِ و ای آدم را بس که بفراغت و فصل از طریق میل نموده که
جنت است بر انبیا که در هیچ بند و توانا بود که بر سوخته و در حق تعالی
خود اقدام کند حق را چنانکه ازین آیتها با و کرده که هر یک از آن
اعتباری بود و مردم نمی آید را چون مستحکم است و در حق تعالی
از وی و فرشتگان گفتن قبول می و در آن که کون که او بوده است

و اعترا ف کردن پیدا کردی و ناله وانی خود حق تعالی این قصه را کیا
از بهر و استن این حکمتها یاد کرده و از بهر اظهار فضل خود آدم صغی و کمال
اجتناب و اصطفا و خود که بعد از تو به درگاه است که از بهر تحقیر نشان آدم
اثبات زکوة می بر مینویسد باید کردن تا بد استن این متعین
و جوی دیگر که بدان آریان زده شوند **لَا تَجْعَلْ لَكَ خَلْفًا أَحَدًا عَلَى الْأَرْضِ**
مرسلان که نصیحت است که موجب علم باشد ثابت شود بهر مین
عمل باید کردن و در حق تعالی که اگر ایشان همچو ما سپید و صوفی و شریف
بود می حق تعالی متابعت ایشان بر بندگان خود و حق تعالی کردی و دیگر
صلی الله علیه و سلم که زنده و ملائکه موجودات بوده و نفرمودی
أُولَئِكَ الَّذِينَ يَرْتَضِي اللَّهُ لَهُمْ أَقْرَبَ و عجب آنکه
علی الرحمن صلوات الله علیه که از اولوا العزم است و بر تبه خلعت کرم
حق تعالی از جمله بی آدم عبادت حق تعالی بر روی زمین سفر و بود و از بهر
چند استخار خواست بسبب حق تعالی که او داده بود و کاشتن

باشد پس جواب مخدوف باشد و تقدیرش چنان باشد که گویا
آن تشرای بخواهد هر چه فعل **بوست** است که این تقدیر
ازین بی بیان از صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم که چنین
قرآن است محکم است و اقدام بر بیان چنین قضیه
بر او نباشد و اما آنچه بدان منسک ساخته اند از قول علی
لفظ و در قرآن می یابیم که اختیار علماء عرب بر غیر آنست و معنی اختلاف
آن را نیست و قرآن بر قول ایشان حکم میکند و قول ایشان بر
قرآن و این تیر از آن جمله باشد و اگر چنان بودی که ایشان تقدیر
میکند یا نستی که او لائق بودی یعنی و او عطف بودی و لولای
رای بر آن بنا بر خلاف و الا که دی پس اگر نیز گویم جواب
مخدوف است آن مخدوف مثل آن بود که و حشر و بقرآن
کرد و تقدیر چنین بود که گویا آن تشرای بخواهد هر چه لکم باشد
لقد و ما بر لقی این قول که تقدیر کویان یا کرده اند از بر آنست

[illegible]

انقضت فكيف عن التمسك بها **و** على السلام نقل کرده اند
که آنرا را با الزام فراخش با بخت فرود داشتن تا وی گشته شود و وی
را نشانی از بعد از وی ندان کند و آنرا از سخنهای مخالف اصول این است
و باز گفتن از حرام از طریق نقل هیچ اعتبار ندارد و نیز محال
است که در نسبت ظلم به پیغمبر رسول کرده اند از ظاهر است
آنچه که **لَا تَنْتَقِمُونَ كَيْفَةً وَلِيَّ كَيْفَةً وَاحِدَةً** و این دیگر
که بعد از آن است و محسوس نمیشود که عزم او در این قضیه نمود چو بود
و نه از رسول صلی الله علیه و سلم آن یا ای که سبب قرآن بود و در آن نقل
یافته میشود و جمعی از مفسران از قول اصل کتاب این قضیه را بعد از آن
و جمعی را کرده اند و ایشان در آن نقل مصعب بنیشد از آن و جوهر که
چنین ازین در حدیث یوسف علیه السلام است یا کرده است و چندی
از محققان علماء را اصحاب معانی گفته اند که محل مواخذه بر او بود
علیه السلام ازین قضیه آن بود و اگر ای الگو بدانست که آن مدعی بر

فوق بود و محالست بعد از مصوم دانیدن نام او منصرف از توبه و رجوع است و علی
کفر است که نظر نفسا را آن میکند که تکبیر و جوب حضرت در حق انبیا علیهم السلام
افزون از است که در حق ملائکه بزرگ خلق بر آن است اعتبار را موزند و
لاکما با موز نیستند و محبت انبیا علی که چنین سخن را بر شمع علوم
نشان نموده اند که از نظر معرفت بر آن اعتبار داده و حق ایشان را
از اصول این است شافیه است پس در و با علم شیخ شافیه است
که اگر کسی چنین حال از مسلمانان بنا کند که از توبه و رجوع میند و در آن
با کفایت آن را بنامش و اگر از توبه و رجوع میند و در آن
تر جوب در آنچه میدانند از احوال مسلمانان حال این است و در آنچه ندانند
آنکه در حال اعتبار علی السلام علیه السلام که از آن گوید حال می بیند
اعاد نامند نهالی من ذلک بعیت و توفیق و انما و در توبه و رجوع
با توبه علی السلام با کرده اند از هر توبه است پس سوال اصلی است
علیه السلام و نظر آنکه در عبادت اندر ولی بهر است و این نوع از توبه و رجوع

دوستان هیچ است و هرگز هیچ نافع که بخل می گویم پیش از آنکه او را
با هیچ عبادی که بر پا نهدی اعتماد و اندر آن اگر یاد کرد و دست و در گنج
بر رسید و دست از کتب علماء اسلام که در توبه و رجوع زمان سوال اصلی است
و در کمالی و دست بر میا خداند و هرگز در آن نیافند
حدیث مذکور است که سوال اصلی است و سوال علی السلام است
عنه از توبه و رجوع در حق است و در آن بهر توبه و رجوع در آن بهر توبه و رجوع
پس است و اولیای وی ماضی خود پذیرا که از سوالی بود و در آن
سالی بود که در آن داشت و در آن بهر توبه و رجوع در آن بهر توبه و رجوع
از اشراف ایشان از سوالی نکند و در آن بهر توبه و رجوع در آن بهر توبه و رجوع
در آن بهر توبه و رجوع در آن بهر توبه و رجوع در آن بهر توبه و رجوع
و الله ویرثه و الله اعلم ان يكون القدر الخیرة من امر حشره و الله
مؤمن عبد الله بن عمر بن الخطاب و الله اعلم ان يكون القدر الخیرة من امر حشره و الله
نرسد و در آن بهر توبه و رجوع در آن بهر توبه و رجوع در آن بهر توبه و رجوع

البشاش را می خندند و خدا و رسول کار کرد و زینب زن زید
شد و اهل بیت زن کسی که می پند بودی بر خود و مردم و
می پند پس بود و محبت حق تعالی افتد همچنان که چون البشاش را
شد باز خواند که رسول علیه السلام البشاش انسان
و در نزد خدا و محارقت از پند حکم سعادتی بر می رسد و علی علیه السلام
و بعد از محارقت آن عادت بر حسن چهره آن شود و هر که رسول علیه السلام
ندیدنی کردن منتهی خود و در هر روز از آن در سینه های البشاش
با آمدن و علی البشاش را محبت آن زنان مشهور بودی و کار آن
شود و خری که نیست که بی محارقت و محارقت علی علیه السلام و در هر روز
و بعد از علی علیه السلام محارقت علی علیه السلام که در زینب زن او خواهد شد پس
که احسنی از محبت زینب زن که در پند و زید و محبت رسول علیه السلام
زینب زن خراف است و زینب زن خیری یکدیگر محبت می نمود
و بر اطلاق و مسلم رسول علیه السلام زید را گفت زن خود را کار دارد

و از خدا بر چیز ایچی کردن را بی موجب ظاهر طلاق میدهد حق تعالی
بسیب آن گفت که رسول علیه السلام صادر شد با وی عتاب
و گفت چیزی که خدا تعالی از زید خواهد کرد آن تو را پند و رسد
تو از مردم سبزی و خدای اولی تر که زیدی می بینی از خدا
و طریقی بود و در اختیار سبکی از زینب زن آن منافقان ولی همان
که زید زن پس را بر می کرده است بعد از آن که سید الی که حکم کرده ایم که
چنین خواهد بود و در از آن خبر داریم و از نقول للذی انعم
الله علیه و انعمت علیه امیک علیک و فیک و ان
الله یخفی فی قلبک ما الله سبید و تخشی الناس و الله
احتج ان تخشاه پس حکمی که درین حکم بود با کرده و گفت چون زید
حاجت خود را روی باز گذارد یعنی میرا با زینب سبیل نماند زینب
را زنی با تو دارم و زینب زن حرمی را باشد از خروج زینب را و عیال
خود چون او عیال حاجت خود را زینب زن گذارد و باشد یعنی طلاق او

باشد و هر که شد علی آقایی زینک قنبر صلی الله علیه و آله و سلم
و در حدیث است که زینب رضی الله تعالی عنهما بر زبان رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودی و گفتی شما را پدران بزرگوار من است و علی علیه السلام را پدر من است
گادی بوی داد و در حدیث است که چون حدیث زینب
از زینب رضی الله تعالی عنهما بگذاشت چهره صلی الله علیه و آله و سلم از پدر گفت
برو زینب را بگو که چو خدا را یاد میکند یعنی را میخواند زینب گفت
من کاری نکنم تا دستوری از خدای خود نخواهم یعنی تا دستوری
نکنم و برخواست و در جامی نماز رفت آیت قرآن فرو داد و گفت آقایی
زینک قنبر صلی الله علیه و آله و سلم چو صلی الله علیه و آله و سلم برخواست و
خانه زینب رفت بی آنکه دستوری خواهد در خانه می رفت و می
سر بر حدیث بود استنبیج بر سر آنکه و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و لا شایده یعنی بنحو استن و ای کوه چو صلی الله علیه و آله و سلم گفت
خدای تعالی ترا بزرگوار من داد و جبرائیل کوه است الله الموفق الخیر

تو جبرائیل است بعد ازین حالت منافقان زبان بر چهره صلی الله علیه و آله و سلم
علیه السلام و از آنکه و گفتند که خود میگویند که زبان بر چهره از آن مکینان
پس خود را زان که خدای تعالی قرآن بحجاب ایشان و در حدیث
مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فَمَا كَانَ مِنْ مَّا كَانَ
كَ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا الْحَدِيثِ مِنْ تَرْجَاهِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولُ
اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا این حدیث در
چین سوال بوده است و آنچه در حدیثان ولی و یا شان و زبان بر
آنکه خانه که نظر رسول علیه السلام بر وی آمد و سخن بوی مناجات شد و گفت
سبحان الله و قلب انقلب شجب است از آنچه منافقان گفتند
و در زبان رسول علیه السلام و در حدیثان آن گفته است که سب و فتن
باهر لقا و زینک است که باهل ایمان و محب که بر زبان بر
بعضی از مشاخرین علما در فرج مدح ب خود یاد کرده اند که هر زن که
چهره صلی الله علیه و آله و سلم نظر بر وی آمد بر شوهر حرام شدی این

سخن را در شرح اصلی نیست از آنکه در دست

و اگر کسی از اهل علم از دو مسلک مسایل شرح کند دست و دلش متعصب
نموده است و چون ماه قیاس درین صورت مسدود است و عقل متعصب
درین مورد درست و صحیح ناقص از البسی می تصدیق و اگر دست از
وجه بی ضرورتی بر چنین خط اقدام نموان نمودن آن خطی طایفه ای است
که نسبت این اهل علم است کنند بلکه از معتزلات زنا و قسبت کرد چون
مورد که دعای ضلالت اندر فقر کرده و اندک چون نظر ایشان بر ذی اید پیوسته
واجب بود که در از بهر ایشان بگذارد و قلا چرا نموده و این اسلام را
و از آنجا که لالت میکند بر نفی حقانیت کردن رسول الله صلی الله علیه و آله

و مسلم را محرم و باکی نظری از آنچه خیانت مانند کی دارد و اگر چه فی نفس
خیانت نباشد آنست که چون بگوید که چنین خون چند کس در یک میام
کرد و خود که نیز اگر دست است کار کند زده باشد از یک کثیر

ایشان یکی عبد الله بن سعد بن ابی سرح بود و در فتح مکه
دست وی گرفته و بخت بفرست بنو مسلم بنی سعد و دو وی
عثمان بود چند گشت از بهر صلی الله علیه و آله سلم در خواست کرد دست
بوی و در نهایت گشت که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم بوی بود بعد از چند وقت
بوست می قبول کرد پس روی سوی جمع کرد و گفت که من از بهر آن فدا
بودم تا یکی از شما را بخرید و اگر دانش نزد یکی از اصحاب گفت یا رسول الله
چرا بچشم اشارت نکردی گفت پس از جمع پیوسته که نظری ضمن
خیانتی باشد اما کان للشیء ان یکون خیانت الاغلیان چون رسول
صلی الله علیه و آله سلم اشارت بچشم و قضیه که امضای آن از روی صحت
وین صواب است و از آنست و در حق خود از آن خیانت نظر

اندر

چون از رفتن صورت بخت است ایستایان را که در پیش
 که از نظر این صفت که دارد و اندرین وی دو اندر و اگر گویند که مقصد
 و اگر بود پس در دل موثر هر امتداد اندر که صفت خدای تعالی در عالم بود
 که با بود و هر کفایت هر فعل که از وی صادر شد صفت حق تعالی
 که بود و درین در زمان از طرفین در شرفی یافتیم نیز است نظر
 صلی الله علیه و سلم از هر ایندی بر خود و در حق و آن دین نایب است محلی
 للشر و یمن یقصدوا من القصاص چه خبر یعنی موثر از کوی کار که پیشها
 بعضی چشم نه و خواب نه و مر آنست که در کار از آنچه نظر در آن است
 بر هر چند و خطاب در مثل این موافق اکثر و اغلب است که ظاهر هر چه است
 علیه السلام اگر چه او بدان است بوده است بجا آنچه لا یجفع الله
 لها الشکر و جاک که انما یبلغ فضلک الیکبر و کبرها و کبرها
 تا بجا که در کل رب الهی که ما را بیای صغیر و نظارین در زمان
 افزون از آنست که بکشتن ما در صفت افتاد و درین موضع خداوند

چون صلی الله علیه و سلم که اندر دلفت بگو موثر از این چنین کنند که کشتن
 بر خیز که مراد وی است و است و کون نظر آن را در حق وی چنین که گمانه
 نشینند و مانند کفایت وی در امر حق بفرمان وی بود و هر بار وی سلطان
 بنو و درین وی از جن سخن و سخاوی خبر بخیر و از آن فرمودی
 افضل صلی الله علیه و سلم بنی من اینها و سلم و در اینجه در آن
 و است این باب حدیث است که از این چنین است که در نظر
 از یاد کرده اند حاصل این سخن آنست که مولی صلی الله علیه و سلم از یک
 و سوره که از هر چه خواند چون با بجا رسید که اکثر ایمان و العزیز و منان
 الذال الشکر اکثر من شکر سلطان و در بیان وی افکند که کمال انوار حق
 ان علی و ان شفا علی من الشکر بنی و این حدیث را هیچ ما را از آن
 حدیث بر طریق که تحت ما را نقل کرده است و اکثر آنرا نقل کرده
 از سعید بن جبیر روایت کرده اند و از وی از سعید بن جبیر گفت است
 که او نقل از ابن عباس یعنی سعید بن جبیر حدیث را که سعید نقل کرده است

و هر بار از وی از سعید بن جبیر
 و هر بار از وی از سعید بن جبیر
 و هر بار از وی از سعید بن جبیر

بیان عجز است او صلی الله علیه و سلم حق تعالی را اول نبوت میفرماید
عاجیه سلمه فی نبوتی را سوره کل ای کرده بود تا میرزا ایچی تبریز است وقت
او بود و در طریق عبودیت آگاه میگردد و در حدیث برین افتقاد است
و کلمات و الکلمات و درین زمان خوابهای راست میدهد
است بود بعد ازین جبرائیل علیه السلام می آید و در از سر و گردن
و در وقت او حیدر است که افکار نبوت بود و در وقت او حیدر
بود که در وقت دیگر چنین بودی **ای** که گفت مرا یا مویان
و حیایان فرستاده اند آنچه هستند و آنچه خواهند بود و قیامت
که شریعت من آخر عهد شماست **ای** که من خاتم انبیاءم و در
نبوت من بسته شد بعد ازین هیچ نبی نباشد **ای** نبی و انجیلی
و عوی که پیش ازین بر زبان انبیاء گفته اند بود و در علم که از ایشان نبوت
بود و کرده که پیغمبر آخر الزمان نبوت است بکافران و منافقین و
خاتم انبیاء است بعد از وی هیچ نبی نباشد و این او است زین الدین

و در وقت او حیدر است
و در وقت او حیدر است
و در وقت او حیدر است

است و شریعت او را هیچ جمله شریعتی نیست و نام و نسب نیست و صفت
فلق و خلقت و مولود و مناجات و توسل کرده و این جمله جمعی می
وی بود و علم این اصل کتاب رسیده که در زبان او خصلت و شرف
ظهور او از اقل می کردند و صحبت آن کو احواس پیدا اند و عا
گفتند که بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان از حرم مکه و دیگر
ایام ولادت او نشانها غریب دادند و عجیب ظاهر مثل پادشاه
اصحاب القبله است که ائمتن هر قان و بروی ایشان نشان که بیک
می پرستیدند بی آنکه از موعود ظاهر شود و زمین و زمین
آب و نجیر و سازه و افتاد و شرفها را بوان گری و شنیدند
او از نامی بی دیدن اشخاص که گفت و صفت او از آن دست می شد
و اتفاقا که همان که عا و عظیم در عالمی افتاده است که حیایان بدان
سبب از خبرهای آسمانی صانع اند و غیر آن از آیات او اکل و بعد از
و عورت و عجزات بسیار بدست و زبان وی ظاهر شود

و دیگر است و علامه گفته اند که او در آن رسول صلی الله علیه و سلم سخن را میخورد
و در ولایت تمام تر و در کوشش هزاران است که نذر او کرده و از او را که
۱۱. بقومی آمد که اهل فصاحت و بلاغت بودند و در سفر سخن میزدند
و با قدرت ایشان بر سخن از سواد خطا بخیزدی آورده بود
عصی علیه السلام بقومی آمد که هر کس خط نداشتند که سخن میزدند
تواند بود و قریش هر کس خط نداشتند که سخن میزدند گفت ایشان که بشنا
از سواد و داندان عاجز و ایند پس هاجر شدند از آنجا که سخن میزدند
و لالت و کوشش هزاران سخن ایشان قدرت بر آن توکل نداشتند
حق تعالی مجزه مثل قرآن هیچ نمیبرد از او را که ایشان چون دعوت کرد
برای از آن مجزه و بنمودندی و بقای آن مجزه چندانی بودی که حاجت
لازم گشتی پس به ده گشته شدی و در آن در میان امتان بماندی و
قرآن که نفس مجزه است بعد از رسول صلی الله علیه و سلم در میان امت
محفوظ بماند است چون دعوت ابو قحیفة ثقی است

که رسول صلی الله علیه و سلم می بود و حیدر است روشن و خاندان دور
میان قومی بر دره شده بود که ایشان را حضرت پیر بود و در هر
پدر روشن باشد بود که در میان عالمی بود و اختیار ایشان که دست نه در
پست و عدل خصم شکی اند و نه قیاسی که ز نو و دینی که در
پست و سلم است و که حضرت پیر بود و در عالمی با پیوسته از انواع علوم
باشد و چون در دست نبوت که از نور است که کمال را بر سید دارد
حال انبیا و امتان که دست چنان بود و بود و با که بیشتر از سیات ان
رفت بود و آنچه مانده بود و بسیار از آن روست و عدل شده و در عالمی
که مخالف او شدند چنان او و در قانون است که اگر هر یک از چنان
و عقل و عالم و چنان و سخن و انانان جمع شد و نفس یکی از آن
نمودند و شدی که در این دینی که در دست است که اگر این را در حد است
و قرآن بدان معنی اخراج کرده گفت او نه یقیناً انما انزل الله
الکتاب یبشیر علی بن ابی طالب فی ذلک از هر چه که در کوی القوم

یقیناً و نبوت **مسلم** در شرح ایمان بر رسول صلی الله علیه و سلم
و میان آنچه شناختن این مهم است از آنکه او ایمان بر رسول
تصدیق است بدل بر حالت او و اعتراف زبان و این ایمان به
ایمان بخدای تعالی باز کرده و زیرا که ایمان بر رسول بی ایمان
نباشد و چون اثبات که کردی فرستاده شدای
فرستاده و اثبات که باشد و چون بر حالت رسول صلی الله علیه و سلم
ایمان او و طاعت او و طاعت او و طاعت او قبول نمود و نهی از رسول صلی الله علیه و سلم
بر مسلم قبول است از خدای و این است که طاعت رسول طاعت
خدای است و مخالفت او مخالفت خدای است **و قال** حمل در
ایمان بر رسول صلی الله علیه و سلم است که تصدیق او کند و هر چه گوید
چنانچه میگوید و از آن تفصیلی است که در نسخ آن ضرورت است تا که
در حمل بران ایمان آورده باشد و تفصیلی خود آن کند **و از آنجا**
است که تصدیق وی کند و آنچه خدای و بر ایمان فرستاده است

که بگوید و آنچه گفتی برساند رسالت الهی است نیکو که گویند که
 پیش از تصدیق وی گفته اند که خودی و رسالت الهی است و این دانش
 چنانکه خداوند است و این است که از خود و انوار یعنی من الهی و آیت قرآن
 این است که ما کان من دین الا ان یستقیم است که از خود و انوار یعنی من الهی و آیت قرآن
 این است که ما کان من دین الا ان یستقیم است که از خود و انوار یعنی من الهی و آیت قرآن
 چنان از قرآن می یافتند که امری سادگی و مدح من حادث شده است
 و آن است که رسول صلی الله علیه و آله و آله ایشان را می رسد
 و مدح من می رسد و با خود حق تعالی ایشان را به سبب کرامت و از خود و انوار
 یعنی من الهی ایشان را گویند که آمدیم و ششصد هزار نفر و اشد است و این بر آن
 که اگر کسی شنید که حاضر نشود و متوجه است که از کرامت من
 و چون قرآن بشنید و ایشان چنان از خود و انوار یعنی من الهی و آیت قرآن
 الهی را با سبب کرامت من رسول صلی الله علیه و آله و آله ایشان را گویند
 و این را طبع است بر آنکه رسول صلی الله علیه و آله و آله ایشان را گویند

بر رسول صلی الله علیه و آله و آله ایشان را گویند
 که از خود و انوار یعنی من الهی و آیت قرآن

است و این دانش الهی از منی آدم صبیح پیوسته من تعالی ایشان را گویند
 که از خود و انوار یعنی من الهی و آیت قرآن
 که ما کان من دین الا ان یستقیم است که از خود و انوار یعنی من الهی و آیت قرآن
 موسی را آنکه می رسد بود و ایشان را گویند
 انقضای آن کنند که موسی را آنکه می رسد بود و ایشان را گویند
 این است که او را که حجت صبیح علیه السلام بر ایشان رسیده بود
 با خود قبول کرده بودند و مدح من است از من و از یقین و عدل و انوار
 نوریت با خود و از انجیل با خود کرده اند آنست که ایشان را دو بار انبیا
 یعنی امیر ایل علیه السلام و پیش از عیسی کتاب ایشان نوریت بود و حکم
 از آن میگردید و چون سلمان مسجوت بود و ایشان نوریت از وی
 قبول کرده بودند و بدان مقرر بود و بعد از سلمان علیه السلام صبیح
 پیوسته بر ایشان نیامده بود و مسجوت رسول صلی الله علیه و آله و آله ایشان را گویند
 شخص من که موسی علیه السلام کردند و ما کان من دین الا ان یستقیم است که از خود و انوار یعنی من الهی و آیت قرآن

از سلیمان علیه السلام بروی مخاطب خواندند **و مخاطب بودند**
به آنچه امر می دادند و عید می بخشیدند از آن علیه السلام رسالت فرستادند
بر ایشان رسانیده خدیجه بن زبان سلیمان علیه السلام بر رسالت می
رفت و دست سید عالم اگر کسی چندان را با منتهی را از بی اومد
به خبر ما صلی الله علیه و سلم سستی کند بیلان او بر رسالت می رود
صلی الله علیه و سلم دست با منتهی حق تعالی ادا و حق عورت را از منزه کرد
تو در او خویش آن نمودار یعنی از ایشان از قادی حوان و حرات و عورت
در میان قوم و طاهر شد گفت این زن بنده من است از بهر اهل کبریا
و آن را که عولی که اند یعنی عرب چه کنی **اگر کسی می بیند فرمود که**
بجمله مرمانت در ستانم و حق است که از آن حق تعالی
بیشتر و آنچه بکفر کرده آنچه در قرآن هست که و حق است که تا حق تعالی
و ایلیان قویست یعنی هیچ چه بر آن فرستاد و بر زبان قوم
او از آن لازم نباید که خبر را صلی الله علیه و سلم عرب ستان و بود که

و پس **و ایلیان قویست** مراد از این قوم آنان باشند که سبب از
ایشان بود و در میان ایشان اظهار دعوت کرده این دلیل شود بر آنکه
و بر آن کسی که که از قبیل وی باشند و هم زبان وی و نه حاضر دعوت
نفرستاده باشند **و اگر کسی** مراد از این قوم این دعوت
سوی علیه السلام فرستاده خدا بود یعنی اسرائیل و زبان
بود و تورات چون زبان بود و اگر از بنی اسرائیل هم در میان عرب
بر و ر و شده بودند و لغت عربی نه استندی بین علی
و دعوت موسی چون بودند و عیسی علیه السلام همچنین فرستاد
خدا و در بنی اسرائیل و در میان ایشان سریانی بود و چون در
را و دعوت کن چنین زبان کرد و انجیل برین لغت فرود آمده بود و در میان
سریانی نمیدانستند و عیسی علیه السلام یونانی میدانست و لغت دیگر
از لغت یهودیان و آنانکه می دانستند لغت او را زبان رومی میان
سبک و نه و چنین لغت و میان از دعوت او بر و آن نبود و نه خبر می

و بعد از وی دیگری باشد و از آن حدیث یکی اسمی است که در امت
 من نزدیک منی و حال کتاب باشد که هر یک از ایشان دعوی کند که من
 نبی ام بعد از من هیچ نبی نباشد مستحکم که فی انبی و قیامون که
 کفر بر حق است و لایق نبی بعد از من است که در حدیث آمده است
 و دیگر که علی گفت منی بعد از من چون بنوا متوک جرفست
 و در او درین یک داشت دوی که بر سبک ما را با زبان و کوه کان میگذارد
 گفت که راضی هستم که دوزخ من بمزله ماران بمشغلی رسولی الله
 که بعد از من نبی نیست اما غرض من آنست که من نبی بر زبان نازان
 موسی الا الله لایق نبی بعد از من است که در حدیث آمده است
 و دیگر گفت مرا و قیامت را همچنان درست دانده که من دود و لغات
 برود گفت مستجو و میانه که یعنی اینجا که میان این آدم انگشت
 پنج انگشت دیگر نیست همان من و قیامت هیچ نبی دیگر نباشد
 و دعوت من تا قیامت همچنان است بعد از من و قیامت

و است که ما قیوم و است بر ما ضعیف السبایه و انما علی جابر انصار منی است
 و در حدیث آمده است و در باب است درین باب افزون از آن است
 که در لایق است و چون این طریق ثابت شد که بعد از وی هیچ نبی
 نباشد و در حدیث رسول هم نباشد زیرا که هیچ رسول نباشد که نبی
 نباشد یعنی که در مسالت بطریق اولی که منعی نباشد و پیش
 حاصل بعد از طبع سلیم زبان انبیاء پیش من که در حدیث آمده است که
 که محمد انور انبیاست و اهل کتاب از کفر و حسد و حسد و حسد
 و انما که در حدیث ایشان و درین اسلام اندر حدیث منیع الله بعد از من
 صفت بافتند که در حدیث است انجیل خوانده اند و در کتب انبیاء و کتب
 که محمد صلی الله علیه و سلم قائم انبیاست و بعد از وی هیچ نبی نباشد
 و در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است
 بر آن چیزی که او سلیکم که از موسی باریسده است که وی گفته که انما
 و در حدیث قائم است و من قائم است و اگر راست گفتند و از آن

حدیث رسول نباشد

و هستند نور از آن باز آیند در آن آدم علیه السلام هم ازین نوع بود و آنچه
حق تعالی فرمود که وقتی آن حضرت بیکه تحقیق ازین وجه فهم کند اگر چه محمد
فراموشی که در و دست به اعلی اولیایا بر و دیگران از انبیا را و با باشد
آنکه آن بر سب علی السلام و به جو و آمد پیش از رسیدن ایشان در
وقت **و** از قومی باز میگردد که به رسول الله علیه السلام پیش از نبوت
بر این قوم خود بود و عمل آن بر کفر و ان ضلالت است چه در حدیث است
آمد است که چون بنای که میگردد و قریش سبک شد و میگردد از عباس
گفت ای پسر برادر من تو نیز از این میان باز کن و در پیش من کن تا آنکه
تنبه و از سبک گفت من چنین کردم و من بودم که شخصی را از آنکه و نصف
دست در سلوی من را گفت و فعل چنین میکنی من میوه شدم چنان
به من باز آمد مرا گفتند و چه شد و من میگفتم تا من کو لب کسی اگر عدای
بر کشف عورت در علی غفولیت نگذازد و در آن تا و ب کند از آن نگاه
چگونه در کفرش نگاه دارد **و** حدیث خبری در سوره مدی برین

سخن اعتراف کند و آن حدیث این است تقدیر است رسول الله
اسد علیه و سلم و نهو علی بن ابی طالب یعنی خبر را دیدم و دی برین قوم خود
بود **و** نخست که در ازین آنست که آنچه در میان قریش باقی مانده بود
از ملت ابراهیم و است استنبیل علیها السلام چون من
و بهیچ و امثال آن در شرک و احکام جاهلیت و دلیل این نادان
ایمده است با قوم آن باقی حدیث است بعد ازین که نهو علی بن ابی طالب
میگوید و نهو علی بن ابی طالب از آنست که من قریشی ترجم معتم توقفا
من شد و نهو علی بن ابی طالب و در آن حدیث عفات بر شتری از میان قوم
خود یعنی بخرازدی دیگر از قوم دی برین یافتن و این تو فین بود از خدای
خود و علی ترا هم از حدیث شد که شتر شد که حضرت حق و بر نگاه داشت
از آنکه در ترکش قوف بعزات موافقت قوم خود کند و بر آن که آن
ملت ابراهیم است قریش از بر و وقف حج از حرم بیرون نمی آمدند و
رسول صلی الله علیه و سلم بیرون می آمد پس چون خدای تعالی و را

که ضلال در اندک گویند و بسیاری گویند و انگش که بر سخی از راه برود
گویند مثل من الطریق و انگش که در هر مسلک از راه دور باشد همین گویند
و در و در ضلال است که در اول کار و در هر دو راه علم الحق است که
اصل مسلم علی سلم جزو فاضله حمل با نیاست و دلیل بر
اینست که تا سید اولی اوم و لا محذور معلوم است که در
اوم نیز این بوده فاضله از اوم و انان الواء المزم انه نوع و ابراهیم و سخی
و عیسی علیه السلام و چون حدیث است که تا فاضله و سخی را بشنا
ست ضرورتی ندارد از اوم باشد و دلیل برین آنکه گفت اوم و سخی و سخی
نخستین بودنی و در حدیثی دیگر گفت من اول ضعیف و سخی و سخی
اول کسی که شفاعتش قبول کنند من باشم و این حدیثی است
و علامه حدیث بر سخی احمدیست منقح انه و احمدیست دلیل بر
بر فضیلت او بر جمله انبیاء و بر جمله ضالون و از جمله اولای فضل او بر جمیع
انبیاء است که رسالت او غیر از رسالت است زیرا که هیچ

آنچه پیش از رسالت او بود کرد و بعد از وی هیچ رسالت نباشد تا رسالت بعد از وی هیچ رسالت
اورانج که در حق تعالی در قرآن برین معنی اشارت کرده درین آیت که
وَإِنَّكَ لَكَلِمَتٌ عَزِيزَةٌ مُّسْتَكْبِرَةٌ الْبَاطِلُ مِنْ يَمِينٍ يُدْنِيهِ وَلَا
يَعْنِي خَلْفَهُ يُزِيلُ مِنْ حَكَمٍ حَمِيدٍ یا من منین
کتابی است عزیز از وی کتابی یافتند که کذب است
وی هیچ شریعتی نباشد که از او دارد و دلیل برین سخن بسیار است
چون انحصار افتاد اما این و لا تالی یا منین است که بیان می باید کرد
هست بهی و آنچه یاد کردیم فاضله و ان تنزه است که حدیثی چند
از رسول صلی الله علیه و سلم که چون یکی رسد که در علم بیان و غیر جمیع
وست نه است باشد گمان برود که فضیلت رسول صلی الله علیه و سلم
بر جمیع انبیاء است بهی است و بحمد الله جمیع شریعتی نیست
میان ان احادیث و دیگر احادیث تفصیل جمع می باید کرد و در
سخنی تا احوال ان شریعتی نشیند و ان احادیثی

این است که آنکه از این الایمان یعنی میان اینها محاربه کنید و بگویند
آن باشد که یکی که در فلان چیز بر دیگری افضا او گوید و اینچنین خبر
چون میان اهل بیت مختلف شد هر یک بعضی آن دیگر گویند و این
آنکه در میان مسلمانان باشد از طریق مناظره و چشم بستن
یکی از جمعی گفت شود که فلان تخفیرت دیگر باشد و این که
با گفته خدا و سوال برای خود متعارف کند و این گمراهی است و بهر حال
درست قسم هر دو نباشد اما در کتاب نیست و مستحسن باشد
که کدام فاضلتر و اخلاصت همین نوع خود را نباشد اما در کتاب نیست
از تفصیل یافت نشود و در آن سخن گفتن ضرر دارد و نباشد زیرا که در آن
ضرر در حق نیست اما در کتاب نیست از بابی باشد و شبیه و این
بجز هر کس را نباشد که در آن سخن گویند پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نه از برای یکی از این معانی کرده است که یا کردیم و آنچه را از آن
است که از هر کتاب یا در سنت یا بی پرشیده است اما از علم صحیح

است

نصبی نام دارند ایشان را سرور که از طریق تفصیل که خدای گفته است که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَرَاءِ و این را بجهت دلیل روشن
کنند تا حق اگر فاضلتر است بر قدر فضل او نگاه دارند و این نوع ندارد
الواح است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن سخن کرده است
استحباب است که لَا تَقْبَلُوا عَلَى نَفْسٍ یعنی بر سر کسی
نهیید و این وقتی گفته است که مسلمانان طبایع بر روی جمعی زدند
و پی گفت که ای گروهی بر هر خلق بکنید و این هم از آن الواح است
که تخفیر می انجامد و توالشی بودن که بجای رسیدی که هر یک پیغمبر از آن
نامز القی پیغمبر صلی الله علیه و سلم از برای این نهی فرمود و در آن تفصیلی
آن بود که شما از خود و تفصیل بر روی نهید تفصیل است که خدای تعالی
نمی پذیرد تفصیل شما که مفضل میشود وَحَقِّقُوا آنست که لا تخفروا فی علی
از اجماع نهی خبر است من را راجع طلب کنید و همان همین است
که شما از خود و تخفیر کنید و روا باشد که این را از طریق توابع گفته باشد

از برای آنکه خلیل علیه السلام پدر بهتر او بود **مستحق** که یکی از رسولان اصلی باشد
و مسلم گفت تا تیر البریه گفت **و انا لله** یعنی شاید که هم از روی غم
باشد و احتمال دارد که ابراهیم را علیه السلام هم بین تمام خوانده باشد چنانکه
همی اشارت کرده باشد که آن ابراهیم بود که بین ماست **مستحق**
درده اند که راول همه را هم جمع سوخته بود و درین غم
از وی نیز که خدای تعالی ویرا خلیل خود خوانده و تیر البریه هم
باشد و این چنان باشد که اگر گفت بودی با خلیل آمد و بگو گفتی **و انا لله**
ابر ابراهیم یعنی این اسم علم وی شده است **و اگر** پدر علیه السلام
هم خلیل آمد بود که خود گفت و گفت **و انا لله** **مستحق** که یکی از رسولان اصلی باشد
خیر البریه بود که نسبت با ابراهیم که پیش از وی بودند یا اعیان که در زمان
وی بودند و این چنان باشد که آنچه گفته گفت بر منی آمد و هرگاه
تو را منی نیستی که سیده زنان عالم خود باشی گفت پس **مستحق**
گفت آن سیده زنان عالم تو هست و تو سیده زنان عالم خودی **مستحق**

و تیر البریه تاویل نیست که بریه خلق است که خدا ایشان را فریده است
و برین معنی ابراهیم را خیر البریه گفت نسبت با ایشان که فریده شده بودند
نسبت با ایشان که هنوز ایشان را فریده بود و مرا برین احادیث و آنچه
ازین باب است تاویل نمی نموده است **مستحق**
که هم تواند بود که چون رسول الله صلی علیه و آله و سلم این احادیث
متواتر در سنجید و فضل در حال خود واقف نشده بود تا اگر از احادیث آن می
دید و میداشت از وی نفسی نوری رسیده بود و درین توقف میفرمود و
چون صحابه درین باب از وی هنوز قول شافعی شنیده بودند ایشان را
منی میکرد که در آن خود سخن گویند **و انا لله** **مستحق** که اول کسی بود که بپایان
از ابراهیم یعنی اول کسی که جامه پوشش انداخته قیامت ابراهیم باشد
سبب است و احد علم که اول کسی که در عبادت برای خدا حرکت کردند
ابر ابراهیم بود علیه السلام چون با نش آنکه نطق تعالی ویرا برین تمکانات
کرد که اول کسی که از لباس عیشت بر پوشید او باشد و این چنان است

که در حدیث موسی علیه الصلوٰۃ و السلام گفت چون خلائق میبودند
منو و اول کسی که میبودند تا آدم بنی آدم و چون سر بر آدم میبود
بنیم پستانه جانب عرض گرفته اند که خود میباشند شده باشد
میباشند که او را بود و میباشند یا خود میباشند از من میباشند یا از آنکه
میباشند یک فضیلت از هر آن حالت که گفتند میباشند میباشند
صلی الله علیه و سلم با صدق آن را ایشان سبقت برد دست چنانچه
رسالت انجمن جن و انس و دوام دعوت تا قیامت و انوار منور و باقی
و اقلی از کور بر خاستن و اول خود خفاقت کردن و اول خود خفاقت
و می قبول کردن و اول خود میباشند و میباشند از فضل آن که میباشند
بدان مخصوص است و معلوم است که اگر در فضیلت سابق باشد
از آنکه یک فضیلت سابق باشد اما میباشند یونس علیه السلام لا یجفی
لا یخلف ان لقول انما خیر یونس یونس بن مثنی یعنی فرستاد کسی که گوید من
از یونس و سر او را از ان خیر یونس میباشند بلکه نفس گوید و اگر کسی

است یعنی نه و او باشد که کسی را در خاطر باشد که وی به از یونس است
از برای آن یونس را با دیگر درین حدیث که هدای تعالی در قرآن
به پیغمبر علیه السلام گفت که تو همچنان میباشی که یونس بود که میگردید
هلاکت نمود خود مستعجل بود و چون تو ایشان قبول کردی
از ایشان برداشتم و بران ختم گرفت و اینجا جای آن
در دل کسی اندازد که وی به از یونس است زیرا که حال جانور از هر حیوانی
که در اینجا بودی میسر مدار شفت و صحبت میسر میکند و این خلایق
تمام باشد که کسی را گمان افتد که وی در فضیلت از خصال خیر تمام تر از یونس
باشد و حال یونس در نظرش مختصر گرداند و این همه فضیلت باشد پس تا
است و در تعلیم بسیار و دفع کینه بسیار از حدیث فرموده و اگر از آنکه
صلی الله علیه و سلم میباشند نفس خود بوده است کثرت به گفتن که من باز
یونس هم از طریق تو اضع باشد و از آن وجه است را از آنچه در قرآن
از یونس باز گفت چیزی در دل باز نیاید که نقصانی باز کرده چه منصف است

بزرگتر از آنست که بجز بکس است آن نظر کنند و سخن گویند و بران وجهها
و بکار اول یاد کرده هم محل میتوان کردن و بعد از علم **و آنست** که
اعتقاد دارند که پیوسته علی علیه السلام صبح حق پوشیده داشت و از صبح
پوشیده بود میان حق بخت کرده میان باطل باطل اما بطل که
پوشیده و اما مفصل مبین که هر دو است **و آنست** که
که اعتقاد دارند که آنچه وی گفت که خاص من است جز از حق دیگر باشد
زیرا که هر چه از سر دیگر و او را ندانند خاص باشد و خاص رسول صلی علیه
و سلم برست برتبه یافته میشود **و آنست** خاص نسبت با جمیع خلق و آن
مقام محمود است که روز قیامت بدان رسیده و در دست است
که گفت لا اله الا الله محمدی یعنی جز از من و بگری بدان مقام رسیده **م**
خاص نسبت با جمیع آدمی مثل قیام و حرم و محبت با یکدیگر باقی
است **و آنست** خاص نسبت با امت مثل آنکه نزدین و بر اهلان بود
در یک نگاه **و آنست** که بدان که در قیامت هیچکس از است

او بلکه از جمیع انبیاء از جاه و منزلت او مستغنی میشوند و دلیل برین حدیث
درست است که هر کس بگوید بعضی نصیحتی و بعضی افشاح شفاعت کند که شفاعت
نماید کردن **و آنست** که بدان که زمین کابرد و بر بخورد و بوسیده
و چون زمین از وی شکافته شود کابردی بحال خود باقی
انبیاء چنین باشد و حدیث درست است که آن **و آنست** که
آجس و الا انبیاء و الا انبیاء از اخباری قیوم هم هستند **و آنست** که
پیوسته با صلی علیه السلام بر جز از قیوم است آنچه یاد کرده شده است
مهم است تا تعلیم و توفیر رسول صلی علیه السلام که حق تعالی بر او فرض کرده
بر چه خود بخواند و شود در حق بانی داشته تعالی استخوان غایب **و آنست**
و آنست که بدان که خداوند تعالی از اول میاید و آنست که بدان که
که بی از خلق خداوند را ندانند که بیا و نا از اهل تکلیف حق تعالی ایشان را
بجز با خود و او را خبر نماند که هر چه میگویند و بعضی از مسلمانان
بر آنند که مکلفان و دوزخ اند و بعضی از مسلمانان که مکلفان و دوزخ اند

و در میان مردم که در این دنیا هستند و در میان
 و در میان آنست که حق تعالی از او زقیامت بازگفت که مرا که گویم اینها
 یعنی مشرکان هستند و ای پرستیدند و در مشرکان گویند منزه از آنکه
 پرستند بلکه اینها صلیان را می پرستند و اینها را این دو
 است که تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَسَتَجِدُنِي وَعَلَىٰ اللَّهِ أَدْنَىٰ
أُبَالِكُمْ كَأَنَّهُ يَخِثُّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَن تَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَأَن تَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَن تَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 و اگر ملاک حق بود نمی درست نبود می که ملاک گفتندی را بر پرستیدند
 صلیان را پرستیدند و در دنیا درست شد که ملاک صلیان را ملاک حق خدا را
 از حق الناس آدمی بر میان ایمان ملاک **که ایمان ملاک مشتمل است**
 چند معنی **یکی** اگر ایمان هستی ایشان و انبات ایشان چنانکه گفته اند
 قول خدا تعالی وَأَن تَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَن تَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 انبات ملاک خداست که در عبادت و در عبادت و در عبادت و در عبادت

در خلاف که حق تعالی ایشان را ایمان وصف کرده است و قوتها و فکرها را ملاک
 میکند چنانکه اگر ملاک را بیل که بعضی ابرو است که کینه که قوت حاصل است و اگر
 این دو می است که کینه شری است و تعالی با طلی چند فرام نهاده که انبات
 بر ایشان با و بر پرست ایشان **و اگر ملاک ایشان را**
 و اگر ملاک آن آدمی را ملاک صلیان است و حق بر هیچ قوت و صلیان
 ایشان را ایمان قوت که ملاک را اندر ملاک ایشان رواست الا که حق تعالی ایشان
 حیوة داده است و صلیان است و در و چون آن مدت در از بر ملاک ایشان
 متوفی که اندر بعد آن بحال حیوة باز آید و آنچه گفته اند ایمان ملاک حق را ملاک
 ملاک را از آنچه مشرکان گفته اند که ملاک ایشان را ملاک حاصل شود و از آنچه
 گفته اند و انبات کردن تیر عالم بر ایشان در آنچه ایشان را انبات گفتند
 و ملاک ایشان را ملاک ایشان **و اگر ملاک ایشان را**
 که عبادی تعالی ایشان را بر صلیان با انبات است و او را باشد که بعضی ملاک ایشان
 بر صلیان یعنی از ایشان فرستاده باشد و چنانچه در عبادت صلیان

زبان می آید پس از آنکه در پیشگاه جبهه از انوار حیدر و حرمت کرده
باشد و چند چهره در کعبه می نماید و از آنکه از طریق غلط و صراط
الاستقامت در جهت معتدله **و الله اعلم** آنست که اتفاقاً در اینک در پیشگاه
شماره فدای تعالی معصوم نذر کرده و حضرت خدیجه تعالی جودش را توانی
ببیند و بعد از آنکه حق تعالی ایشان را از این دنیا ببرد و کسی
جزی از مومن که امکان ندارد و کوی آن کند و از چهره حق که آن کوی
امکان ندارد و کوی این چهره که از ملک و در باشد و از موهبی بی امکان
توانست عذاب باشد حق تعالی و عزت باو که در پیشگاه از خداوند
دست ناکش و **و الله اعلم** آنست که در پیشگاه از خداوند
آیت گفت که هر که از این کوی که من از او و از عذاب انعم و در هیچ
پادشاه و هم و بعد از این که از این عفت و بی امکان از موهبی ممکن
نشد **و الله اعلم** آنست که اتفاقاً در اینک در پیشگاه از خداوند
که با دست حق و حرمت ایشان بر خدای تعالی با حقیقت و حرمت

است و میان و فصل رساندن او می بزرگتر باشد و از پیشگاه آدمی و از دست
و از آن طوره در باب سوم گفت شود و بدلیل و حجت آن که از خداوند تعالی و از این مقدار
در باب ایمان بزرگتر باشد و از اینها ضرورت است و از آنکه در فصل بی گناه
بر آن و کوی از آنکه با ایمان فعلی میکند اما اگر از طریق غلط و از آنکه
بودن که تفصیل در همین کوی که از این عظیم کی تخمین و کوی از آنکه
و از آنکه در چهره این سخن گویند خود را با باشد پس باید که اگر کسی در این عظیم
از سر اینها که کوی و از آن که کوی را با بی از اصل سنت و جماعت از
دست بیرون آورده اند و نگردد **و الله اعلم** آنست که اتفاقاً در او که
در پیشگاه از خداوند و از این عظیم و از آنکه در حق تعالی با حقیقت و از آنکه
حق تعالی ایشان را با از دست نیست که کوی و از آنکه از عرف میکند
بصرف و از آن که از این عظیم و از آنکه در ایشان بعضی جمله عزت و بعضی
صفت زده اند و از این عظیم و از آنکه در ایشان بعضی جمله عزت و بعضی
و بعضی خیزه نیست **و الله اعلم** آنست که از این عظیم و از آنکه در ایشان بعضی



و اعتراف کند که ایمان راست گویی بود و برین و طاعت ایشان در نماز
 من تعالی اینها را بر ایشان راست نهاد و بود و حسب الامر و حکم تعالی این
 مقدار رسیده باشد بلکه بعد از آن که تعالی این که در آن حق است و صدق
 است و حق است و چیزی که بگوید که افعا و این جمع خود را بر این بفرست
 و از آنرا قبول کند و متابعت آن بر خود فرض داند و اگر افعا
 دارد که قرآن مجید است و باقی تاقیاست از سلسله تبدیل منزله و اگر افعا
 دارد که قرآن کلام تعالی است و از موضع جبرائیل است و از موضع جبر
 زیرا که صدای تعالی از اقوال خود خوانده و کلام خود را از افعا نقل کند که صدای
 در قرآن و در عالم آفا و جبرائیل که در کلام می است اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا عبده و رسوله است که معنی آنست که شما قوم را و ما را و بزرگوار
 تعالی در آن را کلام خود گفت و روا باشد که هم کلام تعالی باشد و هم
 کلام جبرائیل پس اینست که اشهد ان لا اله الا الله و کلام رسول که از آن
 حق است و رسول که از آن حق است و رسول که از آن حق است که در کلام رسول که از آن

که حق است با از وی شنیده است یا رسول که هم بوی آورده است
 و چون وی واسطه بود افاضت از خود بوی رفت و ویلی برین است
 که قرآن مجید است و سوره آن باشد که خود صدای تعالی دیگری بران فاد
 نباشد و اگر قول جبرائیل بودی سوره بودی و اگر قول جبرائیل بودی
 نبود صدای تعالی در قرآن است که در ولید سوره که گفت
بسم الاقول بشر ان طاعت الا حق و لا اله الا الله و اگر افعا
 دارد که قرآن مجید است بران نظم که است چنانکه در فصل انبات است
 رسول صلی الله علیه و سلم را کرده شد و اگر افعا جمع شوند تا یک است برین
 نظم یا از متواتر اند قل یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و احذروا نيرانه
التي هي اشد نقلا و اگر افعا دارد که جمله قرآن که رسول صلی الله علیه و سلم از آن شنید
 شد است که در مصاحف نوشته اند هیچ از آن که نشد و هیچ که هیچ
 چیز از آن باز نرسید و هیچ چیز از آن باز نرسید و هیچ چیز از آن
 که بر رسول صلی الله علیه و سلم که خواند و هیچ چیز از آن که خواند و هیچ چیز

پیش از هیبت المقدس مصلوب و الواعی پس فرمود که دعوی هیبت تقدیر
 از مرد پیش موسی علیه السلام قبل از ابراهیم کعب بود و آنچه یاد کردیم شک نیست
 و این جمله نسخ است و از اقصیان جماعتی افکار نسخ کرده اند و آن افکار
 از عقل شرع و اندام علم و صواب و از آنچه می باید دانستن
 چه خبر قرآن است که بنده است که اتفاق دارد که آنچه از کتب
 در دست جمودان و در سایان مانده است تصدیق او را از هیبت
 زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم گفت تصدیق اهل کتاب کنند و مگر کتب
 گویند ایمان آوردیم با آنچه هدای الهی فرود است و هیبت غیر چون
 حق الهی ایشان را بخت و دفع نسبت کرد و در قرآن گفت که ایشان
 چیزی از خود در امری نهند و میگویند که این از نزد هدای است حق را از حق
 خود میگویند حق را بازمی پرستند تصدیق آنچه بطریق ایشان با رسد
 روا باشد خاص چون ایشان گفتارند که کواهی کفار حق را قبول نیست
 چگونه خدا و رسول حق را شناسد و محمل اعلا آوردند که پیش از این سر شده



است که پیش از آنچه جمودان دعوی میکنند که نوریت هیبت نشاید که نوریت
 باشد زیرا که در آن جمله غازی موسی علیه السلام می باید و قصه او با فرعون
 و آنچه روی که در کشته مدعت تمام او در میان بنی اسرائیل و خبر ذوات
 موسی علیه السلام بر هیچ عالم پوشیده نباشد که این نوریت
 بلکه سبیل این سبیل تا پنج زبان رسول باشد صلی الله علیه و سلم
 خدوات او و در آنچه نصاری دعوی میکنند که این انجیل است کفر صریح
 باشد میشود چنانکه با سمر لایب و الابن و روح القدس و چنانکه با تالونا
 پس در دست چنین کتاب چهار اشیای خاصه چون علامه الهام که بملک
 معرفت تمام هستند آنرا گفته اند که انجیل که هدای الهی صلی الله علیه و سلم
 در دست او و در آن بخت نصر و خراب شدن هیبت المقدس از دست
 و جوی و شنیدن ترسایان از آنچه میدهند و بران بودند کتابی در هم
 نهادند و انجیل را بخیل رساندند تا رغبت مردمان در آن قرار باشد و غلبه
 از قبول کنند و چون حال بدینو جیه باشد تصدیق آن لازم نباشد بلکه



اینجس که در دست
 خورشید در زمان فوت
 نصر و خراب شدن
 هیبت المقدس از دست
 بر رفت

خواندن و متفق آن است نجای باشد دوست است که سوال صلی
 علیه سلم چون عرض خطاب بود یعنی از حدیث که صحیح است از تو نیست دوست
 داشت ملک و دنیا و خشم و کرم شدن و بر طریق تو هیچ گفت
 در اینجا بخوانید **انتم لو کانتم کما کنتم لکن الله یؤدی**
الحد چنانکه بنا به معنی لغت و لو کانتم کسی چنانچه بودی
 یعنی برستی ملکی پاک و شریف و در هم و اگر کسی زنده بودی خواهی
 بودی من **و اگر گویند که چون چنین است چرا این صلی علیه سلم**
تو نیست بخوانست چون خواست کردن بعد از آنکه رسالت
رسالت که سوال صلی علیه سلم از برین خواست که این حکم
 رسید است **لا از آنجا بداند بلکه رسول صلی علیه سلم حکم بر خود و چون**
گفتند هر دو که در کتاب هر نیست عبدالله صلی علیه سلم یعنی رسول گفت
 دروغ میگویند اینجا تو نیست دوست این است بر محمد است
 رسول صلی علیه سلم از بر رحمت بر ایشان و از بر تکلیف و انصاف

خیزان ایشان تو نیست بخوانست **در این بر محمد بر ایشان نمودند و**
شود که ایشان حق را از منبیه شدند و پیوسته صلی علیه سلم را بودی
زیرا که بر از طریق وحی بدش شدی که اینجا از حدیثی تعالی منزل است
که آمد و اینجا ایشان بر ساختند که آمد ما را این مقام نباشد و اگر
بقول ایشان قبول کنیم رعایا از نالی ایشان رفت باشیم
چون تصدیق بدینچه دوست ایشان است کردن که آن کن صلی
 را نباشد هر چه در لای که گفتیم خواندن و روشن و کلام روشن است
 نباشد و اسد علم **صلی علیه سلم** **ایمان بر رسالت** اینجا بخوان
 اینجا می است و از دال اینا بر عقب ایمان بکتاب و رسول و می باید که
 زیرا که در جمله کلماتی سماوی الهامی از و در بار زمین و احوال اینجا
 رفت است و انبیا علیه السلام بعد از رحلت توحیدشان خود را گاه
 کرده اند که این رحمت دنیا را قطع می نماید و چون در بعد از ترک خلق را
 زنده کردن ایشان از اینجا و دیگران مانند پیر حسین و زکریا باشد



خواجه

وادان دنیا و جلا و جوار حق برین بوده است محکم این را بحقیقت
 تصدیق کرده است و بر کلمه بوده و حق تعالی ایمان بر زمینین را با ایمان
 بخود و اکره و فرموده الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِمْ
وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِمْ و ذکر
 بسیار است و در اول بیان از زمینین بیکدیگر که نام
 مراد از زمین که خدای تعالی گفته است افرایم و یا است و دنیا صفت
 زندگانی این جهان است خدای تعالی گفته است وَهُوَ الْحَقُّ
الَّذِي تَبَيَّنَ وَمَا الْحَقُّ إِلَّا اللَّهُ ان من تعالی زندگانی محسوس را
 که درین جهان است دنیا خوانده و دنیا معنی لغظ و دیگر است و انوار
 بر و دیگر است که اول است پس عالم بقا و نیز ایمان اند که است گفته
 ان خدایک زندگانی بعد از حشر و آخرت خوانده و دیگر که در ظاهر اول
 و نیز بعد از ان بعد از ان و دیگر که بعد از ان و نیز که بعد از ان و نیز
 بود و این شهادت است بر اینجهان از اولی تا آخر و بعد از ان حق تعالی

آدمی را درین جهان از نو پدید کردن را الْكَشَاءُ انگوشتی گفت
 و در آنجهان ان انگوشتی را که پدید بریده که قدرت خود صیغه و بر اینجهان
 خلقت اعاده کند و انرا الْكَشَاءُ انگوشتی گفت و انون دنیا نشاء
 الاولی است و آخرت نشاء الاخری است و با اعتبار انگوشتی
 جهانی است حرج و پوست این جهان است از نعمت او
 دنیا بدان بر خورده از خود نازا هم دنیا گویند و روز باز پسین است که این
 جلا بگذرد و ماند و بعضی گفته اند که روز باز پسین است که افلاک را هم
 فروکش کند و آفتاب را از مرکز خود بپندارد و شب و روز ماند و دیگر که تا
 آفتاب بر بالای زمین است و روز است چون بر زمین آید شب
 شود و چون ازین جیست بگرداند شب ماند و روز و این را روز و شب
 گویند اگر چه از روی بیان گفته ام ظاهر است اما اینجا بی خلایق ربنا
 مسلمانان بکتاب است و دست شده است است می باید و اگر بزرگ
 احوال که بعد از زمین را بدان باز بسته بعد از ان باشد که خلقت از نو

گفته و چون خلق را زنده کرده باشند شاید که دنیا باقی مانده باشد
 زیرا که دنیا صفت حیوة این جهانی است و چون حیوة نماند باشد
 چون اسم دنیا باقی باشد و اصلاح است باین اهل حق کرده را باز در

باشد که از این دنیا بود و است بر آن که قدیم است باشد و گفته
 و چون این است دنیا بدو انقیاد که حق تعالی بر زبان
 علیه سلم خبر داد که اسما چون شکافت شود و چون نامش در نزد و انقیاد
 از روح خود به شیب اندازند و ستارگان فرو برند و زمین نیز زمین
 شود و کوکبها چون پیشتر باشد که از هم بر کرده باشند و در میان انقیاد
 نماند شوند و انقیاد باید داشتن که این همه حقیقت چنین خواهد شد زیرا که
 خدای چنین گفت و وعده خدای تعالی حق است و گفته او حق است و
 هر کس که این خبر را از حقیقت بجا نبرد و برای خود به خلاف ظاهر ببرد
 شدیدی و انگشت که مطلقا نکند و هر دو در کفر گسارند و با ایمان بر و آخر
 ایمان به آنچه خداوند بخواهد بود و از حیوانات و کائنات بیاید و ایمان

گفته و چون خلق را زنده کرده باشند شاید که دنیا باقی مانده باشد
 زیرا که دنیا صفت حیوة این جهانی است و چون حیوة نماند باشد
 چون اسم دنیا باقی باشد و اصلاح است باین اهل حق کرده را باز در
 باشد که از این دنیا بود و است بر آن که قدیم است باشد و گفته
 و چون این است دنیا بدو انقیاد که حق تعالی بر زبان
 علیه سلم خبر داد که اسما چون شکافت شود و چون نامش در نزد و انقیاد
 از روح خود به شیب اندازند و ستارگان فرو برند و زمین نیز زمین
 شود و کوکبها چون پیشتر باشد که از هم بر کرده باشند و در میان انقیاد
 نماند شوند و انقیاد باید داشتن که این همه حقیقت چنین خواهد شد زیرا که
 خدای چنین گفت و وعده خدای تعالی حق است و گفته او حق است و
 هر کس که این خبر را از حقیقت بجا نبرد و برای خود به خلاف ظاهر ببرد
 شدیدی و انگشت که مطلقا نکند و هر دو در کفر گسارند و با ایمان بر و آخر
 ایمان به آنچه خداوند بخواهد بود و از حیوانات و کائنات بیاید و ایمان

بسیار از اینچنین وقت در آن روز می هست ساعت آخرین را بدو
چنانکه هست گویند خیر الشاخرة یا کرم منتهی و ساعت نخستین از آن
چنانکه بدو و تغویر الشاخرة تغییر منتهی و ساعت جمله این
چنینچه که یاد کردیم از هر دو گذشته شود و حال آنکه اگر آن شود
بدین این چراغی نیست شود و یا حق تعالی از آن بگذارد هر چه
یا بخواهد دیگر کند و آن سخن نیست یا گفتن زیرا که حق تعالی از آنچه در آن
این احوال باشد را خبر ندارد و در امور الهی بی علم سخن گفتن حرام است
بلکه اعتقاد باید داشتن که در آن باشد که حق تعالی این چراغ را که در هر روز
جست که از آن چراغ که معدوم شود اگر چه از یاد او بگذارد و حال آنکه
فی الجمله هر چه خواهد چنان خواهد بود و در آن وقت که خواهد گذشت
بقل الله متابعینا ثم یخیرکم ما یشاء و حق علی کسب فی فی
اصل ششم در بیان حدیث بعد از مرگ اعتقاد اینست که در هر روز آن
که بخواهد در آن باشد آنست که حق تعالی بخواهد یا بخواهد

[illegible]

نفرم اندر آشاک و فاحش و جمل ایشان بران بهشت است که از ایشان
و حدیث عالم باید گفت و در آن مکران بهشت علامه اند که میگویند
در عقل مستحیل است **موتنا سخیان** میگویند بهشت آنست که روح
بیکالبدی منتقل شود و کالبدی دیگر از هر جنس از هر جانوران که
شایسته باشد از آن کالبدی را بهشت ایشان منزه می‌شود
و نیست و اگر در هیچ باشد از منزه می‌شود و حق است این
سخن بدلیل آنست که از آنجا که حاجت افتد و در آنچه پیش از این
جواب کرده ایم است و در آن و در طائفه طوایف جمیع خود را در
اسلام نهاده اند بطریق تعصبات مسلمانان نیز کرده و می‌پندارند
در اسلامیان بمانده و چون خواهند نصرت مذحبه خود کنند از آنجا
نیازند کردن بهر ما سخنی در اندازند و آیات و احادیث را که درین باب
سبب بر وجهی نقل کنند که عرض ایشان در پیش این باشد که گویند
آخرت عالم و حاجت و عمل نفع بهشت و انواع عذاب و غیره

برین وجه تاویل کنند و فساد اینها درین پیش آنست که فساد آنها که شریف
و مخالفت اسلام و اسلامیان خود را باز نمود و عاقل و عاقلان ایشان بکفر
و مالشان فی مسلمانان و دفع ایشان فاضله از دفع دیگر طوائف اند
احل کفر و جمیع دیگر اگر میل ایشان دارند میگویند بهشت
یکالبدی است و اما این نیست که کالبد بوسیده را عاده کند
یکالبدی مستند کند این قول نیز شایع از مذحبه مکران خست
طریق از مذحبه احل ناسخ و معتقد این قول مخالف اسلامیان است
حق تعالی و قرآن عز و قدر آن که از آن کالبد نیز روح عاده میکند
قَالُوا أَیُّکُمْ خَیْرٌ أَیُّکُمْ أَتَىٰ عِزًّا وَکُنَّا تَرَاءُ عِظَامًا ۖ أَیُّکُمْ لَمَّعَ نُورٌ ۚ أَوْ
أَنَّا نُنَا ۚ لَمَّا کُنَّا نَحْمِلُ خَطَايَا ۚ وَنَعْمَ وَانْقُرْ ۖ اٰخِرُتِمْ لَقَوْلِکُمْ ۚ اٰیُّکُمْ
لَمَّا کُنَّا نَحْمِلُ خَطَايَا ۚ اٰیُّکُمْ لَمَّا کُنَّا عِظَامًا ۚ اٰیُّکُمْ لَمَّا کُنَّا نَحْمِلُ
مکران حشر و زمان رسول صل الله علیه سلم خود را برین بود که میگفت
که این کالبد را بعد از آنکه خاک شود حق تعالی بحال اول باز آورد و رسول

تعالی بندگان را بعبادت فرمود و محاسن اخلاق و اعمال بعضی مطیع
بودند و بعضی عاصی و بعضی شاکر و بعضی کافر از ایشان اسماعی دیگر نبود
که تفاوت میان شاکر و کافر مطیع و عاصی پیدا شود از حکمت و عدل

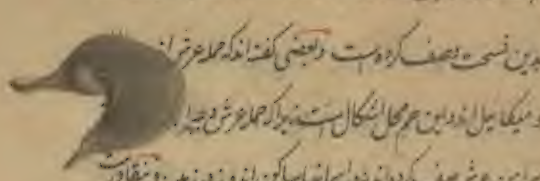
و ما از مومنان کسانی را میبینیم که مدت جموع و پنج و شصت و هشتاد
از زمان است و فقر و مرض میکند مانند و از کافران کسانی را میبینیم
این میکند مانند پس از این معاد و دیگر خواهد بود که جز در و مومنان که در حق تعالی بر این
رسول صلی الله علیه و سلم از آن خبر داد و گفت و الله
ما یومر الا بقرینه اذ القلوب لای الخناجر و انزلهم
یوم الخسار یوم یجمعهم لیس فیهم من یجمع یوم یقوون الناس
لیرت علیهم و روا باشد که روح درین عمارت فرو باشد و کالبد
بادهی باشد زیرا که اگر کلفت محالفت هو الود و اگر مشقت تکلیف
و اگر خیر از شمع بشهوات بر صدد بود و حق تعالی از روح بی کالبد
و کالبد بی روح را بهر نهی و دو عدد و عیبه خطاب کرد و بگوید خطاب

صلی الله علیه و سلم چندان در کشف بیان آن احوال و ذکر کافران و مومنان شد
و محال بود و نماز و حج که در نبوت و بر تقدیر کردن و درین اشکال انداختن
تعالی چنانکه بر خواست جمعی از او که بر وجه کن جمعی از او که بر وجه

است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن تشریف است
می پندارد که ما را در اعمال فرستاده ایم و هر یک را جوی پادشاه
و می مدح و بعد از آن محبت بر او کرد و گفت آن خدا می که از آن
که مشهور است و نبی شود و ما درین پیدا کرد و حجت که هر کس از آن کند
الکس ذلک بقادر علی ان یخفی و ما معلوم شود که در
از آنکه او می پندارد که ما در اعمال بگذارد که بعد از کشتن
خوابیم کردن و بدار آنجا از خواص و درین و در این دیگر گفت شما را
که ما شما را برز و فرید ما را باز کشت با شما بود و آنحضرت
انما خلقکم لعباد و لکن البنا لکن جعون و درین
و ایت در محسن کرد که محبت در حکمت او واجب است چون تو می

علیه السلام اولی الامر از ایشان که نبیین کمال بر ایشان ظاهر بود و رسول صلی
 علیه السلام گفته است انما انا بشر یومر بالحق و لا یجوز لکم ان تعبدوا غیره یعنی گفته اند که
 من شأراست موسی است علیه السلام که چون او را با او بر صفتی بود است
 این قول سید توانم و آن نیز که این صفت را شریف اولی است
 است هر که موت ای پیش از خلق مسووم او باشد
 این استفتا را اعلیای شده و آنچه رسول صلی علیه السلام گفته است
 که مردم میبوش شوند و اول کسی که بپوشد از این است موسی علیه السلام
 عرش گرفته این بعد از نبوت شده و درین لغز نیز است با آنکه رسول صلی
 علیه السلام بر ما گفته است که موسی صفت نباشد بلکه تبار گفته است و بعد
 چنین است که میباید موسی صفت نبوده است و این سخن بپوشانده
 محل بر صفت نباشد که از موسی و حامیه وی باشد و بعضی دیگر گفته اند
 الاثر شأراست و فلان و فلان و حوران و حزن است اندر آنکه این
 سر و ولادت است و آنچه از او در هیچ و در حق موت نباشد و این احتمال

۹۹
 است اگر بپشت از اسماها بودی و چون خدای تعالی گفته است و حقیقت
 خدای تعالی گفته است و لا یجوز لکم ان تعبدوا غیره یعنی گفته اند که
 شما اسماها و زمین نباشد آن در اسماها کنی خاصه چون یک نبوت
 بدین نسبت و صفت کرده است و بعضی گفته اند که حله عرش
 و میگوید اهل اندوین هر محل اشکال است زیرا که حله عرش و حله
 بر این عرش صفت کرده اند و اسماها ساکن اند و در زمین و بقیع و در
 روشن شده است که عرش بر این اسماها و همه مجید است پس
 عرش و صفات حلال عرش چگونه ساکن اسماها باشند و این نیز
 از برای آن یاد کرده اند قطع گفته اند که الاثر شأراست که بیان
 نصی رسول صلی علیه السلام نباشد ایهم و در اهل نیز ضرورتی نیست زیرا
 معانی آن استفتا را آنچه قطع بدان نشاید که آن است که یکی از اهل
 خدای تعالی که ساکن اسماها و زمین اند از ملائکه جن و انس یا بشری باشد
 خدای تعالی خواسته است از لغز نباشد متوفی نشود و لازم میاید که



منفی نشود از آنکه چون صدق موت بر غضب نفی خواهد بود چون
نفی کذب است کسی از آن بگوید مرد از غضب شد از دست و اگر بعد از
بی سبب من فعلی و بر این پایه و باشد **نفی مرکب مطلق خبری** که
در آن از من هیچ افزوده نیست یا به السنه و اگر بعد از فعلی
و کما به و قاعده است و کسی که علی اسلام مطلق گفته
که هیچ کس مطلق از مرکب نیست نخواهد بود و مرکب برای غیر مطلق
و از برای فعلی انشائی از چنان بر اینجهان و در هر صورت که برای فعلی
عرض را بر انداخته ملک الموت را و میگوید انظر علی بر این حال و در
حال و در آن که اگر در بین خبر شرط است یا نه کسی هیچ سلامان
نمودی که در بین زود استی و بر حال که هست یا عفا و باید استحقاق
بر ایشان رواست و اگر کسی ایشان نفی مرکب کند و از آن چه که ممکن
و بی برضالت است و چون نفی داشت که شد باشد از آن که
نفی داشت است و جز از نفی اخبار بر نوح گوید و بر نوح از او است و نیاز

و از آنست بلکه خاص است یا هر دو اول خبری که در نوح خواهد
بود سوال چگونه بگیر است که چون مرده را در کوفه خود روح انسانی را در کافه
و مگر بگیر که در صورت مانداری سوال کند که در است چیست و نیست
چیز است و در بین بر اینجهان بر صلی الله علیه و سلم بر یکای و بعد از
باشد اگر بعد از اصل فهاست باشد یا تفرع نیست که از اصل
و سوال چگونه گوید و عذاب کونیاها است و در است ثابت نیست
و از این است که **الکافر یحرقون عذابها علی و عشیة و امان**
و این جمله اجبت و هر که میگوید در نوح است وقت نیست و من
و هر که میگوید در نوح **الی یوم یبعثون** اما از میان را که مطلقا نوح است
و از بین العقوبین است و در است و از او است و در است
بی انکه بیانی است و در است که چهل و نه چهل ماه یا چهل سال
و کسی که کسی که زبیر کان عالم اسلام بر آنکه چهل سال است و لا بد از آن
و در میان آن بر ایشان رسیده است و اما از کتب اخبار پیشین بطریق

حیرت و دهشت ایشان زاده شود پس حق تعالی بواسطه این نامها آن
بر گردانید یک بار که او اندوخت که اندک از ارباب و دارند و اندک یک که در است
بخت خود شاه شود و این نوعی از ارباب است و اما که دیگر در است و بسیار
خود را مانند ترس عذاب و کسب است قیامت بعد از افزون شدن
از این عقاب است و از آن صفا و قرآن و حدیث درست است
که نامها ظاهر و پدید شود و گردانید خلق را این اثبات کرده باشد بدین نحو
که هر کس که در آن بر گردانید خود را واقف شود و در اوقات که آن صفا را
از حقیقت بجا نبردند چنانکه گویند این نامها معقول اند و معقول
بنام اول و امثال این را آنچه از عبادی حق تعالی و رسول خدا رسیده است
مستقیم است و صاحب چنین نامها را به اوقات به اوقات است و این شعب
از مذمت اهل عسکران و شجره و قبیله از قوف و جریه و اعمال آنها
باشد و دلیل بر آنکه صاحب نامها از آن باشد که نامها است ایشان را
این آیه است که کَمَا مَاتَ مِنْ قَوْمٍ كَذَبَتْ عَنْهُمْ آلَهُمْ كَذَبَتِ

پوشیده و سید هستند حق تعالی زیادتی عقوبت ایشان را و جزا اشکارا کردن
فواجش با اعضا ایشان را بجرم ایشان گوید که او را و محاسب است که
بند کار با کج کرده اند از غیر و غر و افاق که اند و محاسب کنند که در مدت عمر او چه

کرده است تا اگر نسبت به اعمال او نیست بکنند از جزا و ان از دکان
ان کان و شفا احسنه من سخر الیبت ایها و کفی من

و حق تعالی چون فرمود که حساب خلق بکیم گفت و حق تعالی شرح الحساب
و حق تعالی است است که حساب همه خلق در علم او چون حساب یک کس
یا همه را یک نفر حساب کند و حساب همه یک نفر بکند یک نفر از یکی حساب
خلق و حق تعالی قدرت او چون خلق و حق تعالی یک کس باشد صاف خلق
و لا یغش کفر الا کفین و الحقیق و در صفت محاسبه قطع نمودن
کردن که بر چه وجه باشد اما بعضی هلاکت اند که حق تعالی محاسبه بخلقان
خود کند چنانکه با او که هم و بعضی گفته اند که در این جهان حساب خلق کنند
با مراد و حساب هر یک از ایشان را و در روز زلزلان اندک حساب

محاسب حساب است که در وقت حساب انبیا را حاضر کنند
و بعد از آن حجج بالبینات و الشکوک و مراد از شهادت اجماع گویند
اعمال بندگان از در این جهان و درین دنیا و خلق اشکارا باشند و حق

المطلب که لا یشری البصیر البصیر حق تعالی
و حق تعالی که آنچه با او از حق انبیا رسیده بود و حق تعالی که در این

انسان را و حق تعالی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
و حق تعالی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

و حق تعالی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
و حق تعالی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

و حق تعالی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
و حق تعالی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

و حق تعالی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
و حق تعالی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

کافور و نبات از دست بی نصیب است و حنا نش نیست فامده از نخل
اعمال او چیست **جواب** آنست که کافور همان چیز که در هفتصد گاه که مسلمانان کرده و در
آن موجب قربت بودی بخندای تعالی چنانکه صله رحم و یاری دادن مردم
بخشایش بر مضاعف از آنچه بدین ماند و او پندار که از او نیست
بالن نبات از او نیست پس از او که نرفته تا به اشوه و اعمال
حسنت مبدلت به بدید و نانی نیست و آنچه حق تعالی گفت و نقل
و لا تصاعلوا و من عمل فحسنة عتبه **اقتضوا** **اشاره** آنست
برین معنی و تعابیر حسنت نباتات خود در بخشش است گفتند **در**
و یکبار از آن تواند بود که باشد آن نوع آنست که گویم چون کفار را
حسنت نیست و کفار هر در عذاب کسان خستند بدلیل از قرآن
ان المنافقين فی الذمات الا متقل من الناس **است** شد که
در کفر رفتار است از جنات شد که گویند اگر منکر صنایع است در کفر و از رفتن
با آنکه انبیات صنایع کند اگر چه روحی کند که کافور باشد و آنکه است پرستند

چون اسماعیل نودیده شود بهشت اشکال شود و بهشت را در بهشت
بعضی بر بالائی بعضی بر قدره جات ساکنان انجا و معرفت و در علمت
و حق تعالی روز قیامت بهشت را با اهل بهشت نزدیک گرداند و در آن
نهارت بهشت بدین آیت وَأُولَئِكَ الْجَنَّةُ الْكَافَّةُ الْغُنَى
و چون زمین زمین صفت گردانیدند باشند مجاهدا که است
نفس و فرزانان برده باشند شود چنانکه بعضی از زمین را و گویم و از بعضی
و درخ و چشم ستارگان که از افلاک بود و نیزه کرد زمین را به شرف
با نام و حرارتش محض شود چنانکه حق تعالی در قرآن شریفه وَأُولَئِكَ الْجَنَّةُ الْكَافَّةُ الْغُنَى
و درخ و خلق اشکال شود و معجزات الْحَيُّ الْقَيُّومُ ایشان بر
زمین و حوض حساب شده فرق ایشان بهشت باشد و گفته ایشان و حق
و چون چنین باشد سبب آنکه اهل بهشت بنالای خود و در آن
سبب مراد است که حق تعالی بر بزرگواران خود چنانکه علی از صف اهل بهشت
بهشت کشیده که دست هر یک از آن می باید که گشت و درخ و در بزرگوار

کردن و نودیده و که آنچه حق تعالی در قرآن گفت که هیچ یکی نمایست که نماید
و درخ شود و اشارت بر معنی باشد که هر یک از آن می باید که گشت و در آن نظر
کردن و آن تَشْكُرُوا لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَىٰ سُلَيْمَانَ الْمَاءَ فَجَاءَ بِهَا
آنها که مطلق اهل سعادت اند و پاک قیامت آمده اند و در آن
نوع باشد که ایشان از درخ گزینی و سببی رسد و آنکه سبب
بهشتند از هر دو درخ افتند پس آنکه در مقام جوت بخدای تعالی حرکت
نیاورد و بهشت بهشت باشد حرکت نمودن مدت که مدای تعالی چو باشد
و اهل شکر باشد و درخ بماند و که نشن بر مراد مطلق را بر قدر مقام ایشان
در بندگی مدای تعالی و آنچه مولا گفت علی علیه السلام بعضی چون
بگذرند و بعضی چون باد و بعضی چون سبب زده و بعضی چون سخت
و بعضی نیز زده و بعضی می افتند و می چرخند و بعضی بر دی آتش می افتند
اشارت بر معنی هر دو ششانی حرکت باشد سبب و می باشد از شش
حق تعالی که در آن یک و در بهشت در وصف مراد چید آمده است که شکر

بدی آن بجانب پشت باشد و طرف شیب آن بجانب پیش
و دلیل است بر این گفتار که هر دو می است از شیب برادر کشیده **و اعتقاد**
اهل حق آنست که این راه محسوس باشد و خلاف آن از ارباب مبتدیان و از طریق مبتدیان
که در دنیا کار کرده اند و خداوند تعالی اهل عمل و دنیا و جبر و کینه را از این
پروا نکند و کلمات متفق بوده اند و از پیغمبران بدیشان چنین رسیده بود
بعد از عمر خاتم النبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چنین خبر داده اند از انبیا
که میانی که در آن مهال شیب نباشد و روشن شد که این جمله حقیقت
نه مجاز و قول دینی می است قبول آن فرض و اما آنچه در حدیث آمده
که صراط بر کمر از سوی است نیز از تاریخ ائمه من القدر و ائمه من السیف
و ائمه من القیام اگر چه بعضی از علما از او اعتقاد نامها مطلقا داده اند
همین گونه که بر حدیث مرصع صراط الله است یعنی از این جمله
که و هم انا این حدیث در ثبوت اتفاق علما بر آن نهج است که ان امانه
و چون دانش امر عقی حوز طریق رسول صلی الله علیه و سلم را میسر

نقد

بست قطع کردن بر آن و قدر و متقی نقل باید کردن و آنچه علما حدیث
و استناد و حجت و دلالت خلافی کرده باشند باید ان متقی باشند
و در یک سلسله باید کشیده و اما حدیث و خلاف نقل کرده اند که این لفظ که آن
من القدر و ائمه من السیف و ائمه من القیام در وصف صراط است
و نیز در حدیث چنین آمده است که ملائکه بر هر دو سوی صراط
باشند و در حدیث دیگر آمده است که از زمین و آسمان صراطها باشد
که مردم از آن گذرند و در صراط حاکما باشند و از آنجا که بر صراط میگذرند بعضی
گفته اند که هیچ آیهست ایشان در حدیث و بعضی بدان قائلند و بعضی گفته اند
و از حدیث و بعضی باین حدیث و بعضی باین حدیث و بعضی باین حدیث
که کسی باشد که نور او بقدر موضع خود در راه باشد بر صراط و در حدیث است
که بعضی از آنکه بر صراط میگذرند بعضی باشند که مجرورند و آن نیز چون
است از حدیث همچون کسی که شود در دورهای ضعیفانه فاست و در
حدیث است که بعضی بر صراط باشند که در می روند و بعضی که با او میگردند

۵۸۳

و درجات مساکن آن آفریده و یکی که حق تعالی در جنت آنجا که بقوله و الله اعلم است
مرا دانست این عالم است که در آن کرده و شده آنجا که جرات مست قطع جمع
سزاواران و منازل آنجا است منازل مقبول و منازل هر که در دنیا
ایستاد باشد و در خوشی و غم و لذتی و رفاه است و در غم و
عذاب است غلظت بر آتش و در استسجاء و خوشی را نجا میداد و انواع عذابها
جسمانی و روحانی در آنجا موجود و از اذکات است و همچنین که در دنیا
جست باشد بعضی از بعضی در کات است و این است باشد و بعضی فرودتر
و هر چه فرودتر باشد و عذاب اهل آنجا سخت تر و مساکن آن
آنجا را هر که از آتش نباشد و زمان از اهر که عاقبت نباشد و در دنیا
از اهر و دشمنان خود آفریده است و ساخته کرده و از هر که ایست
حق تعالی خود است که از ایشان عاقبت کند از عذاب و اهل این
در هر که بفرود است هر که از آنجا بیرون نیاید از عذاب آنجا
نزد و هر که از اهل ایمان باشد که هر که حاضر بسیار است که در دنیا

بیرون کید و آیین حمله که از احوال آنجهان یاد کردیم از ابیات قرآن و احادیث است
 و اخبار انبیاء و اتفاق اهل حق بر آن معلوم شده است و هر چه بدین وجه است
 شده است ایمان با قدرت بی تصدیق و اعتراف از آن درست نباشد
 اعلم فصل در بیان ایمان و غیره ساعت و نیم آن که نشان است
 که تصور آن چنانست که خواهد بود از انبیا و اولاد و این است که
 از این ابیات است که بیان مثل آن معبود خلق نموده است و قوی که
 مقل خواهد ایمان به حق محمد صلی الله علیه و آله و جمده که در این طریق باید
 هر اسم سلطان را در این عالم از طریق محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 از آن خواهد است که بر دارند و چون بسیار گوی از خلق از شرط ساعت را در
 نه باشد و اگر نیز شنیده باشد بیان آنچه قبول است واجب است و این
 آنچه در آن تر و در و است از آن و چه که در احادیث آمده باشد اما آن
 نباشد و بیان آنچه ساخته که ایمان باشد فرق عنوان کردن ایمان
 کردن اهل حق است اما این را از تصدیق و محذور رسول صلی الله علیه و آله

مندیان این است که در خلافت و اتباع سنت و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 هیچ مودی چون وی نباشد زیرا که وی پیوسته بر سبیل حق و هدایت این هدایت
 برین وجه لازم است زیرا که حدیث مودی که از فرزندان ظاهر و باطنی است
 از حدیثی درست است بلکه این بسیار است و تا آنکه در حدیث این نایب شده
 حدیث لا مودی الا عیسی بن مریم و در حدیثی دیگر آمده است که
 یکی از احادیث بر جای خود محفوظ است و از احادیث است که در شان
 مودی آمده است یکی آنست که مولا ظاهر شود و دیگر آنکه از ایشان یکی
 وی از ستم و حق تعالی ایشان را میبوسد که را بنیاد گویند و در حدیث
 حدیث است که قسطنطین بنیوی کشاید و در حدیث دیگر آمده است
 یفصح قسطنطین بنیوی و جل و نام و گوید و میفرماید که مودی است که ملائکه
 و در اخبار مودی است که از فرزندان حسن رضی الله تعالی عنه
 و در اخبار وی است که از وی باشد که اگر چه گویند از زمین بمان
 و در زمین و بی چون اسم نشان نمیدهند تا او در حدیث و حدیث

بنیوی

قبول

مودی

گفته است و آنرا باید بدوند و در اخبار وی آمده است که ابری بر سر وی
 سایه افکند و باشد که از آنجا بیرون آمده و ملک از آن بزرگ کند که در
 قول الله المندی فاشعوره و در اخبار وی آمده است که نشانی در پیشانی
 وی باشد چون ستاره در رخشان و این اخبار که یاد کردیم در حدیث
 بدان مشایر است که توکل بران لازم آید و چنان نیز نیست که در حدیث
 در آن باید که روان و آنچه درست است از اخبار و احادیث و آنچه
 در آن و مثنی تواند بود و اعتقاد باید داشت که اگر حدیث است چنانچه
 فرموده است نتواند بود و اگر در آن و مثنی است خلاف از قبل نقلی
 تواند بود و ظهور مودی اگر چه از اخبار و احادیث است که مفلحان از آن
 دارند چون بر آمدن اقتاب مغرب اما از بهر آن یاد کردیم تا بعد از آن
 اشراط ساعت حقیقت اخبار مودی بر عوام مسلمانان روشن شود
 و اگر پیش از عهده وی مودی مدعی وی پیدا شود از گفتن وی محذر تواند
 بود چنانچه این غایت چندین نوبت اتفاق افتاد که قاتلان در است

تو باین چنین بود که در هر روز که در مدینه و بکرانکایا با طیل متفق بود که
از سر جبل و غصبت فراخ نموده اند با طلیان از بهر انزال ایشان
افکار که در آن قبول کنند تحقیق و عوی کنند که صدی محمد صمدی است
الزمان لقب نموده اند و وی در کمال بود که ذات یافت و
چون نام ملک هیچ عاقل این سخن را فزونی ننهاد و هست در و بایست که
احل ایمان برستند و چون اگر از غیبات احل باطل است پس خود را
و چند چه این و انزال این از غیبات و غیبات و غیبات را بود
چون میمون قریح و پیچید الا حسانی و پیچید انزال ایشان اندر
و هست ایشان برین سخنان آن بود و ایمان مسلمانان جدا می افکند و
ساده دل را مستبد گرداند و احکام شرع را برین طریق برایشان نشود
و احل علم را در نظر ایشان بی وقع و منتقم کنند و جاهلتر ازین فرقی کسی
نیافتند و بدین افسانه بی حاصل بدینچه انزال این است ایشان را که
کردند و منتقام و عدوت با طلیان ازین غیبات بود پس نباید که ویندار

وینداران این سخن را اندک نمیزد و در آن جز مخالفت اعداست و صحاح
و سازدست جمیع فتنه بسیار است و استماعی السمان **در بیان کمال**
که از نواد و احوال و مغلطات و قانع است که انزال از خوارق عادات است
حدیث ابو مسرکه صلی الله علیه و آله و سلم که از اهل بیت است
از مجموع یاقین حدیثی حدیثی است و در اعداست و در
آنها هست و ازین باب است حدیثی که در آن نامت شده و بعضی که
بیکر اعداست که نواد رسیده است از آن وجه که او از حدیثی است
و در حدیث ابو مسرکه چنین یافتیم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از غریزه
کرد و گفت ما نکران و ما نکران و ما نکران و ما نکران و ما نکران
ان انهم هم فی ذلک و عتق ارباب خنفا بالمشرق و خنفا بالمغرب و خنفا
بجزیره العرب و باخروج و باخروج و باخروج و باخروج و باخروج
و نکران عیسی بن مریم و طلوع الشمس من مغربها و ما باخروج من قبر قریب
و یکتابت باین ترتیب باقم و در صحاح و تفسیر غیر این ترتیب است

غیر عالم غیب است اسد علیه رسایند دست رو کنند چه ملاحد که نماند
 درین اندک ظاهر که اگر آن اخبار غیبی اند چه درین مواضع فرصت طلبان
 و اندک خالی نماند و بینه و مظهر غیب و گوهر المشرکون **که** از طریق نظر
 این اختلافی است آنست که در جمعی روایات آمده است که چنانچه در این
 مورد بعضی آمده است که چنانچه در مورد این اختلاف از طریق روایات
 قوی بدو وجه خبر که رسول صلی الله علیه و آله بدو وجه اخبار گفته اند و هر
 اگر روایات چنین آمده است که یکی از حدیث چنان و اندک اخبار بود که
 بر سر آید و اگر آنست که بعضی گفته است و در بعضی دیگر است
 اینست جنی و صحابه با عقاید پیش از آن بودند که بی تعیین و تحقیق از طریق رسول
 صلی الله علیه و آله روایت اقدام کردند پس اختلاف در آن و می توان از آن روایات
 حدیث چون در بعضی از حدیث اعتبار بدو کنیم یا اگر روایت را
 تقریر می توان کرد بر آن وجه که گوئیم و حدیث است که چنانچه در حدیث
 و احادیث است که چنانچه در حدیث است که چنانچه در حدیث است

است و مسیح آن بود که شکاف آن بدو بود و در حدیث است که چنانچه
 وی چون و اندک اخبار بود که بر سر آید و این خلاف مسیح است
 جمع میان احادیث ممکن است از آن وجه که چنانچه در حدیث است
 و چنانچه در حدیث برسان و اندک اخبار بود که در حدیث یکی خود نموده اند
 ناقص و اگر کسی بداند که حدیث کذب قطع کند و در بعضی حدیث
 و بسیاری قطع کند از جهت اختلاف بر وی حرج نباشد و دیگران
 که حدیث وی در حدیث چنان و در حدیث و در حدیث است
 ابن السکون الانصاری چهل سال آمده است و حدیث است
 صحیح و شهادت و اتفاق روایت حدیث بر آن با حدیث چنان و در
 برابر نیاید و جمعی از صحابه نیز که از حدیث کرده اند و لا بد ایشان بحفظ
 و ضبط و احتیاط اولی تر از زنی پس بمقتضا این علتها اعتبار را
 روز است و چهل سال هم است و اسد علم و از مشکلات حدیث
 و حال دیگر آنست که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که چنانچه در

در زمین باشد گفت که چهل روز روزی چون سال در روزی چون ماه
 و روزی چون هفت روزی چون انشی که بسوزد و بسوزد باقی هر روزی
 چون روز باشد گفت که آن روز که چون سالی باشد یک روز باشد
 گفت که چهل روزی که چهل روزی که چهل روزی که چهل روزی که چهل روزی که
 چهل روزی که چهل روزی که چهل روزی که چهل روزی که چهل روزی که
 از هجده معلوم شد که تعداد روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
 و سایر آنکه معلوم است که آن چهل روزی که در هر روزی که در هر روزی که
 گفت و آن روز که مقدار سالی باشد باقی باشد چهل روزی که
 و نماز بر حسب اعتقاد که از هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
 و نماز که از هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
 ساحر زمین ساحر آن است نفسی که خبیث ترین نفس می باشد
 بسوزد چشم خبیث خلق را چنان کند که شب از روز نشناسد و آسان
 بچشم ایشان نماید و از راهی نماید و از راهی نماید و از راهی نماید

باشد و تاویل این حدیث جز بدین وجه مستقیم نیاید و الله تعالی اعلم و دیگر
 در حدیث است که روزی در دریای مغرب است و در حدیث است که
 که روزی از قبل مشرق ظاهر شود و در بین ناقص نیست آنکه که روزی ظاهر
 شدن از آن جزیره که بحسب می است مخلص شود و به مشرق آید و از قبا
 خراسان ظاهر شود و در آنکه که در دریای مغرب است
 برین است آن تواند بود که جزیره در بحرین باشد از جانب غربی و نزدیک
 صلی الله علیه و آله ازین ایام تقیم خردی بوده است چه در کشف این
 سنی معلوم است ندیده است با معلوم در هر یک از این خبر
 از و آن از آن است که در کشف ما از آن اشکاک
 آنست که حدیث اصناف اجمالی رفت و فرمود که روزی را کند
 پس ندانند فیجود و احباب خودی قنالی نتوان کردن و در این است
 که با بجهت این شب انتم که میرانده و زنده کننده خدای است و آن
 و اصناف آن به گری کردن از طریق است باشد چنانکه احاف لعیار

مردمان حبیب علیه السلام چون عاری سبب نبود و چون ملک الهی
انقضای آن که مراد و حال را احیاء آن گشت حاصل شود و خواست وی
در طلب تلبیس سبب آن باشد اضافت احیاء بوی رقت از طریق مجاز
مقتضای بافتضای حاجت وی در احیاء مرده نفس این قضیه از برای
سبب بر ظاهر با اختیار و قدرت وی نبود و قالی نگذاشت آن بر
است که چون خواهد گمان مرده زنده شده را بگشت نتواند در دست
که هرگز از گشتن که حق تعالی از از قدرت خلق کرده است عاجز باشد
اولی باشد که از احیاء قدرت خلق از آن قاهر است عاجز تر باشد
حکایت گفت که چون مردانست که حق تعالی مرعی نبوت را باطل
بنوعی از آنکه خلق از مثل آن عاجز باشند و گفته چگونه را باشد که مرعی نبوت
را در احیاء نفس بوقت حاجت وی بدان اجابت بجا بکشد و میان آن
سخن است که که مرعی نبوت باطل مرعی چیزی کرده است که مرعی
آن در نفس حکم نیست الا آنکه علمان منسوب است و آن نفس این مرعی ^{ظهور}

بطمان قولش علی نبوت دست نداشت وی بدلیل حاصل شود که فرق کند
میان صادق و کاذب و چون در با بر سبزه مرده داده شود فرق نخوا
کردن میان حق و باطل گشت بقی میان آنکه داعی ایمان است آنکه
داعی کفر نیست حاصل شود و این از مقتضای حکمت و درست نبوت است
و اما داعی نبوت و مرعی امری میکند که در امتثال آن مستحیل است
اگر داعی مرعی نبوت نباشد و نبوت نباشد و نبوت نباشد
این قضیه ای قدری و محروست فی نفس از اولی حدوث و انوار است
شعک نیست این حال بر کوب می نشاند نیست و لازم خاصه مجاز
که ای در مرتبه نبوت نیز نقصانی ظاهر دارد و در هیچ تکلف نباشد
نماند که اگر وی را احیاء نفسی که بقدر و نبوتیت قادر بودی دیده کور خود را
درست کردی و رسول صلی الله علیه و سلم چون گفت من مرعی نبوت
و حال با شما میگویم که هیچ بنوعی با قوم خود نگفته است بدانید که مرعی نبوت
است الا ان الله اخذوا ان ربکم لیسنننکم فی انذار انذار من منی بود

و حکمت و تدبیر و مکیشت از مشبهات آنست که مومن چون بمقتل خود رجوع
کنند بدانند که وی کاویم است و از مشبهاتی سالم شود و این جزو یادانی است
وی که در دو شعبان از غنای نماز و نیکو است اصل ایمان و بر باد و بویشت
مشبهات اقامت دلیل بر کذب نبی و اعلام کردن ایشان غلط است
او درین سوره صلی علیه و آله و سلم در وصف و جمال حجت شود ایشان
که تالیف می کرد و حق تعالی را جلال و عزت و تبارک خلق حکمت است که
عقل اندیشه غلطی بی توضیح می داد و بر آن سرور داشت و حکم فی خلق
ایشان **و بعد از این** و جهان فساد و بی در زمین نزول حبیب بن محمد علیه السلام
بود از آسمان و با اعدایست که در آن رسول صلی علیه و آله و سلم است خدای
که حبیب علیه السلام در وقت اقترب ساعت از آسمان فرود آمدند و در جای
بکشد و زمین را از خبیث و فساد وی و اتباع وی از اهل شر و فساد جهان
که دعوی کرده اند که با حبیب علیه السلام را بکشیم و مسلم گردیم **و بعد از این**
و جزو حکمت و نزول حبیب علیه السلام برین وقت یکی از ابرو کردت

درست انقضای این جهان نزد یک سید و پسر و حبیب علیه السلام از نبی است
و حبیب از فریه از عاک و داسان نمیدانند که درین میروند که حق تعالی گفت
صنعتا خلقکم و فیها التوفیق که و هنما منخرجکم ثانی
آخری پس چون اهل معرفت با خبر خواهد رسید حق تعالی میرانند
و در سوره تا هم درین برکت پیدا و **و بعد از این** و بعد از این
نکته که در نزد او و بر السحر است که در دو دعوی قتل می کردند چنانکه
نفس قرآن از آن خبر داد حق تعالی در قوم مذلت بر ایشان کشید و ماین
حق را هرستان رسول صلی علیه و آله و سلم عزیز کرد و ایشان را هر کرد
حبیب علیه و آله و سلم از افعال زمین سلطنتی بود و همیشه قرین خواری بود
منظر آنکه ایشان را از حق می باشد و محمد صمد نبود و نباشد که حبیب و صفت یافتند
و چون در حال ظاهر شود و او ساحر ترین ساحران است این حدیث
جمله متابعت وی کنند و بنده اند که ایشان را دولتی خواهد بود و نشووی
نکته سیب سیب بر یک نصیب این وی واجب بود و نصیبین سیب مذلت

که گذشت می و واجب است و سوره عیسی علیه السلام را که در سوره احوال
قبول کنند پس حق تعالی همان بنده برگزیده را بفرستد تا در وقت آن
که ایشان بخواهند که فرستند از اسلامیان اتفاق کنند و از ایشان
که در دست همان بنده که عوی ملک می که از ایشان از ملک کند
و در صف می هم برین ملک که رسول صلی الله علیه و آله از آن خبر داد و حق
با اهل آن قرن نماید که محبت اهل اسلام را بر اهل شرک و طغیان و بدعت
کردن یقین و روانی اهل ایمان و باید اتفاق داد که عیسی علیه السلام
چون بیان اینست آید میل وی در حکم شرح سبیل اتباع پیغمبر صلی الله علیه و آله
باشد بر آن حق تعالی چون رسول الخلق و رساننده هر عباد حق
که شریعت عیسی علیه السلام که از آن فرستید صلی الله علیه و آله
انتقال کنند هر چه پیش از آن بود از شر و لغو و کفر از آن کس معلوم شد که
رسالت عیسی علیه السلام بآوردن رسول صلی الله علیه و آله که منتهای رسالت
و بعد از وی پیغمبری دیگر نتواند بود و بر آن حق تعالی و بر اقامت اعیان گذشت

و بعد از آن دست بحد فو از میر دست از رسول صلی الله علیه و آله که بعد از
من هیچ پیغمبر دیگر نباشد و این بیان قول خداست و ازین لازم آید که
علیه السلام در آن وقت پیغمبر باشد و حکم مقتضای کتاب است پیغمبر آخر
الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که در آنجا است که سوال علامه
و السلام گفت اگر کسی زنده بودی تنوالتی الاثبات من کبر
اگر کسی که بعد از حدیث سبحان از رسول صلی الله علیه و آله دست بسته
که بعد از وصفت حال ملک می بیاید و از او مشق گرفته است خبیثا
نموده که گفت ای آدمی استیلا عیسی علیه السلام الخدیت و هم در پیوست
میگوید مختصر یعنی الله و عباد دیگر هر چه بی الله پس شما هر انقیاد
از وی کردید جواب آنست که گویم مانع می نمی شریعت که دریم نفی القادر
الهام الهی و مکمل ملک نفی حکم نبوت که دریم و از آن زمان نفی اسم شریف
آدم را بی الله میگویم و دیگر انبیاء را همچنین اعتبار شرف نبوت که در آن
و سبیل عیسی علیه السلام درین معنی سبیل دیگر انبیاء گذشته باشند

نزد وضع کرد دست باز از مسیبه مستقیم باشد باید که جائز شرعاً که حق تعالی
 اقتضای وقت اقتضای حاجت جمالی و شمع کرد دست که چون بدان رسد که
 رجوع کند به مغرب خود آنگاه علم حال مستقیم و تکلیف از بر فلق اشکوار گردد
 و اگر کمال افتاد مغرب خود مستقیم باشد و ملکیت در تیر این ترتیب
 در وقت و ادله علم این باشد که چون کافیات نزد یک دست و علم قیاس
 مستقیم خود حق تعالی درین است عظیم قیاس کند که نقش ترکیب عالم بری است
 و کار دنیا با هر رسیده و آنچه انبیا صلوات علیهم اجمعین رسیده اند از احوال
 قیامت علامت بوده و همان بشرط سعادت بجان بجان از احوال
 بداند و اولیای همان بر فضائل مستقیم باشند این است بر این علم
 کنند عیاناً عقوبت اگر ایمان ایشان نیست و مست نبوده ایمان ایشان در
 وقت محضر اری باشد و علم ایشان علم ضروری لا یرحم کافر چون اهل حق
 ان حال ایمان آورده ایمان وی درست باشد و همان درست باشد
 نافع باشد و اگر حق تعالی گفت نبوده باقی بقدر این است بر این که جمیع

لا یفیع لک ایماناً الا ان یکن امیناً من قبل ان یکتسب فی ایماناً
 تحویل و در حدیث چنین آمده است که آن شب که قیاس و صحنه از نزد
 بر خواهد آمد و در از شوق و درازی نداشتن از استیجاب و اصحاب او را که چون
 از او راه خارج شوند انتظار هیچ بر نه و صبح بر نیاید و گمان افکنند باز در
 از سر کینه چون خارج شوند و اقوی از صبح نیاید بقیه این است که اگر
 عظیم می باشد و شدت حدیث مستقیم و التجا بدین حق تعالی کند و بیضی و در
 در کرد و در مستقیم می باشد و درین حال یکسان که صبح جهان مغرب
 از کند و اولیای مغرب بر آید و اثر از وی نباشد و هر خلق از این است که
 و این است وقت است که ایمان کافر را سودمند نبود و درین یک در صبح
 نقل در دست از رسول علیه السلام مروی است و در جمیع روایات آمده که
 مست می باشد و همچنین بر این سخن بحال خود باز شود و باقی ایمان دنیا از شرین
 می آید و آنجا که و اگر و هم که شب و روز شود و آن غایت که اصحاب او را بداند
 که کاری عظیم نکند و اگر بداند می توان دانست که کتاب آمده

سیر منضم ارج شود و در صورت خود است که چون از یک کلمه رسد که
از مشرق برآید مستوی خواهد بود مستوی قدم شده و گویند که همان جز
که ای با آنکه و قول علماء است که تاویل یوم و لیل لغت است و هر یک
لا ینفع لک انما الله العزیز الغفور و چون قبل از آنست که بعضی است
بدان قبول بود و قیام الساعه و مسک الشبان و درین عبارت
است و مستفاد بعد از آنست که من تا لیل لیل ان الطلع
است شمس من غیر شمس انما الله عزیز و من یخصیص لایا فاعلمه با
و در حدیث دیگر که یقطع القوت فی طلع شمس من غیره و غیرین و
اعا و است که در بعضی آیه است و بعضی بر آنکه این حکم بدان قوم غلط
که صاف اید و این است که و باشد پس ایمان آورند اما این قوم که پیش
حال هر دو را بنده و در آن وقت بعد تمیز شود و درین امر هر دو هستند
اصولین انما الله ان یکذا این است که هر که غایب شد که از ایمان
و حرمت یکدیگر و چون اجابت کنند و ایمان ایشان اضطراری نباشد و هر

خود را قبول بود الا که گویند که بعد از طلوع افتاب از مغرب خود و نشوی
و بگرد و نیاید و نشود و از آنکه مدت زدود منقضی شود و در حدیث ثانی
که در هر سخت بر یکدیگر کشند یکی از آن دیگری پرسد که تو کی زائید
شده گوید اصل من با من گفتند که تو درین روز کار زائیده شده که افتا
از مغرب برآمد و لیل بر آنکه این حکم مخصوص باشد بدان طایفه
این است که و باشد نیست که در حدیث صحیح است آن اول
الایات خروج الدجال و طلوع شمس من غیره و چون اول است
باشد و در حدیث خروج دجال بود و نزول عیسی بعد از خروج دجال است
و در آن عیسی علیه السلام قبول است لیل این است که و در آن من کلمه
الکتاب و کلمه من قبل منته و اگر گویند که از آنکه و
الصحیح که پیش از آنکه ایمان بوی از اندام قبول نباشد که در حدیث
است که خود عیسی جزیره را وضع کند و معنی است نیست که هر دو من
ایمان دارند تا کسی نباشد که جزیره روی لازم باشد یا بر او نیست که غلط با

از زمین بیرون آید که ایشان سخن کاین سخن فغانی چون کاره وال دنیا
فلک شکست و دنیا از زمین بیرون آید چنانکه نامه صالح علیه السلام از سنگ
بیرون آید و آن را که بیا باشد و گفت اندک اندک در صحیح کند و در صف
ان و ابد احوالی که با سلاطین او پیدا شود و اخبار بسیار بدست آید و چون
است که موجب علم بود و نیز بعضی از اهل حق در دستش از کتب
و آنچه بر صدقان و غیر علی السلام لازم است این مقدار است که بطور
سخنی گوی او بیرون آمدن می از زمین و در وقت افراسیاب تمام است
تقدیر کند و در صحت این مقدار است که در حدیث است که هر
دانه الارض و طلوع انوار از غرب متعارف باشد هر که در کتب است و در
و دیگر بعضی ظاهر شود و این حدیث را بلی است بر صحت آن و در کتب
که را و از آنکه اول این ظاهر شود که حدیث افراسیاب از غرب اول آن است
ساده ای است **و دیگر است** و خان است و این دوری است که در
بر آید زمین بیرون شود که نفس مردم که بر و بوقه تا فی السما

الشمس و دیگر سخنان **عبدین** و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت
که در خان گذشت در زمان رسول علیه السلام گفت که از قحطی که ایشان
آن روز در باره الهی زمین میبیدند و اسد اعظم بنا و **و دیگر است** بیرون
آمدن انفس است از قبر عدل که در دستش ای آن کردن شتر از زمین
از زمین شام که از انصاری گویند ظاهر شود و در روایتی دیگر چنین است
که مردم باره اکثر زمین است شامیز و در روایتی دیگر چنین است مردم
قیامت که در روایتی که استند ایشان باشد و از ایشان جدا شود
و در شب و در روز و این حدیث است و ایمان بحقیقت
واجب لیکن این حدیث بخبر طریق آمده که بعضی از آن اشکالی است
ظاهرش تناقض می نماید و تقدیر آن بر وجه خوب بر خود لازم و است
مطلی از آن شبهه بر عوام مسلمانان نه اکثر و از آنکه سید
بیشیت منفذ نماید خود آنچه گفتیم است که در حدیث است که از
آیات انفس است از قبر عدل بیرون آید و در روایتی دیگر است

پس بیرون آید و در بعضی است قیامت بر کبریا و قاضی از زمین می آید
 و اگر در آن مشن بر می آید و در بعضی است که لا تقوم الساعة منی تخرج
 تا از زمین از بعضی از غنائق الابل یعنی و در حدیث دیگر است
 که اول انحراف است و تا از مشن الناس من الشرق و الغرب و از
 در آن و آخر مکان غلط از بعضی و است حدیث دیگر است که
 حدیث است است اختلاف در یک چیز از قبل رسول علیه السلام که
 منیر است و این است متواتر است که اول حرکت است و می شود
 که در آن انحراف و منافض بود پس گویم که این قضیه غیر از قضیه اول است
 و ازین که اول انحراف است انشی باشد که در زمین از مشن و غرب است
 و ازین که آخر آن انشی باشد که از مشن بیرون آید منافضی لازم می آید
 و هر یک ازین بجا خود وقت خود پیدا شود اما انشی که اول انحراف است
 و گفت از مجاز چه آید چنانکه آمده بود و پیدا شد از جهت هر دو
 الاخری تا به شعبان بجا و روز آن انشی بقرب یک نزدیک است

جانب مشرقی از مشن زمین بر می آید و در بعضی است که انشی هر یک مقدار
 مشن از هر سوی می انداخت و سبب آن انشی چون سبب انشی است
 و در آن می شود و در بعضی است حدیث دیگر است حدیث دیگر است
 صلی الله علیه و سلم و از مشن منی رسول صلی الله علیه و سلم و در بعضی است
 انشی از جانب مشن و از زمین پیدا شد و به حدیث دیگر است حدیث دیگر است
 گفته است که هر دو از آن فتنه تر باشد که در آن پیدا شد و خلق را از
 جانب مشرق بسوی مشرب مشن کرد و از غایت شدت آن و در آن
 خلق و مستاصل شدن اهل شهر از آن انشی عبادت که چنانکه در
 مشرب مشن عبادت میکنند تا آنکه منظم فتنه این قوم خود انشی و در آن
 مشرب مشن کرد و اینند آنکه از مشن انشی که از زمین مجاز بیرون
 انشی از مشن برین منی و انشی تر از آنکه گفت کردن مشن را
 و در مشن انشی و این انشی از مشن است تا به حدیث دیگر است حدیث دیگر است
 صورت است یعنی و از آن بود که حدیث دیگر است حدیث دیگر است

صفه

[illegible]

بودم بکشفان و آفتاب آن بساط امانت میبود که توجیه است اکثر
 قضایا و احکام بدان متعلق و صلاح و فساد است بدان متوسط و احد علم است
 الموفق لاصابة الحق فصل اول در وجوب امانت چون حق امانت
 ایضا حقوق و امانت جدا و از سر و پای نبی مکتوب و او مظلوم از اهل
 شدن در جواب و دشمنان وی بود دشمنان فرشته و کائنات
 و غیره اسلام از انشاء قسا و غلبات دشمنان که هر یک شوق و انقباض
 و ولایت از سر محافظت احوال و دماء و فرج مسلمانان کردن و دست یاری
 در کوه از خداوندان احوال در سایه این آن بهشتیان و جمایه خرابها
 و جمع احوال فوج و مرتضی در صلاح و دینی بر بندگان فرض کرده است
 و از آن بی انسان مختلف است و همانا ایشان مشغول مستعد است که
 کمال ایشان بی امانی بر این متعلق شود و نفوس ایشان بی جزو جاری عالم
 قاهر برین حکم و هر یک که ضرورت حاجت لغت بیامی عالم عادل که تقبیل
 احکام و رعایت این قضایا در میان ایشان قیام نماید و بر بندگان حذر

باشند خدا صمد را اهل علم و خداوندان را می دشمن است که چون رسول علیه السلام
در میان ایشان بیرون رفت و در بعضی معینان نصیب نکرد و هر کس کرد
در احوال نبی و در احوال و بنا و امور سیاسی از ایشان متنازع بود از بزرگان
مصلحت بزرگ اختیار گفتند که اگر طریق ادا را این فقره و فایده
بر این نیست و در وادو که باری تعالی بر بندگان چهری را از خود
و ایشان را با وادان سبیل کرده باشد بعد از رسول صلی الله علیه و آله
هر قری که است مکنش همین است اگر امانی که باشد و اماست بعد از آن
خروج بوده باشد و بعد از خود و دیگرانی را نصیب کرده و هر یک از این همه از خود
و دیگر مسلمانان را بر غایت که اگر کنند ایشان واجب شود که امانی نصیب
گفته چنانکه اگر کرده شود و اختیار و تغییر نکنند و از آنجای حجاب امانت و شرف
بسیار است **و از آنکه** حدیث عید الله بن عمر است بعضی از آنکه
که رسول صلی الله علیه و آله سلم گفت من مات و لیس فی غفقه بیضا مات
شیتة نجاسة و حدیث ابو هریره روى عن رسول الله علیه السلام انما

انما مات خيئة لقاتل من ذرأه و حدیث حذیفه رضى الله عنه که چون مع
فقه شنبه گفت تا رسول الله صلی الله علیه و آله از آن آدمی که در آن کتب فقال
فلانتم جماعة السليين و انما تمم و غیر این از احادیث که در وقت آنکه
مهاجران طلب حجت از انصار کردند در سقیفه بنی ساعده و انصار گفتند
از ما میری و از شما میری و از نوکران و نوکران میری اسود گفت که **بنا**
خلیفه عمر است و یکی از انصار قریش گفت خدا را چه جواب می که وفات
خوئی را بر خلیفه کنی گفت صدیق بخدا ایمان رسانا گویم بدین سخن بل
ترا بر بندگان تو خلیفه کردم و ایشان اهل مکة اهل الله گفتند می و از نوکران
عمر را بر منی اسود گفتند که وصیت کن که خلیفه بعد از تو که باشد گفت
حیات همه کردم بعد از هر که عهده نتوانم کردن اما شما را بر من شنید
کس یک اختیار کنید و اهل نویری را یاد که یعنی عثمان و علی و طلحة و زبیر
و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف رضى الله عنهم اجمعین این
عبارت جماعی است از صحابه بر وجوب امامت و اگر چه در هر موضعی از این مواضع

گفته اند که حاجت با امام است و الله اعلم و حکم **مسلم** در شرط
امامت آنچه علماء باشند از شرط امامت علم است و عدالت و نجاهت
و بعضی بر آنند که کتوت و قهر هم از شرط امامت است که اگر قوی و قاهر باشد
استیفاء حقوق و انفاست حد و توان کردن و شرط دیگر است که
علماء و اهل اختلافی است و آن شرط آنست که امام قریبی باشد
و جمود اهل حدیث درین حدیث متفق اند بر قول رسول صلی الله علیه و آله
که الامامة من قریش و بعد از آن بعضی از اهل سنت طبرستان
بروایمی باشد و اهل سنی حدیث را بر آنست که امام باشد سنی
قریشی فاضل از دیگران چون از وی شرط امامت باشد و امام بر غیر
سنی چنین خواهد بود و تا حاجت چنین بود و اگر امام و غیر است بود
این همچنین باشد و قول علماء مختلف است و عددی که سبب
امام منصوب بدان متقدّم شود و موافق ترین قول مقتضای حدیث
و اصول شریعت آن باشد که چون چهل مرد از اهل مایه و شصت

در شصت و خدا و خداوندان نیز و عدالت بر جمیع کسی که مستعد امامت
باشد اتفاق کنند و یکی از جمله چهل عالی باشد که فضل و شایسته جمیع بی
منتقد شود و طاعتش بر مسلمانان واجب باشد باین که این عالم را باشد
بر جمیع که پیش از آن **در ائمه** عصمت شریعت است و بعد از آن عصمت
در امامت منتهی است و قول ایشان درین مسئله درین است
چنانکه دیگر سائل که در آن مخالفت اهل سنت و جماعت کرده اند و
دعوی ایشان درین مسئله این است که امام باید که معصوم بود و امام
سبب مسلمانان شود و کسی را که استیفاء حکم باشد و حکم و لایست
نکنند چنانکه خدا و بسیار مدعیان متولد شود و حجت بر آنچه عصمت
نیست آنست که رسول علیه السلام خود را سلامت از شر شیطان منضم
یا کرده و دیگر را که و گفت ما منکم من اعبد الا الله قد فعلی و قرینه
اینکه نماز و کراهت است و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و ائمتنا علیهم السلام و سلم که نبوت موجب اقتضا است در

شیطان رسول الله
و سلم مسلمان شده

لوان فعل علی الاطلاق تا هر چه پیشتر علی مدح و ستم کرده باشد محکم است
از است و نه باشد که عدان مخالفت کند با از آن نترسد پس عصمت
باشد تا بدین کان قدر پسندیده بودی افتد آنکه در سبیل است سبیل
حکم و عقا و امارت و امانت است معلوم است که عصمت از هر
غیر است پس امانت هم شرط باشد آنچه میگوید بقصد و از آن
تواند کند **چون** قاضی را طلب کنند تا منی محصور باشد هم آنچه
شما احتراز کرده در عدم عصمت امانت واقع شود **اگر** کور **اما** شمس
و تعظیم می کند **چون** امام از غیبه باشد و مملکت از قبل بی سرپرست
و حادثه واقع شود اگر وی در آن حکم خطا کند در عتبات محصوره که در
غیر محصور و حری کرده اند در محصور نیز لازم آید اگر از راه مشبهات
بجای اصل ایشان که من سخن میزد نشود **و جواب** ایشان در دعوی
آنست که اگر چه اول مایه که شما در وی اعتقاد و عصمت دارید
المؤمنین علی است منی مدونه و از آنکه شما اعتقاد و عصمت ایشان

و ایشان دارند و تقصیر امانت بر ایشان میکنند هیچ یک از دعوی
نخستند بلکه می بگویند فضل فوق ایشانست و عبد الله عباس منی
این دعوی بود و از اتباع و استیاض وی و در امارات و حکم سولی از قبل
و می بود اولی بر حجاز و منی بر مصر و آنچه بر مصر منضم بود از امارات
اعمال از طریق اجتهاد و مذمت می در بسیاری از مسائل خلافت
امیر المؤمنین علی بود و منی مدونه **و از** **آنست** که چون علی بن
زنا و تداراقتش بسبب این عباس گفت اگر من عصمت ایشان
کرد می باشد که وی که رسول علیه السلام گفته است لا یعذب بان الله
تعبت ان را بلکه ایشان را بکنتمی که رسول علیه السلام گفته است من بک
و نه فاشکوه چون این حدیث از وی سماع امیر المؤمنین علی مدینه
ایقان تعجب نمود و گفت فرجی اتم این عباس **و جواب** علی بن
آنست که کسی بدو سوگند میزند و او نیست که از من منضم نمازند
و مذمت این عباس خلاف این است **و جواب** علی بن مدینه

این بود که هر چه پیشی گذارده سحابی است ششیدی تا در رسد که خداوند قبول نکند
و در حساب این هماس بلکه بعد از هر چه از این قبیل است این است که در این
نوع اختلاف میان ایشان در بسیار از مسائل موجود است که در اینجا
آن قدری دارد و در مقدار حجته که افاضت است و مخصوص سخن نیست که
در میان این دو مندی شرط بودی این چهار مندی است که در میان
چون کسی که از نظر ما معلوم باشد مخالفت وی معصیت است
و اگر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه اقبالت صحت خود را در
و اینست و می دارد و این بودی که این چهار مندی که در بسیار
مسئله از احکام شرعی مخالفت می کند بر مسلمانان محکم کرده
و امیر و بی بوی مؤمنین و عجب تر از همه آنکه مذکور است
که در میان عقیده اند و اما مشائست که بر خداوندی است و در حقیقت
که در میان عقیده اند و اما مشائست که بر خداوندی است و در حقیقت
و بر اینست که این انطباق امام معصوم از عقیده است و اینست که
سال بر نه از جمیع برونه و قضایا و احکام مجرد و جرات

بلکه مصالح کلی ایشان بوی مرحوم است قبول
ایشان از خداوندان صحت پیش از ذکر حضرت
نکردند امیر المؤمنین علی و امیر المؤمنین حسن رضی الله
عنه و در میان عقیده ایشان پنج و چو سال و دو ماه بود
نزد ایشان در حیات اصیل جرات این حجت است
به ما میگویم که در دیگر مسردن که ششده و سیال
گذشت امام که بویکا بود و چون بر حقیقت عالم بود
و می رسید نیاید و قضایا و احکام محض نباشد و
چندین قرن بگذرد که نه عجز و نه جرات متعده بود
و در دیگر احکام شرعی که بکلم حکام منوط است مستقیم
در حقیقت است که حق نبیگان میگویند و چه گفته بر بزرگ
ازین که است اعتقاد دارد که این است خیر الامم اند
سال بر نه از جمیع برونه و قضایا و احکام مجرد و جرات

بلکه مصالح

ایشان در دست بوده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت است بر شماست
چیز نفوذ از این سخن منافی علی السلام و گفت است چیست از دست من
طالع ظاهر باشد غالب حق و حق الله را وقت قیامت با حق
طالع من استیغنا علی حق و در دینی ایمان علی الحق منافی
از هر چه پس این طالع گنبد چون هر چه طالع انداز امام معصوم شما
و چون ما نشانی روز قیامت و هر که در دست حق و طالع از این طالع خداوند
قول بروی بویستند نماز و دعا و غیرت فصل این چند طالع از بیان با ائمه
ما سلمان در دست طالع از خداوند این طالع از این دعوی طالع با
حق ایشان از این نوع و حق نیست و نشانی دعا و صحت در طالع این طالع
نشدند که امام معصوم است که با طالع از این طالع و طالع طالع
و تو برین طالع اسلامی و طالع این است و طاعت و طاعت و طاعت
ایشان نعمت الله این طالع است که ای رسیده اند که هر طالع که رسیده
و گفتند که و بر دایره طالع که طالع را هر که طالع که طالع را هر که طالع

خرافات و پیروان این دعوی باز نماده اند و اشارت دارند بر رؤسا
خود کرده اند و انبیا اند و قد نسبت خود با سحیان بن جعفر صادق را نموده
کرده و جمال ششیده را بر این از راه انگنده اند و نشان این دعوی را در کتاب
و عورت با طالع است و طالع این طالع اصطلح ایشان و طالع را
باید که زبان و گوش خود را از الاش این بدست معصوم دارند و طالع
استخوان الطریق من الطلال فصل سوم در بیان آنچه امام حق
بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق بود در معنی طالع اسلام
که در مورد حق قول ایشان معتبر است و نقل ایشان معتبر است و طالع
نص علی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یافت فقه در امامت ابو بکر صدیق
و در امامت محمدی علی نص حق را امامت ابو بکر صدیق است
و تو برین تمسک اصل سنت و جماعت و درین مسأله اجماع است
و طالع نص حق را از قرآن و حدیث از بزرگان حجت از روی کتاب
تقریر میکنند و اگر با وجود اجماع احتیاج بدلیلی که نیست با خبر شوند

با دیده که بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ظهور می نمود از میان مردم و اصحاب
علماء و فضلاء ایشان و بعد از آن خلق و مقدار از هر قبیل و برادر منی است و به
کردند و مشکلی که در آن اول کثیر القدر و دست بر آن اتفاق کنند و چون باشد
که از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که است من این ملک است و چون
کلی جمیع از حق علی الشکاک و مستقر ترین واقعیت است حکمی که بعد از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم صحابه بر آن اتفاق کرده و خلافت علی کریم می رسد بود و خلافت
وی از آنجا که بعد از آن طریق هوای از وی می چون نه چنانی است از وی
صورت بروی پوشیده میداد و کرد و قول علیه السلام کرده و وطن ایشان
که تمام از شریعت باشد و متعلقان سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده و در کتاب الفقه
که اصلی است از اصول دین و یکی از ارکان شریعت است و از جمله آدمی
خود را چون اختلاف بجهل لغز و یک کرده کمال الله تعالی و حق است
الرسول من بعدی ما أتت له الهدى و یجمع غیره
الکفر من غیره ما أتت له الهدى و یجمع غیره

حسبنا بعضی از علماء بر آنند که مقتضای این نیست مخالفت اجماع کائنات
و در فتاوی علماء را و در الفقه و فقه که ناز از این کسی که خلافت ابو بکر است
انکار کردند و اینست زیرا که مخالفت اجماع کرده است این قوم که درین
سکال الله علیه و آله و سلم طریق حق است و گویند و احادیث صحیح را با انکار مقابل
کنند و علماء اسلام را که اساطین شریعت اند که بیک گفت و بیک بگویند
و محدثان را هم بناد و ادب اندازند و به فراموشی فراموشی علماء اسلامان
ایند و محلات الزامی باشد و بعضی چند که در فضیلت امیر المؤمنین علی
گویند و اولی بر او حق بود و خود بر آن نیست و در طریق ایجاز از هر یک از آن
یا گویند و جواب هر یک از آنست از روی شفقت سلمان باز در این
و حسبیت یا کمالات خداوند تعالی اما حق ایشان درین باب چیست
است و طعن ایشان از چند وجه یکی آنکه بعضی از اصحاب به شمشیری بی نام
نسبت میکنند و بعضی از پیشانی امیر المؤمنین علی صلی الله علیه و آله و سلم از بزرگتر و بزرگ
ایشان را گفته بودند و بر جهاد رسول علیه السلام و از اعلی حدود ایشان

و از گیاره صحابی که در دست او مسلمان شدند یکی عثمان است و یکی دیگر
و شصت و شصت و شصت است و غیر اینها و مال هر دو را رسول
صلی الله علیه و سلم خرج کرده و بر سر نفسان از مسلمانان که سال
عمر شصت بود طالب مخصوص بودند و از صحابی بود که رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود ما لیس فی مال الی کبر و گفت اندک کم کنی اعلم ان علی
فی محبت و دوستی من الی کبر کن الی شهادت و گفت کس را از حدیث
مال خود بخور و خود را در دست ظهور عورت اسلام بپوشان
و از سر خدا رسول بسیار رنج بوی برسد و درین کار هیچکس
نکشی که وی گفته و از مویجات تفصیل بقت است و در صورت معلوم
است که وی در محبت قرین پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم و در حدیث
وی بود و از مویجات تفصیل است و در حدیث است که رسول
است و وی در حدیث و با او بود و با پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هیچ حدیث
رفت که از ابوبکر یا وی هر دو در حدیث رسول صلی الله علیه و سلم

و مسلم هیچ از وی فوت نشده از مویجات تفصیل ثبت است و پیغمبر
و رسول الله صلی الله علیه و سلم است که در حدیث که از کفر صحابی نرسیده
و اندکی با رسول قرار گرفته و وی از جمله آنها بود که با رسول قرار گرفته بودند
و مسلم ترین باب از مویجات تفصیل اختصاص شخصی است با رسول و او را
رسول و نه از وی بودی و درین باب هیچکس بر نبأ ابوبکر رضی الله عنه
نیو و در حدیث که از ابوبکر یا صحابی پیشور است که وی ابوبکر را رضی الله عنه
شهادت و اول با وی مشورت کردی و دیگر آنکه چون نماز کردی ابوبکر
از پیش نشست رسول صلی الله علیه و سلم بایستای و هیچکس غیر ابوبکر درین موقع
باز ایستادی و چون رسول بخشتی ابوبکر در دست است و بی نشینی
و چون جائی باز ایستادی صحابی از وی اندکی میکشیدند ابوبکر
باید ایستادی **و اگر کسی** در حدیث است که رسول
نشسته بود و طلای بر دست است ای بود ابوبکر در دست چپ
و این حدیث مخالف این حدیث است که شما یاد کردید و حدیث است

مهر خفیه اندی بیاورد و اگر خلافت ابو بکر از روی با حق بودی این
روایت پیشانی را از روی خلافت با حق بودی شناخت موجب
گمان چه بود چون شوکت معاویه در وقت اجتماع اهل شام بر یک
روز در آن تراز شوکت ابو بکر بود اگر از با حق نه است چرا او را خلافت
نبرد چنانکه معاویه کرد و از اهادیت که از رسول صلی الله علیه و سلم شد
خدا هست و خفیه است علی رضی الله عنه و البشائر از خلافت
میکنند **کمی این است** که آن تفرقی آن نگوی منی بر تفرقه مارون که
شوی میگویند که بین حدیث و تحقیق نیست بر خلافت علی بزرگ
گفت که بر منی نیست که از من بزرگ مارون با حق از روی مارون
علیف موسی بود و مارون زنده بود موسی علیه السلام را علیف میگویند
چون است که این حدیث صحیحی نیست و در آن نصبت
علی نیست و نه از روی اما استدلال بدان در خلافت علی صحیحی
و علی بن حدیث بر است بعد از رسول صلی الله علیه و سلم اما جایی

کنند که بر علم حدیث و تفق آن و قوفی ندارد و اما سعادتی که از طریق حق
سعی گوید چنانکه از حقیقت حال آگاه باشد و عبادت کند و جان سخن شن
است رسول صلی الله علیه و سلم چون بعز از شوکت بر حق کسی از خط
رضعت ندارد و علی فرمود تا مدینه باز ایستاد از هر محافظ زن
رسول علیه السلام زن آن دیگر اهل بیت و از بهر قیام بمصالح ایشان
سنة الحقان در وی افتادند و گفتند این عزم خود را متهم و مشت است
با خود من بیرون نبرد و علی رضی الله عنه این سخن را بشنید نزد رسول
صلی الله علیه و سلم میگوید و میگفت یا رسول الله مرا از زنان و کوا
باز میگذازی پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اما تفرقی آن نگوی منی
بر تفرقه مارون که از من تفرقی یعنی موسی علیه السلام از بهر سیقات از بیا
قوم بیرون آمد مارون را بجای خود باز داشت و زود باشد که مارون
از این خلافت باشد بعد از وفات رسول صلی الله علیه و سلم زیرا که
مارون از جهش خودی وفات کرد و تشبیه کردن چهری که باشد لا بعد

[illegible]

از مرکز بخیری که پیش از مرکز بود مستقیم نیامده و در همان در میان موسی
علیهما السلام پیغمبر بود و متوال گفت که علی بن ابی طالب پیغمبر علی السلام امام بود
و اگر او خلافت بعد از مرکز بودی گفتی است و حق است و در این موضع من موسی
را می بینم که طایفه موسی بعد از مرکز پیش آمده بود و **بعد از علی** بران است و آن
بر خلافت علی رضی الله عنه بعد از رسول صلی الله علیه و سلم و بعد از پیغمبر است
من گفت مولای علی بن ابی طالب که میگوید من دلیل است بر آنکه علی بن ابی طالب
صلی الله علیه و سلم اولی از مردمان است بخلاف **بر** گفت که این را
مستقیم است زیرا که نفاذ عقبیت علی بن ابی طالب است و در خلافت خود و خلافت
و با نفاذ عقبیت ترا می تواند بود یعنی با هر که چون ولایت پیغمبر صلی الله
بر کسی ثابت شد و ولایت علی بن ابی طالب ثابت شود و از آنجا لازم که
ولایت علی بر کسی نه مان رسول صلی الله علیه و سلم قائم بود باشد و آن
روایات که در باب رسول صلی الله علیه و سلم در حکم ولایت مندرج است که خود را
و چون مقتضای این صیغه در حجت رسول صلی الله علیه و سلم این را در این

نزد مسلمانان ظاهر کردی هیچ طغیان بزرگتر از طغیان او نبوده و درین سخن
از دو طریق این خبر در جهت مکرر گردید و بر بعضی از این سخنان
عمل آمد و بدین کار انجامه این باب است بر بعضی علی بن ابی طالب و در این عمل
مستند و در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر خلاف چه مستند است
امامان کردن با وجود اجماع است از طرف مکرر و بکلیت که در آن زمان بود
و باقی می ماند رسول علیه الصلوة والسلام بر ایشان نمازگزاران و از آن
شماره که این طغیان بدان نسبت می سازند مشهور و حقیقت در حدیث است
که در حدیث آمده که بعد از این است امامت است که در حدیث آمده
و اما مومنین که خلفه بدان روا باشد و کثرت است از این مومنین قوم
بیدریان اصحاب ایشان و حامل رحمت و انوار ایشان و منع کرده اند
مسلمانان را از درین خود بخت افکندن و از آن حدیثی که بعد از آن است
و قتل آنکس است و سالعمین ابی صفیه و بسیار ازین اصحاب است با چهار
و سلطان رسمی اسیران و منع کرده اند و ظاهر است که عمار از قیام عمر می شد

عنه بر کوفه امیر بود و مسلمان بر دینش تا آنکه که بر دین و در میان و هر که
امیر المؤمنین ابوبکر را مدعی اسعد و غصب و انداخت خلافت هر کس که حکم
حرکت حکم آن دو که است این سلسله بعد از آن رو شسته است که از
بنا و بی بیان حاجت افکند و ما درین فصل از طریق اخبار بخوار کرد و بخوار
بر دین و ملت و شفقت بر صفاء است چه طریق این مبتدیان و در
است حاجت من کسی از ایشان در مبتدیان باشد که چگونه جمعی با خود دارند
و بسیار دیدیم که یکی از ایشان خلقی از عوام سروران کرد و عوام مسلمانان
می دانند که این سخن از کجاست و سر کجاست می کنند و تا وقت می رسد
که و منی در شریعت پیدا کنند و اساس آن بر فوج نهادند و خلاف ابوبکر
سخن گفتند چه آن غصبی بشود بطعن بر عجله صحابه بر منی مدعیان و طعن بر ایشان
منصفی بشود و بطعن بر دین زیرا که قرآن و حدیث و احکامی که از آن است
است از صحابه ما رسیده و چون حال ایشان بر آن وجه اعفا و گفتند که
آن مبتدیان میگویند بر نقل ایشان صحیح است و نباشد پس نیست

نشود نهاده اند من الضلال **قرآن** بیاورد است که محافل برین سلسله
که بعد از آن قول اهل سنت و جماعت است محافل است جملا او اشریت
و تمام آن بدان اصناف جملا است و است آن نیز جزیه و قوتی است
مقام در رتب صحابه یعنی اصد هفتم و توفیق ایشان و توقیر برادر
فصلت از طریق دینی تواند بود پس از طریق اعتبار از احوال ایشان
در کار و درین و موازین برین شرح و چون حق تعالی برادران رسول
صد علیه و سلم و قرآن چندین جهانشان گفت از قرآن از آنکه برادران اهل
گفت و برادر علی اسلام خبر داد که غیر از قرآن قرآن صحابه چند که صحابه
ترین جملا است اند و چون بی او مدح و مویات فضیلت بر خفیات متعال
اند ضروری است که شد که صحابه را بر یکدیگر تفصیل است و اگر بعضی است
فضیلت متغایب باشند و بعضی بر تفاوت اند چون است که شد که
قرآن غیر از قرآن اند و اعتبار را بر ابواب فضیلت بسوالت چیست و
و بی او نه تقدیم در امور دنیاوی و لغو و بر رسم سیاست است

شده که هر که درین قرآن بر سر آورده بر تقدیم بی القاف نموده شد و بی فاضل
ترین هر باشد و بحکم این مقدمات ابوکرر یعنی اصد هفتم فاضله عمدا
و بعد از وی عمر یعنی اصد هشت که ابوکرر یعنی اصد هفتم بکنور کبار صحابه و جواب
کوئنه که گفت شما را چه کوی که عمر را بر اعلیٰ کنی و وی مرد و نیست بخیر
است گفت که بگویم بهترین اهل تبار ایشان فلیف کردم و بچگونگی
انکار این کرد و این معنی خود از احادیث رسول صلی الله علیه و سلم است
مقام حدیث ضلیف یعنی اصد هفتم از ابوکرر صلی الله علیه و سلم که بی گفت
اقتدوا بالذین من بعدی ابوکرر و عمر و در تخصیص ایشان بافتد اگر کسی است
عظیم ایشان را که هیچ معالی را درین با ایشان نشان کنی نیست قوی فعل ایشان
برین حدیث محبت شد و دلیل واضح است بر محبت خلافت ایشان
و بعد از ابوکرر و عمر یعنی اصد هفتم مثل ابوکرر است از رسول صلی الله علیه و سلم
فعل کرده **مقام** علی یعنی اصد هفتم از رسول صلی الله علیه و سلم است
سید الکونان الخیر من الاولین و الاخرین و در روایتی ابوکرر

و غیر سید المآل محل الحجة النبوت **است** عبد الله
رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه و آله و آله اولین نبی
آلارضی تم الذکر تم **و دیگر** است که در حدیث از رسول صلی
علیه و آله و ائمه است این اعدا وین بسیار است و جمیع آنست که ناو
حدیث یافته میشود که رسول صلی الله علیه و آله و آله و کس از صحابه
و تابعان از او ابی خصیلت جمع کرده باشد و میان او و عمر رضی الله
و سید یاری ازین باب جمع کرده است اشاعت است و اختصاص
ایشان با رسول علیه الصلوة و السلام اختصاصی که دیگر با ایشان از
شارکنی نباشد و توافق من ایشان با رسول علیه السلام
از ویلای و وفای ایشان با رسول علیه السلام در یک
مقرر است و اینانی که یاد کرده شده هیچکس از صحابه و علماء است بدان
نکرده اند که او و عمر بهترین این امت اند بعد از رسول صلی الله
و سلم و این خلافت از قبیل افضیایان و زیدیان و نظایر ایشان

ایشان یافته میشود و آنچه گذشت از ذکر اجماع برین معنی و جواب
کفایت است و مستند از بیان جمیع صحابه در معرفت تفضیل علی
رضی الله عنه یاد کرده اند و از علی رضی الله عنه دست شده است
بر وایت عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه که پس از آنکه از پیغمبر علیه
و آله و ایت محمد صلی الله علیه و آله و آله و کس از اهل سنت جماعت بزرگوار
و مسلم او را برود پس عمر رضی الله عنه و قول وی را ایشان حجت را
است و است و بعد ازین دو کس اکثر اهل سنت جماعت بزرگوار
ایشان را اند که عثمان فاضل است و پس علی رضی الله عنه و آله و ایت
ایشان برین معنی از طریق اثبات خلافت است و نشود ایشان
درین جایز تر است از تقدیم مفضول و وجود فاضل و اندکی از اهل
سنت را اند که علی فاضل از عثمان بود و این مذهب از سفیان
ثوری و جمعی از علماء کوفی نقل کرده اند **و اگر** است از ما سوال کنند
که چگونه و با باشد که این قول را بعضی از اهل سنت نسبت کنند

بعضی است الطریق در خلافت عثمان رضی الله عنه زیرا که فرمودم فصول
 با وجود اصل از حجب اصل است بیرون است **موجب** است که
 بیرون عثمان رضی الله عنه کار و نه در گفتار اختلاف با ائمه اربعین
 و روی از تفصیل بر شخصی معین امتناع نمود و گفت بر نکاتی عهد کرده
 بودم بعد از ترک نماز نماز کرد اما بچگونگی اختلاف اولی از این سخن
 رسید آنچه که رسول صلی الله علیه وسلم از وی بیرون رفت و از ایشان
 بود عثمان و علی و طلحه و زبیر و عقیل و عاصم و عبد الرحمن بن عوف و ابی
 کر و رضی الله عنهم بعد از وی نظر صحابه ازین سخن که اهل شوری بودند
 تجاوز کردند زیرا که از علی بطلقات ایشان بودند و در استحقاق خلافت
 از همه تمامتر حیار از ایشان از سر خط خود بر خاستند و عثمان و علی
 نفرین کردند و از بعد از آنکه استحقاق ایشان برین است
 و ایشان مل و عقده بن کار عبد الرحمن بن عوف عوال کردند و هر یک
 از ایشان عهد و میثاق دادند که هیچ عهدی را بر او نمی خوانند و هر یک

که ام که بیعت کردند و بکبرناست می کند و بر هر یک از ایشان شرط
 کرد که اگر بیعت روی کند کتاب خدای و سنت رسول صلی الله علیه
 و آله حکم کند و هیچ وجهی در عاریت مصلحت است مبدول آورد متابعت
 شخین کند پس اجتهاد وی مفضی شده بیعت بر عثمان رضی الله عنه و
 خلافت نیست میان علماء که این دو در آنوقت اولترین صحابه بودند
 بخلاف عثمان و چون علی رضی الله عنه در بیعت بیعت عبد الرحمن بن
 عوف و عاصم و ابی از روی اجتهاد و صلاح است در بیعت عثمان
 و بعد بر حال که بود متابعت بر خاست و شاید که صحابه کالی بود
 باشند که در تفصیل بر عثمان از طرف علی دانسته باشند اما چون
 که اجتهاد قومی دیگر خاصه عبد الرحمن عوف که مل و عقده بن کار بودی
 شد بر خلاف اجتهاد قومی دیگر خاصه عبد الرحمن عوف که مل و عقده بن
 کار بودی ایشان است بران اختیار اعراض نکردند و در تفصیل
 گفته چون دانستند که اعراض در چنین موضع خطه خلاف باشد

و جانی آنکه کلمه معروف شود و اگر چه نیز علی را فاضلترین دانستند بصیبت
عثمان صواب و چند دفع خلاف را و اتفاق کلام و توفیق میان این
صورت که در تفصیل ششپای بود و بعضی را در تفصیل یکی بر یکی کرده
بود و در میان این صورت که در تفصیل ششپای بود و یک شخص
مستحب را درین حکم بود بلکه همه صحابه و بنی امیه را تفسیر میکرد که
ظاهر است پس چنین وجهی که با گروهی از مذہب فاکلان تفصیل علی
طعنی در خلاف عثمان لازم آید و در تحط اهل بیت لول کرده که
بن کس که اتفاق بر اختیار وی افتاد و همگنان بران را ضعیفند
و جمعان در تفصیل از طرف عثمان بعضی را مدح و دیگران را مذمت
دی لازم بود و اسد اعلم **بعد** خلفاء راشدین رضوان الله علیهم بصیرت
مهمان صحابه تا عیسی که رسول صلی الله علیه و سلم بر ایشان گواهی
داد و است که اهل بیت اند و از حلقه طهارت صحابه اهل بیت اند
صحابه بیعت رضوان و محمود مهاجران فاضل از عجم و انصاری و عجمی

خطه خاندان سابقه درین انانیت که جمع کردند میان دو جهت هجرت
اول هجرت و دوم بدینند و از معجزات صحابه آنانند که با شرف هجرت
فضل علم دارند و در وقوف بر مراتب ایشان خواند بسیار است فاضل
مدان و ندان علوم بصیرت را و معجزه او طلب تفصیل بعضی بر بعضی و نیز
در جات و ترجیح ایشان علوم مسلمانان از ضرورتی نیست که از جهت
و احترام ایشان از بر صحبت رسول صلی الله علیه و سلم کفایت است
و حاجت و نیز بر مراتب ایشان همچنان است که حاجت و برات
خلفاء راشدین همان قسمی است که بسیار مصالح و منی بدین منوط
و در مقامات مصالح و فواید طویل فرق ضار است از واقع و خواجه
و آنچه مهم بین عموم مسلمانان است آنست که نظر تعظیم بر ایشان
نکرند و جمیع حال زبان طعن بر ایشان دراز نکنند که رسول صلی الله علیه
است از این گفتند و فرمود و گفته که از خدا بر سر سید و رحمتی است
من پس ازین ایشان را نشانه میکنند بدان طایفه که دارای جان محمد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

که اگر یک کس چنان باشد که او را خداوند خیر کند یعنی هدایت الهی تعالی
بیکر تو تمام می آید ایشان که خیر کرده باشند رسد و نه بدند الله الله
فی الضحای لا تخفوه هم عرضا من غیری تو را فی الضحای من غیری
الله که انقضی بثلث امة بنیما اذکرک من الله و لا تخفوه هم عرضا
از طریق بود عصبیت مردم را قبول کند که خصوصیت ایشان باری
از صاحب رسول صلی الله علیه و سلم از سر وین است چه ایشان بعد
رسول صلی الله علیه و سلم است بگویند و با یکدیگر سازگارند
تا بجای رسد که در نماز بخندند است و این مسلمانان را که بخندند
فصلی است که از اول باید که بدانند که ایشان را بیان بودند که
و نه انبیا که مسموم اند بلکه خطا بر ایشان روا بود و اگر چه خدای تعالی
ایشان را شرف محبت بفرموده و مسلمانی که او بود علی کرم الله
ایشان چون در کنایه ای از آن حضرت شدی در دعا با حق که
و بدانند که در حق است که نیکو بکنایه کافر نشود و در ایل

آن بعد ازین گفت شود و چون کافر باشد ضرورتی نیست باشد و است
فناق اصل بیان روانیت تکلف صحابه که حق تعالی بر عظم ایشان
فنا گفت است رسول صلی الله علیه و سلم حفظ و معرفت ایشان
و از وصیت و از ایشان رجوع کند و گفت که از اصحاب من خبر بیدار شود
که در آن نیکو باشد شما ایشان را بدیدید یا و گفت که حق تعالی خبر است
من آنها را از ایشان عفو کند و درین باب احادیث بسیار است
و گفته و علماء اسلام درین باب جز از بزرگ استیفاء عرض نمود
در حدیث از امیر مسلم از بزرگ است که هیچ کس نیست ازین طایفه که
زبان در ایشان نهاد و انداخته که از احکام شرع حسنی از من
حسطنی صلی الله علیه و سلم نقل می نماید شده است و طعن در ظاهر
نقضی نیست و طعن در نقل اگر چه بود اگر کسی گناه صادر شود
دری روا بودی سب مسلمانان مطلقا روا بودی زیرا که نیکو
نموده بود که بکنایه ای الود شده باشد و جمیع طایفان در صحابه

کسانی اند که عوی و کسبی را بر المؤمنین علی میکنند و قتل می دهند
و در محبت و محبت است که اندک بوی کنند و در طریق مسلمانان اهل الفت
نیامشند و دست محبت که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است
انما انا انما انا انما انا این در سوز که گفته اند چه بود و می رسد که
که گواهی میدهد که از رسول صلی الله علیه و آله گفت که گفتند و بر سر
در انفس است و چون در حرم و در محفل امیر المؤمنین علی
جاء و وصف میکرد و میگوید که گفته اند و است چون اهل
گفت چه دشوار است بر من ای امام که از افتاده بر زمین می بینم
تا انقدر علی ابی طالب با انقدر علی ابی طالب انرا که سجده لای الطول
الاف و در محنت تنویم النساء انشکوا الی الله بخیر و در خیر و این
و در محنت از جمله انرا که می گاه که پیغمبر علیه السلام را ایشان گواهی داد
که از اهل محنت اند و سخن را امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در حق
ان بود که من امید دارم که من و طهر و زهر را نه با شش که حق گفت

گفت و تو غنا کافی صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام
مستحقا باین و درست است که وی کسی را از بر مقابل او می نگریزد
و دلیل است که بزرگان روان داشت مال ایشان صاع نیست
و چون یکی از ایشان دست یافت و وی صلوات می کند از وی باز
و کسی را از ایشان امید نکرده و از پی هر بیت ایشان نرفت و در محفل
و وی چون دست خند که مسلمانان بودند مال ایشان دست ختم
برون بود و اما چه می کرد که اجتهاد کرده و صلاح است و در مقابل پذیرفت
و وی در آن اجتهاد و محفل بود و اما مسلمانان بود که از سر عقب و لایح
امام است و شیر بر روان الله و شفقت ان و است و ده و سخن را است
بر وی علیه که در این خطر را ترک گفت و اما با علی بود که از بر کوی
علی رضی الله عنه آگاه بود و نه است بحقیقت که وی امام است و طاعت
امام بر وی واجب است و چون گوییم که صحابه رضی الله عنهم و آله
علی رضی الله عنه از وی اجتهاد و خطا کرده و نعم را خود و محفل طاعت بنا

چه خیمه بخت با خود دست داشت که اهل سنت خطیان صحابه را در دنیا
امیر المؤمنین علی با سر حم ازین قسم شمرده اند و در قطعی خبری است
رضی الله عنهم همین جز این قسم صحابه را کرده ایشان در عودت
قرآن و حدیث که بقبول صحابه باطل نیست و اهل انه و اخبار خاص در
حق ایشان انه و که موجب تعظیم است تا آنکه بر رضی الله عنهم خود را صحابه
علی رضی الله عنه اقتضای نموده و این خبر موثر از انعام است و در احوال
و دست شده که نام محمد و وصایای حق چون انانیه بود مروی را چه
از اصحاب علی رضی الله عنه گفت دست مبارک امیر المؤمنین علی را
بیت گنم دست بوی داد و بیت علی بگوید پس برو و از عمارت بیرون
دست شده که چون از روضه جانش باه امدی چندین کبکشی که گفتند
ترک کنی و ازین دست بگر آنکه جا حل است خود و صد و بیست
و آنکه است از بر ریاست حکم خصال که باغی است باغی نمی آید
و اثر اسلام بیرون نشود و چون در حال فنی تصرف در مال می

و اینست بطریق اولی باشد که بعد از فنی و احوال خود امکان مغفرت
تقریبی بر من می رسد و این باشد چون رسول جلی علیه السلام است و در
است که کینه دشمنان خود را و مکتب لایحه را که از او است و آنکه از آن
از افسوس الی تا قدر شهادت این می است حق جلیلان ازین و فاجران
و صد و چهلین می چگون در و باطل که زبان در صلیف است از صلیف
صلی الله علیه و آله زنده و رسول صلی الله علیه و آله و حق صحابه است
و گفت انداختن از ایشان و در حق مردم مسلمانان گفت لایحه از انعام
و این خبر و در حق فرموده که ایشان که در خود که در حق است شده رسید
و اینهم افسوس الی تا قدر شهادت است که اگر آن سر کاران نیکو کار
بود در زبان ان ایشان باز کرده و اگر در خود و در جمل خود سبیده گفتند
شمالی فاعده است و هر آنکه هر دین حامی و معاد و اشغال ایشان را
از صحابه رضی الله عنهم از بهر محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است
گفت که این باشد که از بهر زنده اسلام زبان عبد از ایشان باز کرد

در آن تکلفی نیست زیرا که آنچه بحسب اسمی است چون خارجی و ارضی
و متغیری که هر صنفی را در قیاس به تفاوت و دوز سر و اگر شعبه ایشان را
شمارند افزون ازین باشد چه اصناف و چه حرکات ازین است که همیشه
باشند و اگر میان دوازده گروه اند و تجاریان است که گروه اند و هر
یک از این گروه اند و اگر از او دیگر فرق برستند بسیار شود پس قول است
مبنی بر احتیاط السنه که گویند چون رسول علیه السلام از فرق این
را بوقت معین موقت نکرد و احتمال دارد که هنوز بعضی ازین هفتاد و دو
ضال پیداشده اند و بعد ازین پیدا شوند و اسمی اصناف حرکت
بسیار میشود بحسب مقتضایان ایشان است که هر یک را نسبت میکنند
و اعتبار در آن با اصول مذهب ایشان باشد هر کدام که از ایشان که در
مذهب با یکدیگر موافق باشند ایشان یک فرقه باشند و اگر چه در
پیشوایان ایشان اندکی اختلافی باشد و هر کدام که میان ایشان اصل
اعتقاد و تضارب و تنافی باشد هر یک از ایشان فرقه باشند و هر



جاء في الامام الكاظم عليه السلام

اعتقادي بر مقتضای کتاب دست و ارجا است و درین بار
مسئله از اصول دین که الحق ان از ضروریات دینی بود و

منازه انبار بر دعوتها و ضلالتها و وقوع در مهالك و فتنها **فصل اول** ۱۲۹
در وجوب امامت

و از آنچه امام بحق بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و سلم ابو بكر صديق بود و فرموده
فصل چهارم ۱۳۳ در مراتب صحابه رضی الله عنهم **فصل پنجم** ۱۵۱

در حکم فرق است و بیان آنکه بنده بکناه کار و نسود و بیان بر عقی که موجب
تکلیف بود **فصل ششم** ۱۵۵ در حکم کناهیکاران است **فصل هفتم** ۱۵۶

در جواب چند مسئله از بدعتهای معتزله که و الشیخ ان از نهامت
فصل هشتم ۱۶۶ در جواز نسخ و انبیاست و بیان چند مسئله از نهامت
روافضیست

این کتاب در بیان عقاید اسلام و بیان آنچه بعد از مرگ است از احوال
 این **فصل اول** در معنی نبوت و ائمه است و در بیان
 نبوت و رسالت **فصل دوم** در بیان ایمان و پیغمبران است
 و آنچه در این کتاب است از اخبار و روایات که در این **فصل سوم**
 در ذکر رسالت خاتم الانبیاء و بیان معجزات اوصیای الهی علیه السلام
فصل چهارم در شرح ایمان رسول صلی الله علیه و سلم و بیان آنچه
 مستحقان مهمت **فصل پنجم** در بیان بکارگاه و کمال
 اند **فصل ششم** در بیان بکارگاه و کمال خدای تعالی **فصل هفتم**
 در بیان بروز و بازپسین **فصل هشتم** در بیان معیت بعد از مرگ
 ۹۴ **فصل نهم** در آنچه ایمان بدان واجب است از احوال انجمنی
 این نشانهای است

